It.H

[illegible] از [illegible] بن [illegible]

(1)

واقف [illegible] علاء الدین [illegible]

وقف [illegible] حضرت ائمه معصومین [illegible] و تولیت او [illegible] به برادرزاده [illegible] که از اوقاف
که استحقاق و استعداد [illegible] داشته باشند و الا بطلبه [illegible] که استحقاق و استعداد [illegible]
بوده باشند در [illegible] سنه اثنی [illegible]

سپاس و ستایش [illegible] خالقی را که ایوان بی‌ستون از آرایشِ حکمت اوست و فرش بی‌کران زمین در میان [illegible] و هوا
[illegible] بواسطه رکاب رفتار چندین اجرام [illegible] اجسام هستند بر دور گرداب [illegible] گردان گردید
[illegible] ذکر حمل و کواکب [illegible] و دوال [illegible] سیارات بشارت چنانکه کلام المجید بر آن ناطقست
[illegible] والوف صلوات نامیات و صنوف تحیات زاکیات بر روضه مطهر و مضجع منور
[illegible] صورت مرکز [illegible] المنیر [illegible] نور [illegible] ذره [illegible] اصطفی
[illegible] و بر آل و اولاد و اصحاب او که نجوم آسمان هدایت و شموع انجمن کفایت اند مادام [illegible] باد
[illegible] چنین گوید [illegible] عبد القادر بن حسن رویانی [illegible] که مقرر [illegible]
است که بسیار از علوم عالیه [illegible] نفع و کثرت [illegible] و انواع احتیاج [illegible] علم که فارق ضلالت
و هدایت و سعادت و شقاوت باشد [illegible] علم نجوم [illegible] بود
و چون که منهاج اصول مطالب اعمال نجومیست و آن بر تقاویم کواکب و سیارات بنا یافته که حصول آن موقوف
بر حصول [illegible] آلات رصد [illegible] ایام و
شهور و اجرام [illegible] ظاهر [illegible] لاجرم هرکسی را از آن حظ و نصیب نباشد [illegible] زیج نوشتن و نامه
کهن در نوشتن باشد با اصول [illegible] چنانکه هریکی از مولانا [illegible] الدین [illegible]
و مولانا غیاث الدین جمشید کاشانی و مولانا حسین [illegible] مولانا [illegible] شیرازی و مولانا علیشاه خوارزمی
با اصول رصدخانی زیج نوشته اند [illegible] تعالی [illegible]
زیج [illegible] رکن الدین آملی با اصول رصد [illegible] زیج نوشته [illegible]
[illegible] که تاریخ خطاییان [illegible] اعمال است [illegible] بنا نهاده [illegible]
[illegible] معلوم توان کرد و حال آنکه [illegible] این تاریخ دو در رایج است و آن از آن کتب غلط [illegible] و شهور
[illegible] اعمال را [illegible] جامع الاصول است [illegible] کواکب سیاره

است

(2)

... و حال آنکه چون سی سال از زیج بر داشته‌اند و زیج سلطانی بر داشته ... خالی از تفاوت ... حقیر شکسته ارباب
... و اکثر ... است و ... از آن ... صاحب ... و ... زمان ... توانند بود و حرف ...
... کار ... معروف ملازمت ... نامدار ... و ... مولانا ...
طبیبان ... حضرت ... و ... مستغنی بود ... شریف و ...
او بر علم لطیف ... و ... و اکثر ... زیج
... زیج ... سلطانی ... [illegible]
... [illegible] ...
اعمال تاریخ ... زیج سلطانی ... [illegible]
... عمل کنند ... [illegible]
این تاریخ بود ... [illegible]
و این علم ... تاریخ اصل ... [illegible] سلطانی
... سال عمل کرده ... [illegible]
... کواکب ... تاریخ اصل ... [illegible]
... [illegible] ... زیج سلطانی
... معلوم ... [illegible]
... [illegible] ...
این صحیفه گرامی ... خلافت پناه مملکت ... عدالت ... [illegible]
الضعفا والمساکین ... [illegible]
... خداوند تعالی ... [illegible] ... الانام
الی یوم ... پادشاهی ... [illegible] ... اسلام
دور گردد و ... [illegible]

چنانچه اتفاق حوزه‌ی منکر دیگر شود کرد اینجا تا بجاودانیت نام او در اطراف عالم شهیر یافته طالبان محظوظ و بهره‌مند
گردند ایزد سبحانه و تعالی سایه سلطنت و کامرانی و ظل مرحمت و جهانبانی حضرت صاحب قرانی را بر کافه برایا
مبسوط و مخلد گرداناد بیت — فلک تابع امر والای تو باد جهان در پناه لوای تو باد متوقع از ارباب زیج و اصحاب
و ناظران این سطور آنکه اگر سهو علی یا طغیان قلمی که لازمه انسانیت اطلاع یابند بفضل کرم اصلاح نمایند و بر دقایق
آن مختصر گردانند و این زیج ملخص میرزایی نام نهاده‌اند و وضع اساس این بر چهار مقاله لایق افتاد و از جمله
در معرفت تواریخ و این مشتمل بر مقدمه و دو باب مقدمه در بیان سال و ماه و روز و معرفت تواریخ
که در این روزگار بکار می‌دارند چون از اجرام سماوی ظاهرتر آفتاب است و ماه گردش سال بر دور آفتاب نهاده
اند بعضی از هنگام مفارقت او از نقطه چون اول حمل مثلاً تا بوقت معاودت بهمان نقطه یکسال گرفته‌اند و آن
سیصد و شصت و پنج روز است و ربعی الااکثری و گردش ماه بر دور قمر نهاده‌اند بعضی از هنگام مفارقت او
از وضع معین با آفتاب چون اجتماع یا هلال تا بوقت معاودت او بهمان وضع یکماه گرفته‌اند چون دوازده
دوره ماه قریب بود بیکدوره آفتاب بعضی دوازده دوره ماه را یکسال اعتبار کرده‌اند و این را سال
قمری خوانند و آن دیگر را شمسی و این سیصد و پنجاه و چهار روز است و سدس و خمس شبانروز کم و بیش ساعت و چهل
و شش دقیقه است و چون یکدوره ماه نیز و یکبت بمدت مکث آفتاب در یک برج بعضی مدت مکث آفتاب را
در یک برج یکماه گرفته‌اند و این را ماه شمسی خوانند و آن دیگر را قمری پس هر یک از سال و ماه شمسی باشد و قمری
و روز عبارتست از مدت ظهور آفتاب فوق الارض و شب مدت خفای اوست تحت الارض و مجموع
هر دو مدت را شبانه روز گویند و گاه باشد که روز ذکر کنند و مراد ایشان شبانه روز باشد
و به نزدیک اهل شرع روز را از برآمدن طلوع فجر است تا غروب آفتاب و در ابتدای شبانه روز خلاف کرده
اند و نزدیک اهل اسلام و جماعتی که اول ماههای ایشان مبنی بر رویت هلال است مبداء روز از زمان غروب
آفتابست زیرا که تا آفتاب فرو نشود ماه را نتوان دیدن پس نزدیک ایشان شب مقدم باشد بر روز
و به نزدیک اهل روم و فرس و جماعتی که ماههای ایشان مبنی بر حسابست مبداء شبانه روز از زمان
طلوع آفتابست چه ماههای ایشان مقید برویت نیست پس روز بنزدیک ایشان مقدم باشد بر شب

و بنز

و بعد بنا بر دو اصطلاح شبانه روز در افق هر دو یکی باشد و به نزدیک هند و بعضی اهل خطا ابتدا شبانه روز نیمه شب است و جهت آن آنست که مبدا صعود آفتاب گردش مطلوب دارد و نزد محاسبان مبدا روز زوال نیم روز است و بعضی اوساط کواکب و تقویمات پس بر این تقدیر مقدار شبانه روز بحسب اختلاف آفاق مختلف نشود و مقدر یکدور معدل است با مطالع استوای قوسی که آفتاب بسیر خاصه خود قطع کند از نیم روز یا نیم شب چون روز معلوم شد شب نیز به اصطلاح معلوم گردد چه ابتدای روز انتهای شب است و انتهای روز ابتدای شب و هر یکی از شب و روز را بیست و چهار قسمت متساوی کنند و هر یکی را ساعتی خوانند و نیز بعضی روز و شب را هر یک جدا دوازده قسمت کنند خواه کوتاه باشد و خواه دراز و این را ساعات معوجه و زمانی خوانند و آن دیگر را مستوی و اجزا این بحسب درازی و کوتاهی روز و شب می کاهد و می افزاید و گاه مساوی ساعت مستوی بود و تاریخ در لغت تعریف وقت بود و در اصطلاح وقتی بود که اصل شمار را به حدوث امری شایع چون طوفان و یا زلزله عظیم و امثال اینها از آفات سماوی و علامات ارضی و این امری شایع تاریخ خوانند و تعریف تاریخ با وکنند چنانکه تاریخ هجری و تاریخ طوفان و غیره و تاریخ که مشهور و متداول است درین روزگار تاریخ خطاییان و تاریخ روم و تاریخ عرب و تاریخ قدیم است و تاریخ ملکی و تاریخ یهودان والله اعلم

در شرح تاریخ خطاییان و معرفت سالها و ماههای ایشان و این مشتمل است بر هفت فصل

در اصطلاح تاریخ خطاییان بباید دانست که حکما خطا و ایغور تاریخ خود را دوازده نهاده اند که سالها و ماهها و روز و جایها را حساب کنند و آن چهار دور است و میان هر یک در محل که اقتضا کند آورده و هوا چند اول دور است که دوازده نام حیوان نهاده و این است و نام آنچه بهر دو لغت آنست که درین جدول نهاده شده والله اعلم

[illegible] ... جق ... [illegible] ... ترکی

طلوز ... [illegible] ... اوی ... سان ... طوشقن ... [illegible]

معلوم باید کرد که حکما خطا و ایغور شبانه روز را بر دوازده قسمت متساوی کرده و هر یک قسم را چاغ خوانند و هر چاغی را هشت قسمت برابر کرده اند و هر یکی را از آن که خوانند چنانکه شبانه روزی دوازده چاغ بود و شش که باشد و بعضی منجمان شبانه روز را بیست و چهار قسمت متساوی کرده اند و هر یکی را ساعتی خوانند و هر ساعتی را نصف بخش برابر کرده اند و هر یکی را دقیقه ساعات خوانند با زمحاسبان ایشان شبانه روز را ...

[illegible]

[illegible]

چه وقت متساوی کرده اند و هر یکی از ان اقسام را فکنک خوانند چنانکه هر یکی جای ششصد و سی و دو فکنک
و ثلث فنک و هر یکی صد و جار فنک باشد و سدس فنکی و اغاز شبانه روز از نیم شب کنند و ان وقتی بود که نیمه چاغ
را هنگام کذشته باشد و نیمه دیگر مانده و بعد از ان بر ترتیب یک یک چاغ میکذرد و چون نیمه روز رسد سر چاغ
... مانده باشد و در وقت تساوی روز و شب اول روز سر چاغ ماو طاوشقی باشد و اول شب نیمه چاغ
... باشد و ... نامی روز و شب چنین و لیس اند امام روز و نیمشب مرکز تغیر و تبدیل نپذیرد و جهت
چاغها و کهها و فنکها و کهه ران معین کرده در جدول نهادیم تا بانسانی معلوم گردد که هر وقت که خواهند کرد
که چند چاغ و که و کسور ان گذشته است و فنکها بعادت منجمان هر ارشعت کها و رکنند یک دقیقه گرفته
و همچنین هر نوعی که زیاده بر شصت شود هر شصت را یک مرفوع گرفته چنانکه تمام شبانه روز دو مرفوع مرتین و چهل و
... و جهل فنک باشد که ایشان رسم این بود ... پس اعداد فنکات چون ازین زیادت شود این قدر ازوی
نقصان باید کرد و جهت ان ... یک شبانه روز ماند و نیز معلوم باید کرد که حکما خطا و ایغور هر سالی را بیکی از
جانوران نسبت کرده اند و حکم ان سال را از طبع و خوی ان جانور پیش ... و چون خواهیم که سالی از سالها
بدانیم که کدام حیوان رسیده است سالهای ناقصه یزدجردی را دائم چهار عدد زیادت کنیم انچه حاصل اید بر دوازده
قسمت کنیم انچه کم از دوازده و یا دوازده ماند در برابر ان جدول دانیم که نوبت سال بدو رسیده باشد
مثالش خواستیم که در سال ششصد و نه و هفت ناقصه یزدجردی بدانیم که طالع سال ترکان کدام قسمت
از اقسام دوازده گانه چهار عدد بر وی افزودیم شد ششصد و شصت و یک این را بر دوازده قسمت کردیم
باقی ماند نه بازای نام نهم یافتیم بیچن ییل که بخطایی سن و بفارسی بوزینه باشد والله اعلم بالصواب

[illegible]	صو	بارس	ماو	جس لو	مز	رد یونت	ول	بچین	لو	ات	خالی
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

... در معرفت دور دوم بباید دانست که اهل خطا را دوریست که سالها و روزها را بدان شمار کنند و این دور بر ده میگردد و نام ماههای ایشان اینست که درین جدول نهاده شد والله اعلم

کوی	زم	شن	کن	کی	وو	تن	پن	یی	کا

چون این دور را با دور دوازده گانه مرکب سازند دوری حاصل اید که بشصت بازرسد و آنرا دور ستینی گویند و این جدول اینست که درین جدول وضع کرده نهاده شد والله اعلم بالصواب

جدول معرفة دور ستینی و اسامی آن

کا زه	پی حو	پن یم	تن ماو	وو حن	کی جز	کن وو	شن وی	زم شن	کوی یو	کا سو	پی خای
پی زه	تن حو	وو یم	کی ماو	کن حن	شن جز	زم وو	کوی وی	کا شن	پی یو	پن سو	تن خای
وو زه	کی حو	کن یم	سن ماو	زم حن	کوی جز	کا وو	پی وی	پن شن	تن یو	وو سو	کی خای
کن زه	سن حو	زم یم	کوی ماو	کا حن	پی جز	پن وو	تن وی	وو شن	کی یو	کن سو	سن خای
زم زه	کوی حو	کا یم	پی ماو	پن حن	تن جز	وو وو	کی وی	کن شن	سن یو	زم سو	کوی خای

... در بیان سال خطاییان و اقسام آن معلوم باید کرد که سالهای ایشان شمسی باشند و آن از هنگام مفارقت آفتابست از نقطه تا وقت معاودت او بهمان نقطه و آن برصد خطاییان سیصد و شصت و پنج روز است و دو هزار و چهارصد و سی و شش دقیقه که از قاسم بعد از رفع کسرات چهل باشد ... و چون این را ده ثالثه و رابعه مرتب کنی چندین ایام و دقایق و ثوانی و ثوالث باشند ... و همچنانکه منجمان سال را بر دوازده قسمت میکنند و هر یکی را ماهی خوانند محاسبان ایشان سال را بر بیست و چهار قسمت میکنند و هر یکی را اکیجی خوانند پس هر قسمی از اقسام بیست و چهارگانه پانزده روز و سیزده دقیقه و شش ثانیه و دو ثالثه و بیست و چهار رابعه باشد که از قاسم حاصل شود ... پس هر فصل از سال شش کیجی باشد و اول سال

[illegible]

ایشان و ثمن بود که آفتاب در هفده و هیجده درجه دلو بود و قیاس شهور از اجتماعی بود که نزدیک بدین وقت بود و سبب اول فصل ما در وسط فصل ایشان بود و انقلاب ربیعی در اوسط فصل ایشان بود و اسامی اقسام سال ملخ ایشان که ایام فضلات بود را جهت سهولت اعمال با ایام و دقایق و ثوانی و ثوالث در جدول وضع کردیم تا بر محاسبان آسان گردد زیرا که در استعمال ایام و دقایق هیچ خلل باعمال این تاریخ راه نیابد و اگر خواهیم که ایام یکی از دیگری استخراج کنیم طریق عمل آنست که چون جمیع دقایق ایام معلوم باشد از او کم و فزوده و بیرون کنند است در یکشنبه روز ضرب کنیم حاصل فضلات مبدل گردد و اگر فضلات در نیمه بود ما آنست ضرب کنیم حاصل دقایق و انواع بیرون آید والله اعلم بالصواب جدول اینست

جدول مبادی هر قسمی از اقسام سال روز ها و دقایق و ثوانی و ثوالث

لیون	ز	ز	ز	ط	کیوسه	۷	ل	لا	ه	لیور	-	ل	ط	لط	لیتوتا	ل	ه	ر	ح
دوکوشی	ه	ل	و	ل	اسوسا	ر	۷	ه	ر	بیوتسم	ر	۵	کو	کد	سیاوش	ط	ط	ر	ر
کلتجر	ل	کر	ا	۰	ایچین	ا	مد	ف	لط	بیسلو	لر	۷	۹	لکا	داشه	ر	ک	۲	لد
شرتغشه	ه	لا	لط	کر	قاجیر	ر	ر	کد	ه	سرسن	کد	ر	کد	کر	دوجیته	لط	ل	ر	مو
تسکاتنک	ر	ر	ر	ه	ناوسو	ل	ما	ه	کو	لختلو	۲	لا	مد	لد	سوجر	لد	کد	۲	لا
کوکوو	ر	ه	ل	سه	واتیلو	ر	کد	ما	ن	شوکرن	کد	مه	تا	ما	واتجن	لط	۶	ل	ل

در اعتبار دور ها از سالهای قبایان باید دانست که حکما قبا سالها را در دورها رابدو ورستی شمرند و این دور ایشان را کجای جمعه باشد و سالها را به دور مقید کنند و هر یکی را نامی خواهند چنانکه اول را دور شانکون خوانند و دوم را خونکون و سیوم را خاتون خوانند و این دور کوچک است قبایان را اما اول دور شانکون آنکه ما در دیم روز سه شنبه چهارم بود از ماه قدیم بوده است در سنه ... از تاریخ یزدجرد اگر خواهیم که بدانیم که سال چندم است از او از جمله مذکوره سالهای ناقصه این تاریخ را ... نقصان کنند آنچه ماند اگر کمتر از شصت بود سال ناقصه شانکون بود و اگر زیاده از شصت بود شصت از او نقصان کنند تا سال ناقصه بود از دور خاتکون و اگر زیاده از صد و بیست بود صد و بیست از او نقصان کنیم باقی سال ناقصه

[illegible]

وازوون ناقص نه هزار و هشتصد و هشت
سال تمام گذشته است

بود از دوره طوفان و باقی دوره را بر همین قیاس باید آورد و اگر خواهند که تقیید زیاده از این مبلغ
کنند ابتدا از آفرینش عالم گیرند و از آن مدت تا اول دوره شاکمون مذکور هشت هزار و هشتصد و نود و
تمام بود که گذشته است که هر یک چون ده هزار سال باشد و از آفرینش است ... و آن عالم که حالیا
است یعنی سال اول از دوره خاتون و قبله تاریخ ایشان است جا معلوم شد شانشی خواستیم در سال هشتصد
و پنجاه و هفت ناقصه یزدجردی بدانیم که دوره چندم است از ادوار طبقه ساطعای مذکوره را افسون ... از
باقی مانده چهل و پنج عمر که از هفت بود معلوم شد که سال چهل و دوم است از دوره شاکمون ...
مهادی با اقسام سال شمسی که واقع شود در هر سال اگر خواسته که مبدا سال ایشان که عبارت از اول لیحن
معلوم کند باید که یک سال قبل از آن یا بعد از آن معلوم باشد که مبدا لیحن در کدام روز و حاج بوده است
از دو بیستی از اصل اقسام خوانند و از لغت حطای لیحو گویند و آن در اول دوره شاکمون مذکوره
چندین ایام و دنابی و ثوانی و ثوالث بوده است ... پس چون خواهیم که مبدا سال دیگر معلوم کنیم نگرند
که سال مطلوب قبل از سال معلوم است و یا بعد از سال معلوم تفاوت میان سال معلوم و مطلوب گرفته
در پنج روز و چهارده دقیقه و سی و شش ثانیه و پنجاه و هفت ثالثه و سی و شش رابعه که از تمام او است
... و از لغت ایشان سیو خوانند ضرب کنند و حاصل را اگر دقایق زیاده بر شصت شود یک عدد بر روزها
افزایند و اگر روزها از شصت بگذرد شصت از آن طرح کنند حاصل باقی اگر سال مطلوب پس از سال معلوم بود
از سال معلوم نقصان کنند و اگر پیش از آن شصت عدد افزوده نقصان کنند و اگر بعد از سال معلوم بود بر سال معلوم
باید افزود و آنچه زیاده از شصت بود شصت از او نقصان باید کرد تا اول لیحن در سال مطلوب حاصل آید مثال
خواستیم که مبدا سال چهل و پنجم که موافق هشتصد و پنجاه و هفت ناقصه یزدجردی است و آن سال الکثر
است و بخطایی بحی سل بلغت ترکان معلوم کنیم تفاضل میان سال اصل که ... است و این سال معلوم کردیم
بود چهل و چهار سال این را در پنج روز و چهارده دقیقه و سی و شش ثانیه و پنجاه و هفت ثالثه و سی و شش رابعه
که از تمام آن است ... و این فضل مدت یک سال بر سیصد و شصت روز است ضرب کردیم ... ... بعد از
ربع مرفوع چندین ... این را بر اول دوره شاکمون که بود چندین ... بعد از طرح رابعه حاصل

با نود و چهار جمع کردیم بیرون آمد نود و یک که روز چهل و ششم باشد از دو رستینی به نوزده دقیقه و پنجاه و شش

ثانیه و سی و نه ثالثه و همراه این دقایق و ثوانی و ثوالث را در هر که رقم یکشانه روز هشتاد ضرب کردیم

بیرون آمد نه ادراک که نه و پنج هزار و نود و هشت و چهار فلک و خمس و سدس فلک باشد هر یکصد را جهت کسر

و چهل و شش افزودیم شد چهل و هفت و چهل و هفتم دو رستینی کن سیوم نیمه که بزرگی اب می باشد

و از بنا و روز سه هزار و سیصد و هشت چهار فلک و خمس و سدس فلک که گذشته باشد که رقم او این بود

باشد چون این را در جدول دوراول منعوس کردیم رسید بکاخ پنجم که چهارم و پنجم فصل

رقم مذکور بر که چهارم باشد که نود و چهار فلک باشد و ثلث و نصف و خمس سدس فلک پس دانستیم

که مبدا سال کن سیوم که بزرگی اب باشد بعد از نود و چهار فلک و نصف و ثلث و خمس سدس فلک از کو

تم نود و هشت و از حاج پنجم و همه برین قیاس باید کرد و چون مبدا سال معلوم کردیم مبادی هر قسمی از

اقسام بیست و چهارگانه که خواهیم از جدول ایشان بر دارند در هر سال تواریخ مبدا او حاصل

و ما آن فضل سال بر سیصد و شصت و پنج را در اعداد ضرب کرده در جدول کداشتیم که تا چون سالهای ناقصه

یزدجردی پانزده نقصان کنند آنچه باقی ماند بازای سالهای مبسوط و مجموع از آن جدول بر دارند

و هر سال اصل که اول دور شاکون هست او است تا مبدا او حاصل آید مثالش خواستیم در سال مذکور

ششصد و سال ناقصه یزدجردی کم کردیم باقی ماند چهل و چهار بازای چهل از جدول تفاضل مجموع گرفتیم

و مبسوط بازای چهار از سال مبسوطه گرفتیم و هر دو را با هم جمع کردیم بیرون آمد ... این را با تمام

دکور اول شاکون که هست ... جمع کردیم شد ... این اول کبیسه باشد موافق حمل اول و دلو

اینست که در صفوف ان مسطور هست و اگر خواهیم بدانیم که در هر روز که اول کدام است موافق کدام روز

از روزهای معدود سالهای ناقصه یزدجردی را نقصان کنیم و نظر کنیم که درین مدت چند کبیسه شده است

بر مبلغ باقی افزاییم و ایام سه عدد بر وی افزاییم و حاصل را هفت هفت طرح کنیم آنچه کم از هفت باند هفت

مانده واقع آن روز باشد مثالش در سال مذکور سالهای ناقصه یزدجردی را که بود ششصد و پنجاه و هفت

سه و سیزده از و نقصان کردیم باقی ماند چهل و چهار و درین مابین معلوم کردیم یازده کبیسه شده است

بر بن مبلغ افزوده ایم شده کماه و پنج سه عدد را بر ابی افزوده ایم شد سه ماه و شش صفت است طرح کرده باقی ماند دو
بیرون رو مانده و دوشنبه اول لحن باشد واگر خواهیم که بدانیم که ما بین روز موافق کدام ماه و روز است
آن شهور بزدجردی طریق عمل آن بود که تفاوت میان اول شاکون تا سال مطلوب بر طریق مذکور معلوم کنیم
که چند کبیسه شده است و ایام چهار عدد در عدد کبیسه افزاییم اگر سی زیادت شود سی از و طرح کنید باقی ایام
بود از ماه بیسه واگر کمتر از سی بود همان عدد باشد از ایام فرورداه ماه قدیم چون در سال مذکور ماه کبیسه
شده بود چهار عدد بر دی افزودیم شد پانزده پس اول سال ایشان روز پانزدهم باشد از فرورداه ماه قدیم
اما این بیت کبیسه را از جدول تفاضل که سال معلوم میکند باسانی معلوم گردد
والله اعلم بالصواب تمت — در صدد اگر دن ماهها با مرا وسط و حصه آفتاب
و ماه و تعدیل ایشان اول باید که یکسال ما بین اول ارام ای واول وو شی
معلوم بود و او را اصل سال خوانند و آن در سال اول از دور شاکون مذکور
بیست و سه روز و دوازده دقیقه و صفر ثانیه بوده است بر بن صورت
پس تفاوت ما بین این سال و سال مطلوب گرفته در فضل یکسال شمسی
سال قمری که آن ده روز و پنجاه و دو دقیقه و سی و پنج ثانیه و دو ثالثه که از ارقام
آن اینست — ضرب کند و حاصل را بر اصل سال افزاید اگر سال مطلوب
بعد از سال اصل باشد و از مجموع یکماه قمری که آن بیست و نه روز و سی و یک دقیقه
و پنجاه ثانیه و دو ثالثه است که ارقام او اینست — طرح میکند تا کمتر از
مدت یکماه قمری مذکور ماند و آن ما بین اول آرام ای و وشی بود در سال مطلوب
واگر سال مطلوب پیش از سال اصل بود حاصل الضرب را از مدت یکماه قمری
از و نقصان کند تا کمتر از مدت یکماه ماند از اول اصل سال نقصان کند
واگر اصل سال کمتر بود مدت یکماه قمری بر وی افزایند و از و طرح کنند آنچه ماند کمتر از مدت یکماه بود و این
یعنی با حاصل ضرب باشد
ما بین اول ارام ای و اول وو شی باشد در سال مطلوب پس آن ایام و کسور را از ایام و کسور مدخل و وشی

جدول تفاضل سال کبیسه				
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

واگر سال مطلوب پیش از سال اصل باشد مدت یکماه قمری از حاصل الضرب طرح کرده واز آن ... اصل سال نقصان کند ... [illegible]

نقصان کنند و اگر نتوان ... نقصان کردن ... روز برایام ... بیفزایند و نقصان کنند آنچه باقی ماند حاصل ایام ... محسوب ... وسط

... در ... مدت یکماه قمری بروی افزایند تا حاصل ماهها یکی بعد از دیگری معلوم شود و ماه ... یکماه قمری با فضل سال

شمسی بر قمری ... کرده ... ولی ... تا بیابانی ... معلوم کنند و جدول ... است

جدول تعدیل ...	جدول ... قمری بر شمسی
[illegible]	[illegible]

... وقت حصه آفتاب ... اول ایام ... در سال مطلوب از ... مدت یکسال

... روز و پنجاه ... دقیقه و ... ثانیه که از ... است ...

نقصان کنند باقی حصه ... باشد با اول ایام ای مدت یکماه قمری مذکور بروی

افزایند تا حصه آفتاب در ماهها یکی بعد از دیگری معلوم شود و هر حصه که از مدت

یکسال شمسی که آن سیصد و شصت و پنج روز و چهار دقیقه و سی و شش ثانیه و پنجاه و ...

ثالثه است که ... است ... زیادت کرده و این قدر را از ... نقصان

کنند باقی حصه آفتاب بود در ماه مطلوب اما حصه قمر باید که اصل حصه ماه در مبداء

یکسال معلوم باشد و آن در سال اول از دو رسالکرن مذکور ... بیست و ... و چهل

و ... دقیقه و سی و شش ثانیه برین صورت ... پس تفاوت میان این سال

و سال مطلوب گرفته ... در هفت روز و یک دقیقه و ... ثانیه و پنجاه و ... ثالثه

که آن غالبا فضل یکسال شمسی بود بر سیزده دوره قمری ضرب کنند و حاصل ... را

مطلوب بعد از سال اول شالکرن باشد بر اصل حصه افزایند مجموع اگر زیادت از ...

دوره خاصه قمری که آن بیست و هفت روز و سی و سه دقیقه و بیست ثانیه است

... که از ... است نگاه دارند تا کرّ از و بماند و آن را محفوظ خوانند و اگر سال مطلوب پیش از سال اصل باشد حاصل الضرب

بعد از طرح او از اصل حصه نقصان کنند و اگر نتوان نقصان کردن یکدوره خاصه بر اصل حصه افزایند و نقصان

کنند باقی محفوظ باشد پس از محفوظ ما بین اول ارام ای ... اول ... نقصان کنند و اگر نتوان مدت دور خاصه

قمر را بر محفوظ افزوده نقصان کنند باقی ... حصه ماه باشد با اول ایام ای آن سال مطلوب پس از ... ایام در ...

کند تا حصه ماه حاصل شود و ... حصه هر ماهی ... روز و چهل و شش دقیقه و سی و یک ثانیه که از ...

...

7

اینست بر حصه قمر افزایند تا حصه ماهها یکی بعد از دیگری معلوم شود و هر حصه که ایام او از دویست و چهل و سه
روز زیادت باشد دویست و چهل و پنج روز از و نقصان کنند باقی حصه قمر باشد و مابدت دور خاصه
ما فضل سال شمسی بر سیزده دوره خاصه قمر و همچنین سیزده خاصه قمر را در اعداد ضرب کرده در جدول نهاده تا بسهولت از انجا برگیرند و جدول اینست که نموده شد والله اعلم

جدول تعدیل حصه آفتاب | جدول تعدیل سیزده دوره خاصه قمر

جدول تعدیل حصه قمر

اما معرفت استخراج تعدیل آفتاب اگر ایام تمام ماه را که حصه شود با آنکه صد و هشتاد و دو روز باشد درین حال آفتاب را تعدیل نبود و اگر کمتر بود از صد و هشتاد و دو روز عدد ایام حصه را در تمام او تا صد و هشتاد و دو ضرب کند و تسع حاصل عدد دقایق و کسور آفتاب باشد زاید و اگر از صد و هشتاد و دو روز زیادت باشد فضل حصه را بر صد و هشتاد و دو در تمام حصه تا سیصد و شصت و چهار ضرب کند و تسع حاصل عدد دقایق و ثوانی تعدیل باشد ناقص و بجهت تعدیل جدولی ایراد کردیم تا بازای ایام تمام ماه از ان جدول بردارند اما در استخراج تعدیل ماه حصه قمر در هر ماهی چنانکه گفته شد معلوم کنند پس در ایام تمام ماه نظر کنند اگر کمتر از صد و بیست و چهار باشد در تمامش تا صد و بیست و چهار ضرب کند حاصل عدد دقایق ماه باشد زاید و اگر از صد و بیست و چهار زیادت باشد فضلش بر صد و بیست و چهار بگیرند و در تمامش تا دویست و چهل و هشت ضرب کند حاصل تعدیل او باشد ناقص و جهت تعدیل ماه جدول نهاده تا بازای ایام تمام حصه تعدیل برگیرند اما معرفت مداخل حقیقی ما بهار دو تعدیل نظر کنند بر دو تعدیل اگر هر دو ناقص باشند یا زاید هر دو را با هم جمع کنند و اگر یکی زاید باشد و دیگری ناقص کمتر از بیشتر نقصان کنند تا تعدیل مرکب حاصل اید زاید یا ناقص در صورت اول بحسب جمع بود و در صورت دوم بحسب فضل یکی بر دیگری پس نظر کنند به تعدیل مرکب اگر زاید باشد از آن بر مداخل شهور بامر اوسط افزایند و اگر ناقص باشد نقصان کنند تا مداخل تمام حاصل شود و انکه نظر کنند به دقایق ایام مداخل شهور اگر

... دقیقه ... کیرند و اکر حصل ... دقیقه بود یا بیشتر از او دو کیرند در ایام ...

... آنکاه تفاضل میان ماه اول و دوم بر کیریم تا عدد ایام ماه اول ...

... تفاضل میان عدد ماه دوم ... تا او را کم کنیم ماه دوم کم از ماه مقدم ... اکر

جدول ... تعدیل ایام ...

حصه	ایام	تعدیل	حصه	ایام	حصه	ایام	...	حصه	ایام
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

8

جدول [illegible] تعديل [illegible]

ايام	حصه	تعديل	ايام	حصه		ايام	حصه	تعديل	حصه	ايام
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

جدول معرفت شهور ماههای بامر فرسطه

اگر اول ماه به اقسام سال کسی در هر ماه واقع باشد		
ورشی	لحق	[illegible]
	کوسه	[illegible]
سکه‌ممک	سنوسد	[illegible]
لعبه	کودو	[illegible]
مسخن	شومن	[illegible]
سیاوشه	ساجن	[illegible]
لحو	رابه	[illegible]
سلو	حوسو	[illegible]
خیلو	سوحد	[illegible]
لسرن	سوکولا	[illegible]
دانه	ساوند	[illegible]
سوص	ووص	[illegible]
لحن	دالحن	[illegible]
کهر	ووسنق	[illegible]

... دوره ... دوره چهارم حکما و فضلا را دولت که بر دوازده میگردد و در احکام سال و ... بار آ
ایام را با خطیر معتبر دارند و ... احکام سال و ... از این نامها گشته و ابتدای اول تاکنون روز جمعه
بوده است که ششم است از اسامی دوازده‌گانه و این جمله بدین تفصیل است که در این جدول نموده میشود

جدول معرفت دوازده و اسامی دوازده و مجموع ایام آن

اعداد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

و چون خواسته باشند که در هر سال نوبت کدام یک از این نامها در اول الحمل میرسد طریق عمل آن بود که سالهای
تامه تاکنون مذکور تا سال مطلوب را در فضل سال شمسی بر سعید و شصت ضرب کند و اگر خواهند از جدول تضاعیف
که در فصل پنجم مذکور است بردارند و از ایام تامه حاصل الضرب دوازده دوازده طرح کند و آنچه کم از دوازده
ماند نگاه کند با کسور حاصل الضرب و کسور اول دوره تاکنون که هر از این فصل معلوم گردد و اگر مساوی یکشبانه
روز باشد شش و اگر کمتر باشد پنج بر ایام باقی افزایند و مجموع اگر زیاده از دوازده باشد دوازده دوازده طرح
کند تا دوازده یا کمتر از دوازده بماند آنچه ماند عدد آن در جدول طلب دارند اگر سال مطلوب بعد از سال
تاکنون باشد چهار عدد بر ایام باقی نقصان کنند و اگر عدد کسور حاصل الضرب و کسور اول تاکنون مساوی
یکشبانه روز باشد و پنج اگر کمتر از یکشبانه روز بود باقی را در جدول طلب دارند اگر سال مطلوب پیش از سال تاکنون
بود و اگر عدد باقی از طرح کمتر از پنج و چهار باشد دوازده عدد بر باقی افزایند و نقصان کنند باقی عدد مطلوب
باشد مثالش خواستیم در سال ... و شصت که موافق این زیج الحاق ... اول الحمل که روز چهل و ...
است از دوره ستینی موافق کدام قسمت از این اقسام دوازده‌گانه از اول سال تاکنون تا این سال مطلوب
کردیم بود چهل و چهار این را در فضل سال شمسی بر سعید و شصت ضرب کردیم و هم از جدول تضاعیف برداشتیم بود

چنانچه ... از ایام تامه دوازده دوازده طرح کردیم باقی ماند دو چون کسور اول خاقان تا این مرتبه کردیم
زیاده از شش ماه روز بود و شش ... به روی افزودیم شد هشت یا برای این از جدول بر داشتیم و ...
اثبت انچه از زیج سلطانی استنباط کرده شد اما انچه مراد این حقیر است انست که چون هر سال بر دارند
از ایام تامه دو عدد نقصان کنند و باقی را دوازده دوازده طرح کنند انچه ماند در جدول او طلب دارند
که مطلوب بود و اگر ایام تامه دو عدد مانند و یا هیچ نباشد ده عدد بر او افزایند که مطلوب بود خاقانی
در سال مذکوره ایام تامه هر سال حمل و شش بود دو عدد وی طرح کردیم و باقی را دوازده دوازده طرح
کردیم هشت باقی ماند ... عمل این را در اول لیجی ثبت کردیم و باقی بترتیب در ایام باید نوشت و همچنین
بقیم طاقی رسند مانند کو که سیوم است و شش که نهم است انچه در اخر قسم جفت باشند دو ... روز اول ماه
که در نوسیند و میزان این عمل آن بود که سال که بعد از و بود در ششم ایام آن روز نوبت بود در سال
معتمد ... در سال سی ویکم دور خاقان تا اخر خاقان که مدت صد و نجاه سال باشند به تفاصیل یک یک سال
سال که اول لیجی که هر سال ایشان است در جدول نهادیم و کسور را دفع کرده ایام ناقصه دور سنینی
در جدول دیگر نهادیم که تا معلوم گردد که اول لیجی روز چندم است از دور سنینی و همچنین در جدول دیگر
ایام جهات در جدول دیگر ایام و وداد اگر اول لیجی در خرداد قدیم بود یا ایام تیر اگر ایام تیر بود و همچنین
جهت دور رابع و طالع سال ترکان و ماه شون جدا جدا در جدول نهاده شد تا چون هر سال معلوم
گردد هر بترتیب معلوم گردد و هرگاه خواهند که از این جدول هر سال بر دارند بازای سالهای ناقصه بر دو ... ی
در ایند و هر سال بر دارند و اقسام بقیه هر یکی از اقسام ست و چهارگانه از جدول او گرفته بر مدخل
لیجی افزایند جنس بر جنس و اگر کسور با او باشد یکی بر روزها افزایند تا مدخل هر یکی از اقسام ست
و چهارگانه معلوم گردد و در ذیل این جدول دستور سال نجاه و صفتم که عمل کرده شد جهت تمثیل
کشیده و چون هر سال بر دارند بدان دستور عمل
کنند و جدول است که در صفحه
ثانی مرقوم است
والسلام

مبادی سنین عربیه و ایام ... خلاصه ... دور رابع

سنة	[illegible]	سنة	[illegible]
٨٤٣	[illegible]	٨٧٣	[illegible]
٨٤٤	[illegible]	٨٧٤	[illegible]
٨٤٥	[illegible]	٨٧٥	[illegible]
٨٤٦	[illegible]	٨٧٦	[illegible]
٨٤٧	[illegible]	٨٧٧	[illegible]
٨٤٨	[illegible]	٨٧٨	[illegible]
٨٤٩	[illegible]	٨٧٩	[illegible]
٨٥٠	[illegible]	٨٨٠	[illegible]
٨٥١	[illegible]	٨٨١	[illegible]
٨٥٢	[illegible]	٨٨٢	[illegible]
٨٥٣	[illegible]	٨٨٣	[illegible]
٨٥٤	[illegible]	٨٨٤	[illegible]
٨٥٥	[illegible]	٨٨٥	[illegible]
٨٥٦	[illegible]	٨٨٦	[illegible]
٨٥٧	[illegible]	٨٨٧	[illegible]
٨٥٨	[illegible]	٨٨٨	[illegible]
٨٥٩	[illegible]	٨٨٩	[illegible]
٨٦٠	[illegible]	٨٩٠	[illegible]
٨٦١	[illegible]	٨٩١	[illegible]
٨٦٢	[illegible]	٨٩٢	[illegible]
٨٦٣	[illegible]	٨٩٣	[illegible]
٨٦٤	[illegible]	٨٩٤	[illegible]
٨٦٥	[illegible]	٨٩٥	[illegible]
٨٦٦	[illegible]	٨٩٦	[illegible]
٨٦٧	[illegible]	٨٩٧	[illegible]
٨٦٨	[illegible]	٨٩٨	[illegible]
٨٦٩	[illegible]	٨٩٩	[illegible]
٨٧٠	[illegible]	٩٠٠	[illegible]
٨٧١	[illegible]	٩٠١	[illegible]
٨٧٢	[illegible]	٩٠٢	[illegible]

[illegible]

٩٠٣	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٠٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٠٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٠٦	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٠٧	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٠٨	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٠٩	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩١٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩١١	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩١٢	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩١٣	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩١٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩١٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩١٦	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩١٧	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩١٨	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩١٩	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٢٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٢١	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٢٢	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٢٣	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٢٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٢٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٢٦	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٢٧	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٢٨	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٢٩	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٣٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٣١	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٣٢	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

٩٣٣	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٣٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٣٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٣٦	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٣٧	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٣٨	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٣٩	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٤٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٤١	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٤٢	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٤٣	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٤٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٤٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٤٦	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٤٧	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٤٨	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٤٩	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٥٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٥١	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٥٢	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٥٣	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٥٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٥٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٥٦	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٥٧	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٥٨	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٥٩	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٦٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٦١	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٩٦٢	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول مبادی سالها ...

سال	مبادی	اوایل / اواسط
۹۶۳	[illegible]	اواسط دلو
۹۶۴	[illegible]	اوایل حوت
۹۶۵	[illegible]	اواسط حوت
۹۶۶	[illegible]	اوایل حمل
۹۶۷	[illegible]	اواسط حمل
۹۶۸	[illegible]	اوایل ثور
۹۶۹	[illegible]	اواسط ثور
۹۷۰	[illegible]	اوایل جوزا
۹۷۱	[illegible]	اواسط جوزا
۹۷۲	[illegible]	اوایل سرطان
۹۷۳	[illegible]	اواسط سرطان
۹۷۴	[illegible]	اوایل اسد
۹۷۵	[illegible]	اواسط اسد
۹۷۶	[illegible]	اوایل سنبله
۹۷۷	[illegible]	اواسط سنبله
۹۷۸	[illegible]	اوایل میزان
۹۷۹	[illegible]	اواسط میزان
۹۸۰	[illegible]	اوایل عقرب
۹۸۱	[illegible]	اواسط عقرب
۹۸۲	[illegible]	اوایل قوس
۹۸۳	[illegible]	اواسط قوس
۹۸۴	[illegible]	اوایل جدی
۹۸۵	[illegible]	اواسط جدی
۹۸۶	[illegible]	اوایل دلو
۹۸۷	[illegible]	اواسط دلو
۹۸۸	[illegible]	اوایل حوت
۹۸۹	[illegible]	اواسط حوت
۹۹۰	[illegible]	اوایل حمل
۹۹۱	[illegible]	اواسط حمل
۹۹۲	[illegible]	اوایل ثور

باب ... دوم ... که دیگر طوایف بکار دارند و این مشتمل است بر هفت فصل ... در تاریخ رومی ... بعد از وفات اسکندر بن فیلقوس رومی ... است ... دوازده ... سال ... سیصد و شصت و پنج روز و ربع روز ... ونقصان سال کیرند و اول این تاریخ ... روز دوشنبه بوده است و ماههای او بزبان سریانی است ... عدد ایام ... شهور ... حساب باشد و از آن جمله هفت ماه را سی و یک سی یک گیرند و چهار ماه دیگر ... روز سی روز گیرند ... هفت ... روز ... بر چهار سال یکبار این ماه را ... روز گیرند ... جمع ارباع مذکوره و اول تشرین الاول ... دوم ... دو ... بود و حساب سالها ... چهار چهار طرح کنند اگر ... باشد کبیسه ... بود ... جایز ... دیگر ... نام ماهها این تاریخ را با عدد شهور در جدول ...

جدول معرفة شهور رومی و ایام مجامع اوایل

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۷	سا	ص	قلو	قنا	قف	ب	دم	دو	شد	شلد
کبیسه				قب	قنو	دو	دصد	دعد	ثه	شلو	اسو

وچون خواهند که مدخل سال این تاریخ معلوم کنند سالهای ناقصه این تاریخ را ... و ... طرح کنند اگر کمتر از ... و ... باقی ماند در عرض جدول طلب دارند و ماههای که مطلوب بود در طول جدول طلب دارند و ملتقی هر دو مدخل ماه باشد و از مدخل ماه مدخل روز معلوم گردد مثال ... خواستیم که در تاریخ ... ناقصه رومی مدخل اول تشرین الاول معلوم کنیم این را ... و ... و ... طرح کردیم باقی ماند ... بازای آن در عرض جدول در آمدیم و ملتقای اول تشرین الاول یافتیم رقم ... معلوم شد که روز چهارشنبه اول تشرین الاول است برین ترتیب روز ... شنبه اول

تشرین الآخر و دوشنبه اول کانون الاول و ... شنبه اول کانون

الآخر برین ترتیب معلوم باید کرد و جدول

اینست که در صفحه ثانی رقم

است

معرفة جدول ملخل تاریخ رومی

سالها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
تشرین الاول	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کانون الاول	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آذار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
تموز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایلول	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

مبدا از سال کرفته اند که سید کاینات و خلاصه موجودات محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم از مکه بمدینه هجرت کرده است وان شب اول محرم بوده است و شب روز ادینه و محاسبان پنجشنبه را اعتبار کرده اند و اهل شرع ماههای این تاریخ را از روئیه هلال کیرند وان مرکز انی روز زیادت بود و از سی روز کم و محاسبان محرم را سی روز کیرند و صفر را بیست و نه روز و همچنین تا ذوالحجه و در هر سال یازده ذوالحجه را سی روز کیرند از جهت ان سدس و خمس بیست و نه روز که ذکر رفت وان سال دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و شانزدهم و هجدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و نهم باشد و این یازده سال را کبیسه کویند و این مجموع در لفظ بزیحج کادوطح جمع است و بعضی بجای شانزدهم پانزدهم را کبیسه کرفته اند بدین ترتیب بزیحج کادوطح و نام ماههای ایشان معروف است

حاصله شب اساده درین جدول با اعداد و ایام

بحساب الاوسط باشند والله اعلم

جدول معرفة شهور عربی و ایام محرم [illegible]

[illegible]	سکه	رهه	رسو	رلو	ردر	معر	[illegible]	مع	مط	مح	ل	ایام لیس

و چون خواستیم که مدخل اول محرم معلوم کنیم سالهای ناقصه این تاریخ را دویست و ده دویست و ده بعکس کنیم و باقی را
درین جدول طلب داریم [illegible] در طول و در عرض [illegible] اول محرم بود و چون مدخل اول محرم
معلوم گردد مدخل هر ماه که خواهند بر مدخل محرم افزایند مدخل اول آن ماه معلوم گردد و از مدخل ماه مدخل روز
معلوم گردد و مثال این خواستیم در تاریخ ششصد و نود و چهار که مدخل اول محرم معلوم کنیم سالهای ناقصه را از دویست و
دویست و ده طرح کردیم باقی ماند پنجاه و چهار یافتیم بازای او رقم پنجشنبه معلوم شد که اول محرم پنجشنبه است خواستیم
که اول رجب معلوم کنیم مدخل او بود [illegible] بر مدخل محرم افزودیم شد [illegible] پس روز شنبه اول رجب است و [illegible]

جدول معرفة مداخل تاریخ ابجدی و عدد شهور [illegible]

ب	صفر																					
ج	ربیع الاول	و	ج	ج	ا	و	ه	ج	ا	ز	ه	ج	ب	ز	ه	ز	ب	ز	و	د	ب	ا
ه	ربیع الآخر	ج	ب	ز	[illegible]	ه	ب	ز	و	د	ب	ا	ز	د	ج	ا	و	ه	ج	ا	ز	ه
و	جمادی الاول	ا	و	د	ج	ا	و	ه	ج	ا	ز	ه	ج	ب	ز	ه	د	ب	ز	و	د	ب
ا	جمادی الآخر	ه	ج	ب	ز	ه	د	ب	ز	و	د	ب	ا	ز	د	ج	ا	و	ه	ج	ا	ز
ب	رجب	ب	ا	و	د	ج	ا	و	ه	ج	ا	ز	ه	ج	ه	ز	ه	د	ب	ز	و	د
د	شعبان	و	ه	ج	ب	ز	ه	د	ب	ز	و	د	ب	ا	ه	د	ج	ا	و	ه	ج	ا
ه	رمضان	د	ج	ا	ز	ه	ج	ا	ز	ه	ج	ب	ز	ه	د	ب	ز	و	د	ب	ا	ز
ز	شوال	ب	د	ه	ز	ب	ز	و	د	ب	ا	و	د	ج	ا	و	ه	ج	ا	ز	ه	ج
ا	ذوالقعده	و	د	ج	ا	ز	ه	ج	ا	ز	ه	ج	ب	ز	ه	د	ب	د	و	د	ب	ا
ج	ذوالحجه	ج	ب	ز	ه	[illegible]	ب	ز	و	د	ب	ا	و	د	ج	ا	و	ه	ج		ز	ه

فصل

[illegible] مبداء این تاریخ از اول جلوس یزدجرد بن شهریار گرفته و سیصد و شصت و پنج روز
را بی زیاده و نقصان سال گیرند و تمام ماههای ایشان از سی روز باشد و هر ماهی را جدا جدا سی روز گیرند
و پنج روز زیادتی را بعضی در آخر آبان ماه گیرند و بعضی در آخر اسفندار ماه گیرند و آن را ایام مسترقه خوانند
و اول این تاریخ روز سه شنبه بوده است و نام ماههای این تاریخ با عدد ایام و شهور در این جدول ثبت شد

جدول معرفة شهور فارسی و ایام مجملهای آن

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایام ماهها	ل	سه	صه	قک	قن	قفه	رٮ	رم	رع	شر	شل	سشه
مدخل								ربه	ده	شه	شلو	سه

و چون خواهیم که مدخل ماهها این تاریخ معلوم کنیم سالهای تامه این تاریخ را هفت هفت طرح کنیم آنچه کمتر از هفت یا هفت باقی ماند در طول جدول طلب دارند و ماهها را در عرض و ملتقای هر دو بگیرند مدخل ماهها معلوم گردد مثال خواستیم که در تاریخ هشتصد و پنجاه و هشت تامه مدخل اول فروردین ماه معلوم کنیم سالها را هفت هفت طرح کردیم باقی ماند چهار و در جدول رقم شش پس معلوم شد اول روز جمعه است

جدول معرفة مدخل تاریخ فارسی

	ج	ه	ز	ب	ج	و	ا	ج	ه	ب	ب	ز
	د	و	ا	ج	د	ز	ب	د	و	ج	ج	ه
	ه	ز	ب	د	ه	ا	ج	ه	ه	د	د	و
	و	ا	ج	ه	و	ب	د	و	ا	ه	ه	ز
[illegible]	ز	ب	د	و	ز	ج	ه	ز	ب	و	و	ا
د	ا	ج	ه	ز	ا	د	د	ا	ج	ز	ز	ب
ز	ب	د	و	ا	ب	ه	ز	ب	د	ا	ا	ج

بدین ترتیب اول از دوشنبه [illegible] و اول خرداد دوشنبه تا آخر ماهها و جدول این است

[illegible] در روز گردانیدن سالهای این تاریخ یعنی عربی و رومی و فارسی و اگر این تاریخ [illegible] سالهای تامه را در سیصد و شصت و پنج ضرب کنند و حاصل را نگاه دارند پس سالهای تامه را بر چهار قسمت کنند و خارج قسمت را در یازده ضرب کنند و بر حاصل الضرب اول

افزایند هر چه از جمع باقی بود ... بعد از آن که مساوی کدام اعداد هست از اعداد کبیسه مذکور بقدر آن بحاصل الجمع
ثانی افزایند و اگر با هر یک از آنها بود یکی سی و یکی هست و نه گرده از ماه ناقصه آنچه بود بر حاصل الجمع ثالث افزایند
حاصل روزها بود از هجرت تا روز مطلوب و اگر تاریخ رومی بود سالهای تامه او را در سیصد و شصت و پنج
ضرب کنند و ربع سالها بر حاصل الضرب افزایند و اگر بعد از گرفتن ربع سه عدد مانده بود یکی بر آن افزایند
و از سال ناقصه این قدر ماه که باشد عدد ماهها که مذکور شد معلوم کرده بر روزهای سال افزایند
و از ماه ناقصه همچنین مجموع روزها تاریخ رومی بود تا روز مطلوب و اگر این تاریخ فارسی بود سالها
تامه او را در سیصد و شصت و پنج ضرب کنند و از سال ناقصه این قدر ماه که باشد در سی ضرب کنند و حاصل
ضرب را با عدد روز ماه ناقصه بر حاصل الضرب افزایند مجموع روزهای تاریخ قدیم بود تا روز مطلوب و چون
تاریخ معلوم شد و خواهی که از تاریخ معلوم تاریخ مجهول معلوم کنی ما بین الترکیبین معلوم باید کرد و اگر
سال مجهول کمتر از سال معلوم باشد ما بین الترکیبین از سال معلوم نقصان کنند و اگر بیشتر بود باید افزود
باقی با حاصل روزهای تاریخ مطلوب بود و از سالها باید کرد بعکس این طریق که در روزها گفته شد یعنی اگر
تاریخ عربی بود روزهای او را در سیصد و ... قسمت کنند خارج قسمت سالهای تامه بود پس سالهای تامه
در سی قسمت کنند و خارج قسمت را در یازده ضرب کنند و باقی از قسمت اگر مانده باشد طریق مذکور عدد
کبیسه او دانسته بقدر عدد کبیسه بر حاصل الضرب افزایند و مجموع را از روزهای باقی مانده از خارج قسمت
سال نقصان کنند آنچه باقی ماند بعد از آن روزها قسمت ماهها یکی سی و یکی بیست و نه نقصان کنند تا کمتر
از سی بماند بقدر آن روزها از ماه حاضر گذشته بود و اگر تاریخ رومی بود روزها بر سیصد و شصت
و پنج قسمت کنند سالهای تامه بیرون آید و از سالهای تامه ربع گرفته و اگر بعد از گرفتن ربع سه عدد مانده
باشد یکی دیگر بر آن ربع افزایند و مجموع را از روزهای باقی مانده از قسمت سال نقصان کنند آنچه مانده بود
بطریق مذکور ماهها برده تا کمتر از ماهی بماند که نوبت بدو رسیده باشد و اگر تاریخ فارسی بود
بر سیصد و شصت و پنج قسمت کنند خارج قسمت سالهای تامه بود و باقی از قسمت را بر سی قسمت کنند تا ماهها
بیرون آید آنچه کمتر از سی بود روزها بود از ماه حاضر از امتحان کنند و طریق امتحان آنست که ...

ال

سال و ماه و روز بیرون اریم ازین تاریخی که ما را حاصل امده است از ایام حسابات حیاکه در تاریخ یزدگرد
جدول وضع کرده شد اگر مدخل حسابات موافق با مدخل تاریخ بود عمل درست اید و الا از ... باید گرفت
و ایام مابین التاریخین یا برو فزو درین جدول نهاده شد که در وقت عمل ازین جدول بر گرفته بوی که
اقتضا کند زیاده یا نقصان کند از تاریخ معلوم تا تاریخ مجهول بدر ارند و جدول اینست

جدول معرفة ما بين التاريخين

مابین التاریخین	مابین [illegible] و فرس	مابین روم و فرس	مابین [illegible] فرس	مابین فرس و [illegible]
ایام	٣٣٥٧٠٠	٣٤٤٣٢٤	٣٩٢٤	١٩٢١٧٣
مرقومة	ا لد لح ع	ا لد لح مد	ح ا ه لد	ح مد ط ط

مثالش تاریخ عرب معلوم است سالهای تامه او بود این ... ایام این سالها این ... خواستیم که
تاریخ فرس معلوم کنیم تفاوت میان این تاریخ و تاریخ فرس که بود ... این را از ایام تاریخ عرب
نقصان کردیم باقی ماند از ایام تاریخ عرب اینه ... این ایام تاریخ فرس باشد بر طریق مذکور
بسال برده شد امد سالهای تامه این ... باقی ماند ... این را بجدول شهور ... اول فروردین
داده شد رسید روز سیزدهم اردیبهشت ماه قدیم سال برا ... یزدجردی موافق باروز چهارشنبه اول
محرم سنه ... ناقصه و اگر تاریخ فرس معلوم باشد و خواهند که تاریخ عرب معلوم کند بعکس این عمل باید
کرد و چون نزدیک منجمان تاریخ هجری مشهور است در سال ... تا هجری تا هزار و ...
و چهل سال جدول ... جدول نهادیم تا چون تاریخ هجری معلوم باشد و بازای مجموع و مبسوط که از یکی است
تامی در اید همچنان سالها و شهور و ایام بر گیرند و جنس بر جنس زیادت کنند و چون شهور و ایام ...
شود از انجهت او یکی بر عدد سالها افزایند انچه گرد ماند او را در جدول شهور معکوس کنند ماههای
گذشته معلوم شود و انچه ماند روز تا بود ان ماه حاضر تا تاریخ مطلوب و جدول در صفحه ثانی مسطور است
مثالش خواستیم در تاریخ ... تامه هجری از جدول سال فرس معلوم کنیم بازای ... از جدول ... یافتیم
سالها این ... رقم کرد را این و بازای ... عرب از جدول مبسوط یافتیم سال این ... رقم کرد ... جنس

برجنس صحیح کردیم به قانون امه صعداً ارقام این ؛ موافق مالك اول و دوم بحواسبتم کرده همین سال تاریخ
معلوم کنیم با زای ... جدولی دو من ماهها این ... رقم کسور این ... و با زای سال ثبت میکنیم

جدول معرفة التواريخ الهجرية والرومية واليزدجردية

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	یزدجردی	[illegible]	رومی	سال هجری
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	٨٣٤	[illegible]	١٧٧٩	٨٧٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	٨٦٣	[illegible]	١٨٠٥	٩٠٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	٨٩٣	[illegible]	١٨٣٥	٩٣٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	٩٢٢	[illegible]	١٨٦٤	٩٦٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	٩٥١	[illegible]	١٨٩٣	٩٩٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	٩٨٠	[illegible]	١٩٢٢	١٠٢٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٠٠٩	[illegible]	١٩٥١	١٠٥٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٠٣٨	[illegible]	١٩٨٠	١٠٨٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٠٦٧	[illegible]	٢٠٠٩	١١١٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٠٩٩	[illegible]	٢٠٣٨	١١٤٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١١٢٥	[illegible]	٢٠٦٧	١١٧٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١١٥٥	[illegible]	٢٠٩٧	١٢٠٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١١٨٤	[illegible]	٢١٢٦	١٢٣٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٢١٣	[illegible]	٢١٥٥	١٢٦٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٢٤٢	[illegible]	٢١٨٤	١٢٩٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٢٧١	[illegible]	٢٢١٣	١٣٢٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٣٠٠	[illegible]	٢٢٤٢	١٣٥٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٣٢٩	[illegible]	٢٢٧١	١٣٨٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٣٥٨	[illegible]	٢٣٠٠	١٤١٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٣٨٨	[illegible]	٢٣٢٩	١٤٤٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٤١٧	[illegible]	٢٣٥٩	١٤٧٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٤٤٦	[illegible]	٢٣٨٨	١٥٠٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٤٧٥	[illegible]	٢٤١٧	١٥٣٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٥٠٤	[illegible]	٢٤٤٧	١٥٦٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٥٣٣	[illegible]	٢٤٧٥	١٥٩٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٥٩٢	[illegible]	٢٥٠٤	١٦٢٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٥٠٢	[illegible]	٢٥٣٣	١٦٥٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٦٢١	[illegible]	٢٥٩٢	١٦٨٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٦٥٠	[illegible]	٢٦٤١	١٧١٠
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٦٧٩	[illegible]	٢٦٢٠	١٧٤٠

ایام ماهها
[illegible]

عربی از جدول مسطور در من سال
این . رقم کسور این عبیش
جنس افزوده هم نمودن این امه ساکنها
ارقام . رقم کسور این ... و رقم
دیگر نشان تکمیل است از وی جمع
کردیم باقی ماند این را در جدول
ماهها معکوس کردیم رسید به بیست و ششم
کانون الاول سال ... ماه
پس معلوم شد که سال ناقصه ...
موافق بیست و ششم کانون الاول است
روز چهارشنبه ... ناقصه ...
والله اعلم ... و در تاریخ ملکی که
منسوب بسلطان جلال الدین ملکشاه
بن الب ارسلان سلجوقی است و سالهای
او شمسی حقیقی است و اول این تاریخ
جمعه بعضی یکشنبه بوده است و ششم ...
اورده و اسامی ماهها این تاریخ
بعینها اسامی ماههای قدیم باشد
الا آنکه او را بعضی معتبر کرده و این را جلالی و اول سال روزی گرفته که در نصف النهار آن روز آفتاب

محل

آفتاب بحمل رفته باشد یعنی اگر قبل از نصف النهار رفته بود اول ماه آن روز را گیرند و اگر بعد از نصف النهار
رفته بود روز دیگر را گیرند و همچنین ماهها را از نزول آفتاب ببرجی گیرند و بعضی ماهها را سی روز گیرند تا عدد
ایام [illegible] مختلف نشود و پنج روز زیادتی را در آخر سال گیرند و در چهار سال یک بار
یک روز زیادت کنند تا اول حمل [illegible] تا ابد [illegible] طول دارد الا ما ان لامکان
حیث [illegible] معدلت والیها من طوارق الحدثان مثل ایام [illegible] و ایام عرب در روم و فرس و بعضی تاریخ
ترکی [illegible] سال [illegible] در این تاریخ مبارک که مبنی بر تاریخ عرب است و در همان سال می باید هر سال
کردن تا بدانند معلوم کنند که در هر سال نوروز سلطانی چند شنبه و چندم ماه عرب است اما تاریخ عرب
یکی که یک روز یا دو روز پیشتر بود با ایام رومیه اما ایام تاریخ دیگر تفاوتی نخواهد کرد و نیز تعیین وقت
تحویل آفتاب از اول حمل که روز نوروز سلطانی است و مطالع طالع بافق بلد مذکور و مطالع آن
تعیین کرده و اگر چه در طول دیگر تفاوتی است اما اگر در بلد دیگر خواهند که معلوم کنند تفاوت ما بین این
طول و طول که خواهند معلوم کنند و از آنها دارند پس اگر طول بلد زیادت باشد از طول مذکور
بر مطالع طالع افزایند و اگر کمتر بود از و نقصان کنند تا مطالع طالع بافق مطلوب حاصل آید و چون آنرا
در جدول مطالع البروج [illegible] معکوس کنند طالع معلوم گردد و چون تفاوت ما بین طولین که دانسته است مطلوب [illegible]
معلوم می‌شود هر درجه را [illegible] دقیقه گیرند حرکت آفتاب معلوم کنند و اگر طول بلد از طول مذکور زیاد
بود از تقویم آفتاب نقصان کنند و اگر کمتر بود بر تقویم زیادت کنند تا تقویم او بطول مذکور معلوم
گردد و اگر در طالع سال تعدیل اوج و مرکز و جیب و قوس کنند خالی از آن نیست که تفاوتی کند
اما اندک خواهد بود و جدول مذکور در صفحهٔ ثانی
مرقوم است والسلام
تم

[illegible]

[illegible]	۸۵۸	[illegible]	۱۸۰۱	ـ	۸۹۴	ربیع الآخر	۴	۱	۱
[illegible]	۸۵۹	[illegible]	۱۸۰۲	ـ	۸۹۵	ربیع الآخر	۴	۱	۲
[illegible]	۸۶۰	[illegible]	۱۸۰۳	ـ	۸۹۶	جمادی الاول	۴	۱	۳
[illegible]	۸۶۱	[illegible]	۱۸۰۴	ا	۸۹۷	جمادی الاول	۴	۱	۴
[illegible]	۸۶۲	[illegible]	۱۸۰۵	ـ	۸۹۸	جمادی الاول	۴	۱	۵
[illegible]	۸۶۳	[illegible]	۱۸۰۶	ـ	۸۹۹	جمادی الآخر	۴	۱	۶
[illegible]	۸۶۴	[illegible]	۱۸۰۷	ـ	۹۰۰	جمادی الآخر	۴	۱	۷
[illegible]	۸۶۵	[illegible]	۱۸۰۸	ا	۹۰۱	جمادی الآخر	۴	۱	۸
[illegible]	۸۶۶	[illegible]	۱۸۰۹	ـ	۹۰۲	رجب	۴	۱	۹
[illegible]	۸۶۷	[illegible]	۱۸۱۰	ـ	۹۰۳	رجب	۴	۲	۰
[illegible]	۸۶۸	[illegible]	۱۸۱۱	ـ	۹۰۴	رجب	۴	۲	۱
[illegible]	۸۶۹	[illegible]	۱۸۱۲	ا	۹۰۵	شعبان	۴	۲	۲
[illegible]	۸۷۰	[illegible]	۱۸۱۳	ـ	۹۰۶	شعبان	۴	۲	۳
[illegible]	۸۷۱	[illegible]	۱۸۱۴	ـ	۹۰۷	رمضان	۴	۲	۴
[illegible]	۸۷۲	[illegible]	۱۸۱۵	ـ	۹۰۸	رمضان	۴	۲	۵
[illegible]	۸۷۳	[illegible]	۱۸۱۶	ا	۹۰۹	رمضان	۴	۲	۶
[illegible]	۸۷۴	[illegible]	۱۸۱۷	ـ	۹۱۰	شوال	۴	۲	۷
[illegible]	۸۷۵	[illegible]	۱۸۱۸	ـ	۹۱۱	شوال	۴	۲	۸
[illegible]	۸۷۶	[illegible]	۱۸۱۹	ـ	۹۱۲	شوال	۴	۲	۹
[illegible]	۸۷۷	[illegible]	۱۸۲۰	ا	۹۱۳	ذوالقعده	۴	۳	۰
[illegible]	۸۷۸	[illegible]	۱۸۲۱	ـ	۹۱۴	ذوالقعده	۴	۳	۱
[illegible]	۸۷۹	[illegible]	۱۸۲۲	ـ	۹۱۵	ذوالحجه	۴	۳	۲
[illegible]	۸۸۰	[illegible]	۱۸۲۳	ـ	۹۱۶	ذوالحجه	۴	۳	۳
[illegible]	۸۸۱	[illegible]	۱۸۲۴	ا	۹۱۷	ذوالحجه	۴	۳	۴
[illegible]	۸۸۲	[illegible]	۱۸۲۵	ـ	۹۱۸	محرم	۴	۳	۵
[illegible]	۸۸۳	[illegible]	۱۸۲۶	ـ	۹۱۹	محرم	۴	۳	۶
[illegible]	۸۸۴	[illegible]	۱۸۲۷	ـ	۹۲۰	محرم	۴	۳	۷
[illegible]	۸۸۵	[illegible]	۱۸۲۸	ا	۹۲۱	صفر	۴	۳	۸
[illegible]	۸۸۶	[illegible]	۱۸۲۹	ـ	۹۲۲	صفر	۴	۳	۹
[illegible]	۸۸۷	[illegible]	۱۸۳۰	ـ	۹۲۳	ربیع الاول	۴	۴	۰

۱۴

(16)

۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۸۳۱	[illegible]
۲	۷	۲	[illegible]	[illegible]	۱۸۳۲	[illegible]
۳	۷	۲	[illegible]	[illegible]	۱۸۳۳	[illegible]
۴	۷	۲	[illegible]	[illegible]	۱۸۳۴	[illegible]
۵	۷	۲	[illegible]	[illegible]	۱۸۳۵	[illegible]
۶	۷	۲	[illegible]	[illegible]	۱۸۳۶	[illegible]
۷	۷	۲	[illegible]	[illegible]	۱۸۳۷	[illegible]
۸	۷	۲	[illegible]	[illegible]	۱۸۳۸	[illegible]
۹	۷	۲	[illegible]	[illegible]	۱۸۳۹	[illegible]
.	۵	۲	[illegible]	[illegible]	۱۸۴.	[illegible]
۱	۵	۲	رجب	[illegible]	۱۸۴۱	[illegible]
۲	۵	۲	رجب	[illegible]	۱۸۴۲	[illegible]
۳	۵	۲	[illegible]	[illegible]	۱۸۴۳	[illegible]
۴	۵	۲	شعبان	[illegible]	۱۸۴۴	[illegible]
۵	۵	۲	شعبان	[illegible]	۱۸۴۵	[illegible]
۶	۵	۲	شعبان	[illegible]	۱۸۴۶	[illegible]
۷	۵	۲	رمضان	[illegible]	۱۸۴۷	[illegible]
۸	۵	۲	رمضان	[illegible]	۱۸۴۸	[illegible]
۹	۵	۲	رمضان	[illegible]	۱۸۴۹	[illegible]
.	۹	۲	شوال	[illegible]	۱۸۵۰	[illegible]
۱	۹	۲	شوال	[illegible]	۱۸۵۱	[illegible]
۲	۹	۲	ذوالقعده	[illegible]	۱۸۵۲	[illegible]
۳	۹	۲	ذوالقعده	[illegible]	۱۸۵۳	[illegible]
۴	۹	۲	ذوالقعده	[illegible]	۱۸۵۴	[illegible]
۵	۹	۲	[illegible]	[illegible]	۱۸۵۵	[illegible]
۶	۹	۲	[illegible]	[illegible]	۱۸۵۶	[illegible]
۷	۹	۲	[illegible]	[illegible]	۱۸۵۷	[illegible]
۸	۹	۲	محرم	[illegible]	۱۸۵۸	[illegible]
۹	۹	۲	محرم	[illegible]	۱۸۵۹	[illegible]
[illegible]	۷	۲	صفر	[illegible]	۱۸۶۰	[illegible]

۷

٢٧١	[illegible]	[illegible]	٩٥٦	صفر	[illegible]	١٨٦١	[illegible]	٩١٨	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٧٢	[illegible]	[illegible]	٩٥٧	صفر	[illegible]	١٨٦٢	[illegible]	٩١٩	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٧٣	[illegible]	[illegible]	٩٥٨	ربیع الاول	[illegible]	١٨٦٣	[illegible]	٩٢٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٧٤	[illegible]	[illegible]	٩٥٩	ربیع الاول	[illegible]	١٨٦٤	[illegible]	٩٢١	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٧٥	[illegible]	[illegible]	٩٦٠	ربیع الاول	[illegible]	١٨٦٥	[illegible]	٩٢٢	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٧٦	[illegible]	[illegible]	٩٦١	ربیع الثانی	[illegible]	١٨٦٦	[illegible]	٩٢٣	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٧٧	[illegible]	[illegible]	٩٦٢	ربیع الثانی	[illegible]	١٨٦٧	[illegible]	٩٢٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٧٨	[illegible]	[illegible]	٩٦٣	ربیع الثانی	[illegible]	١٨٦٨	[illegible]	٩٢٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٧٩	[illegible]	[illegible]	٩٦٤	جمادی الاول	[illegible]	١٨٦٩	[illegible]	٩٢٦	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٨٠	[illegible]	[illegible]	٩٦٥	جمادی الاول	[illegible]	١٨٧٠	[illegible]	٩٢٧	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٨١	[illegible]	[illegible]	٩٦٦	جمادی الاول	[illegible]	١٨٧١	[illegible]	٩٢٨	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٨٢	[illegible]	[illegible]	٩٦٧	جمادی الثانی	[illegible]	١٨٧٢	[illegible]	٩٢٩	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٨٣	[illegible]	[illegible]	٩٦٨	جمادی الثانی	[illegible]	١٨٧٣	[illegible]	٩٣٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٨٤	[illegible]	[illegible]	٩٦٩	رجب	[illegible]	١٨٧٤	[illegible]	٩٣١	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٨٥	[illegible]	[illegible]	٩٧٠	رجب	[illegible]	١٨٧٥	[illegible]	٩٣٢	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٨٦	[illegible]	[illegible]	٩٧١	رجب	[illegible]	١٨٧٦	[illegible]	٩٣٣	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٨٧	[illegible]	[illegible]	٩٧٢	شعبان	[illegible]	١٨٧٧	[illegible]	٩٣٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٨٨	[illegible]	[illegible]	٩٧٣	شعبان	[illegible]	١٨٧٨	[illegible]	٩٣٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٨٩	[illegible]	[illegible]	٩٧٤	رمضان	[illegible]	١٨٧٩	[illegible]	٩٣٦	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٩٠	[illegible]	[illegible]	٩٧٥	رمضان	[illegible]	١٨٨٠	[illegible]	٩٣٧	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٩١	[illegible]	[illegible]	٩٧٦	رمضان	[illegible]	١٨٨١	[illegible]	٩٣٨	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٩٢	[illegible]	[illegible]	٩٧٧	شوال	[illegible]	١٨٨٢	[illegible]	٩٣٩	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٩٣	[illegible]	[illegible]	٩٧٨	شوال	[illegible]	١٨٨٣	[illegible]	٩٤٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٩٤	[illegible]	[illegible]	٩٧٩	شوال	[illegible]	١٨٨٤	[illegible]	٩٤١	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٩٥	[illegible]	[illegible]	٩٨٠	ذوالقعده	[illegible]	١٨٨٥	[illegible]	٩٤٢	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٩٦	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ذوالقعده	[illegible]	١٨٨٦	[illegible]	٩٤٣	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٩٧	[illegible]	[illegible]	٩٨٢	ذوالقعده	[illegible]	١٨٨٧	[illegible]	٩٤٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٩٨	[illegible]	[illegible]	٩٨٣	ذوالحجه	[illegible]	١٨٨٨	[illegible]	٩٤٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٢٩٩	[illegible]	[illegible]	٩٨٤	ذوالحجه	[illegible]	١٥٨٩	[illegible]	٩٤٦	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٣٠٠	[illegible]	[illegible]	٩٨٥	محرم	[illegible]	١٨٩٠	[illegible]	٩٤٧	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥٠١	[illegible]	[illegible]	محرم	٩٨٧	[illegible]	١٨٩١	[illegible]	٩٤٨	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥٠٢	[illegible]	[illegible]	محرم	٩٨٨	[illegible]	١٨٩٢	[illegible]	٩٤٩	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥٠٣	[illegible]	[illegible]	صفر	٩٨٩	[illegible]	١٨٩٣	[illegible]	٩٥٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥٠٤	[illegible]	[illegible]	صفر	٩٩٠	[illegible]	١٨٩٤	[illegible]	٩٥١	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥٠٥	[illegible]	[illegible]	صفر	٩٩١	[illegible]	١٨٩٥	[illegible]	٩٥٢	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥٠٦	[illegible]	[illegible]	ربيع الاول	٩٩٢	[illegible]	١٨٩٦	[illegible]	٩٥٣	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥٠٧	[illegible]	[illegible]	ربيع الاول	٩٩٣	[illegible]	١٨٩٧	[illegible]	٩٥٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥٠٨	[illegible]	[illegible]	ربيع الآخر	٩٩٤	[illegible]	١٨٩٨	[illegible]	٩٥٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥٠٩	[illegible]	[illegible]	ربيع الآخر	٩٩٥	[illegible]	١٨٩٩	[illegible]	٩٥٦	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥١٠	[illegible]	[illegible]	ربيع الآخر	٩٩٦	[illegible]	١٩٠٠	[illegible]	٩٥٧	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥١١	[illegible]	[illegible]	جمادى الاول	٩٩٧	[illegible]	١٩٠١	[illegible]	٩٥٨	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥١٢	[illegible]	[illegible]	جمادى الاول	٩٩٨	[illegible]	١٩٠٢	[illegible]	٩٥٩	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥١٣	[illegible]	[illegible]	جمادى الاول	٩٩٩	[illegible]	١٩٠٣	[illegible]	٩٦٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥١٤	[illegible]	[illegible]	جمادى الآخر	١٠٠٠	[illegible]	١٩٠٤	[illegible]	٩٦١	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥١٥	[illegible]	[illegible]	جمادى الآخر	١٠٠١	[illegible]	١٩٠٥	[illegible]	٩٦٢	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥١٦	[illegible]	[illegible]	جمادى الآخر	١٠٠٢	[illegible]	١٩٠٦	[illegible]	٩٦٣	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥١٧	[illegible]	[illegible]	رجب	١٠٠٣	[illegible]	١٩٠٧	[illegible]	٩٦٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥١٨	[illegible]	[illegible]	رجب الرجب	١٠٠٤	[illegible]	١٩٠٨	[illegible]	٩٦٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥١٩	[illegible]	[illegible]	شعبان	١٠٠٥	[illegible]	١٩٠٩	[illegible]	٩٦٦	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥٢٠	[illegible]	[illegible]	شعبان	١٠٠٦	[illegible]	١٩١٠	[illegible]	٩٦٧	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥٢١	[illegible]	[illegible]	شعبان	١٠٠٧	[illegible]	١٩١١	[illegible]	٩٦٨	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥٢٢	[illegible]	[illegible]	رمضان	١٠٠٨	[illegible]	١٩١٢	[illegible]	٩٦٩	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥٢٣	[illegible]	[illegible]	رمضان	١٠٠٩	[illegible]	١٩١٣	[illegible]	٩٧٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥٢٤	[illegible]	[illegible]	رمضان	١٠١٠	[illegible]	١٩١٤	[illegible]	٩٧١	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥٢٥	[illegible]	[illegible]	شوال	١٠١٣	[illegible]	١٩١٥	[illegible]	٩٧٢	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥٢٦	[illegible]	[illegible]	شوال	١٠١[illegible]	[illegible]	١٩١٦	[illegible]	٩٧٣	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥٢٧	[illegible]	[illegible]	ذو القعدة	١٠١٤	[illegible]	١٩١٧	[illegible]	٩٧٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥٢٨	[illegible]	[illegible]	ذو القعدة	١٠١٥	[illegible]	١٩١٨	[illegible]	٩٧٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥٢٩	[illegible]	[illegible]	ذو القعدة	١٠١٦	[illegible]	١٩١٩	[illegible]	٩٧٦	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥٣٠	[illegible]	[illegible]	ذو الحجة	١٠١٧	[illegible]	١٩٢٠	[illegible]	٩٧٧	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فصل ششم در معرفت تاریخ یهود ان و کیفیت ان معلوم باید کرد که سالهای ایشان شمسی بود و ماهها قمری و مبدا تاریخ

از ادم علیه السلام گیرند و به نزدیک ایشان ... ... و چهار هزار و هشت سال تمام گذشته بود از تاریخ ادم ... که ابتدا تاریخ اسکندر ذو القرنین

کرده اند و خروج بنی اسرائیل در عهد بخت نصر از تمام ... اسکندر بوده است و سر سال ایشان چنانکه سر سال تاریخ رومی بود چه سال

تاریخ رومی شمسی بود ... و اوسط ... بود و سر سال ایشان در اجتماعی بود که نزدیک باول حمل و میزان و نیز معلوم

باید کرد که اول سال ایشان ... میان ... ماه رومی ... بود و اجتماع که در ان

عدد ... و نیز دیگر ... ایشان از این سالها بحسب رویت هلال بود چنانکه مسلمانان سر هر ماه بحسب رویت هلال گیرند ... عدد

نزدیک باشد سر سال بود و باین مذهب ... ماهها هم بر ترتیب ... بود بحسب رویت هلال و نیز دیگر ربانیان که ... ایشان

نباید که اول سال روزی بود که منسوب به ... یکشنبه و چهارشنبه و ادینه پس هرگاه که سر سال موافق این روزها

... و سالهای ایشان بسیط بود و این مشتمل است بر دوازده ماه قمری و یا کبیسه و آن مشتمل بود بر سیزده ماه قمری

... و ادار اول ... زاید خوانند و دوم را ... و ... سه قسم اول ناقص دوم معتدل سوم

زاید پس هرکه از این اقسام بسیطه یا کبیسه ... شش قسم شود بسیط ناقص و ان چندین روز بود ... دوم بسیط معتدل ... بسیط زاید

و ان چندین روز بود ... کبیسه ناقص و ان چندین روز بود ... کبیسه معتدل و ان چندین روز بود ... کبیسه زاید و ان چندین روز

بود ... و اما ماههای این تاریخ را با عدد ... هر ماه که در سال ناقص و معتدل و زاید ... جدول نهادیم و ایام مجمله ناقص

و معتدل و زاید در این جدول ... تا یا ... معلوم گردد ... و انچه بران محتاج بود ... است

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الشهور
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ل	اعداد الشهور
شنح	شکه	رصه	رسو	رلو	رز	قعز	قمح	قیح	فط	نط	ل	ایام مجمله
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ل	عدد الشهور
شنه	شکو	رصو	رسز	رلز	رح	قعح	قمط	قیط	ل	نط	ل	ایام مجمله
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	عدد الشهور زائد
شنو	شکز	رصز	رسح	رلح	رط	قعط	قن	قک	ص	س	ل	ایام مجمله

اما دانستن سر سال ایشان چنان بود که

سالهای تاریخ رومی را نوزده نوزده

طرح کنند انچه باقی ماند در نوزده ضرب

کنند و یکی بر حاصل الضرب افزایند و بر

... کنند اگر کمتر از ... ماند سر سال ایشان

بود از ایلول رومی و اگر زیاده ماند سر سال

ایشان بود از اب ماه رومی و مثالش ... ماه ... این را نوزده نوزده طرح کردیم باقی ... این را در نوزده ضرب

... سال ... این عدد ...

کردیم بیرون آمد ... بکعده و بر وی افزودیم شد ... و چون سی و یک را نه طرح کردیم باقی ماند ... سپس سال‌های ایشان روز ششم از ماه
ایلول ماه ... پس گیریم ایشان طریق عمل آن بود که سال‌های ناقصه رومی که بعد از سر سال ایشان بود نوزده نوزده طرح کنند آنچه ماند یک عدد
روی او افزایند و حاصل را اگر زیاده از نوزده باشد از او طرح کنند تا کمتر از نوزده یا نوزده بماند اگر دو ماند و پنج و هفت و ده و سیزده
و شانزده و هجده و ده ان سال کبیسه بود و الا نه و این مجموع در غلط ... جمع است و تا صد و پنجاه و دو سال را از سر سال ایشان عمل
کرده در جدول نهاده‌ایم و در هر جدول سه رقم اول رقم ... دوم رقم ایام ایلول اگر سیاهی بود یا آب اگر سرخی بود سیم رقم آن
ناقص و معتدل و در جدول دیگر رقم کبیسه نوشته شد هر سال‌های ناقصه رومی که بعد از سر سال ایشان است ... نقصان کنند
باقی را در جدول طلب دارند معلوم گردد که اول تشرین چندشنبه است و چندم ماه رومی از ایلول و یا آب و یا زاید است و یا ناقص یا معتدل
از آنجا بردارند و در تقویم ثبت کنند و چون مدخل سال معلوم گردد به جهد که آن سال زاید است یا ناقص یا معتدل و یا بسیط و یا کبیسه
در جدول عدد شهور او مدخل هر ماه بردارند و بر سر سال افزایند و از مدخل ماه مدخل روز معلوم گردد جدول این است

سال‌های ناقصه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کبیسه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سال‌های ناقصه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایام لیلیات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
زاید ناقصه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کبیسه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سال‌های ناقصه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کبیسه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سال‌های ناقصه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایام لیلیات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کبیسه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سال‌های ناقصه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کبیسه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فصل پنجم در معرفت تواریخ پادشاهان مغول اول ایام ایشان که اول سال است ایشان را جشن کنند و در این روز
طوی کنند و جامها نو پوشند چه سپید و ... بیکدیگر تحفها برند از جامها و اسبان و دستارها و پیشکشها و این روز نوروز ایشان است
و ایشان روز را که ... خوانند و اول هر ماه و روز ولادت پادشاه را تعظیم کنند و بخشیان در هر ماه سه روز را ماجاع
کنند و آن ... تقدیم و تاخیر بعضی از آن روزها ... روز میان ایشان خلاف شد و اما چهار ... ماه
چه روز ... ماجاع باشد ... عبادت کنند و طعامهای معین خورند ... اول محرم سر سال ... است
و ... اول را ایام معدود است و دهم اول عاشورا ... شب آدینه اول این ماه صلوة رغایب است پانزدهم نماز استفتاح
بیست و هفتم مبعث و معراج نبی است صلعم ... شب پانزدهم این ماه شب برات است رمضان ماه روزه است بیست و هفتم این
شب قدر است ششم رمضان نزول توریة بموسی است ... دوازدهم رمضان نزول زبور بداود ... بیستم رمضان نزول
فرقان بود بر خاتم الانبیا محمد مصطفی ... در غره این ماه عید فطر است و سیزدهم او شق القمر است ... قتل
حمزه ... پانزدهم ... فتح خیبر است و در بیست و ششم اصحاب فیل بمکه ... ایام ... و نهم روز عرفه است و دهم
عید قربان سه روز بعد از عید ایام تشریق است و در هجدهم ذو الحجه یوم غدیر خم بود و بیست و ... ذو الحجه تصدق ...
انبیا بود و رجب و شعبان و رمضان ماههای عبادت اند و محرم و رجب و ذو القعده و ذو الحجه ماههای حرام اند ...
... و ایام ... ایشان و آن سه قسم است اول در تعریف صوم کبیر نصاری اول صوم روز دوشنبه ... نزدیک
... اجتماع که در سال بسیط میان دوم شباط و هشتم آذار افتد و در سال کبیسه میان سیم و نهم آذار افتد و اگر ...
از این و یا پیشتر از این دوشنبه نزدیک افتد با اجتماع از آن اعتبار نکنند و آن دوشنبه را گیرند که نزدیک تر باجتماع که ... عدد ...
بود و طریق معرفت آن چنان بود که سالهای ناقصه روم را نوزده نوزده طرح کنند تا کمتر از نوزده ... عدد ...
زیاده از نوزده شود نوزده از وی طرح کنند باقی را در نوزده ضرب کنند اگر حاصل الضرب از دویست و پنجاه زیادت باشد
یکبار ... کم کنند و اگر کمتر از آن باشد بحال خود بگذارند و از سی طرح کنند تا سی و یا کمتر از سی بماند پس اگر چندان مانده ...
روزهای شباط و یا کمتر از آن اول صوم بدان عدد بود و اگر این روز دوشنبه بود ... دوشنبه دیگر ...
و اگر بیشتر از روزهای شباط بود شباط از وی طرح کنند باقی که ماند از ایام آذار بود بدان عدد و اگر آن روز دوشنبه بود
دوشنبه ... بعد از ... سالهای ناقصه روم ... این را نوزده نوزده طرح کرده ...

افزودیم ... ابیات را نوزده ضرب ... در بروی افزودیم ۳۶ چون زیادت از دویست و پنجاه بود یک عدد را ... کم کردیم باقی ماند ...

چون کاملی مسیح بودیم باقی ماند سی چون زیاده از ایام شباط بود ... شباط از و کم کردیم ... ماند دو چون همین روز و روز دوشنبه و پس

دوم از ... اول صوم نصاری بود ... و معرفت ان جدول ... چون سال ... ناقص ... نوزده نوزده طرح کنند اگر کم از نوزده ماند

هفت عدد بروی او اینچه اگر زیاده از نوزده شود نوزده از و طرح کنند و باقی را ... طول جدول ... معلوم گردد ... در ان سال ترین الاول

... شنبه بوده است اورا ... جدول طلب ... انچه ... صوم کبیر بود و اگر ... بود از ماه شباط بود و اگر ...

بود ... سال مذکور ... نوزده نوزده طرح کردیم باقی ماند چهارده هفت عدد بروی افزودیم شد بیست و یک نوزده از و طرح

کردیم باقی ماند دو ... سال اول ترین الاول ... چهارشنبه بود در ... و این دو عدد ... بود و پس روز اول صوم

دوشنبه دوم اذار باشد موافق عمل مذکور ... صوم کبیر در تقویم تحت ... بود و ان چنان بود که بنگریم در تقویم از دوم شباط

تا ششم اذار که اجتماع کدام روز واقع است اگر روز اجتماع ... است پس صوم در ان روز بود و اگر ... دوشنبه که بعد اجتماع بوده

اما چون صوم کبیر معلوم شد ... صوم ... بود و روز ... صوم ... بود و ان ... چهارم ... بود و روز چهارم

... و چهارم صوم کبیر است ... و دوم ... گویند و ... ششم ... خوانند و ادینه که بعد از ... اذار

سعانین صغیر و جمعه الحمدا خوانند و ... بعد از ان که روز چهل و ... است عید قیامت گویند و یکشنبه بعد ان که ... اول روز و چهل و نهم است عید فطر

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بود ... و ... سعانین صغیر و احد الاحاد خوانند و پنجشنبه که بعد از فطر روز چهل ... باشد

خوانند و ... بود ... و ان روز ... ششم باشد چون از صوم کبیر حساب کنی ...

بعد ... روز ... خوانند و ... بعد از ... خوانند و ان چهل ...

... باشد و ان روز ... و نهم باشد از صوم کبیر و ادینه بعد از ... جمعه ... خوانند ...

او فطر ... خوانند و روز ادینه سیزدهم از فطر ... ذکر ان ... گویند و بعد از

... و ... روز ... و ان روز دوشنبه بود و این صوم هم چهل و هشت ...

... چهل ... فطر ... باشد و ... صوم کبیر متعلق نبود و دوم تشرین الاول عید ...

و اول کانون الاول عید بشارت گویند و شب بیست و پنجم وی مولود عیسی ... اول کانون الاخر

عید ... بود و ششم ان ... باشد دوم شباط عید ... بود و بیست نهم نیسان ... بود

بیست و یکم فوت یحیی بن زکریا بود سیزدهم ابطال حبة العقیب بوده در ایام که با دفعات سال تعلق دارد و در تقویم می‌نویسند
متعلق به ایام روم بعضی به موضع آفتاب آنچه به ایام روم می‌نویسند چون طلوع منازل که یکی از اسباب تغیر هواست مانند باد و باران که تغیر
و آنچه طلوع مراد بر آمدن کوکب منازل است از شعاع آفتاب و تقسیم منازل را بر نوع اعتبار کرده‌اند یکی آنکه هرگز تغیر و تبدیل نگردد مانند تقسیم
بروج که بنا بر منازل قمر بود دیگر آنکه بحسب صور کواکب مانند صور بروج و این حرکت ثابته به حرکت چنانکه مستعد سال شمسی بر چند یک قدری
یکسره حرکت کند و آن در تاریخ هزار و سیصد ناقصه روم طلوع سرطان بیست و نهم نیسان است و بعد از سیزده روز طلوع بطین بود و در ما
منازل هم برین حساب کسه تا چون نوبت به منزل سماک رسد منزل چهاردهم است بعد از منزل غفر بچهارده روز طلوع کند بسبب تفاوت که در
اقسام منازل است بسبب طلوع این منزل بعد از چهارده روز بود و در سال کبیسه طلوع شرطین هم بچهارده روز است و از طلوع هر منزل سقوط رقیب او لازم
آید و آن منزل پانزدهم از آن منزل بود اما مبادی اقسام منازل که باعتبار تقسیم فلک است در اوساط کواکب و تعدیلها حدود ولی جبه منازل هم
و طلوع منزل بحسب شهور این تاریخ نهاده شد تا از آنجا معلوم کنند و طریق وضع منازل در تقویم آن بود که قرار در نصف النهار روزی که دیگر نقطه
انقلاب بود بازای آن منزل بنویسند که در اول برج منتصب بود مثلاً اگر به اول حمل بود درجات او کمتر از یازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و تا دی
شرطین بنویسند بر همین درجات و دقایق در سرطان نثره و در میزان غفر و در جدی ذابح بنویسند تا کل شش منزل دیگر در هر برجی بنویسند و حقیقی
باشد که منزل در اوفر زیادت یا نقصان آید رعایت کنند که یک منزل مکرر کرده و اگر کم آید سه منزل در یک جدول بنویسند تشرین الاول و این ماه وقت
وزیدن باد صباست و در ششم طلوع نیر الکلمه و دوازدهم وقت بر ... سیزدهم نقصان آبها اول نیم ضعف و مهل تشرین الآخر اول او وقت ...
بادها جنوبی دوم وقت خورشید ماه یا سیم منقطع شدن سقوط یا دوازدهم نزول آب از درخت و آخر اول چله زمستان کانون الاول
ششم او وقت سرما و ... کانون الآخر بیست و دوم این ماه آخر چله زمستان اول شده سرما ... ششم این ماه وقت
شکستن سرما و وقت نشاندن درخت ... سقوط جمره اول باشد بر خاک افتد و در چهاردهم سقوط جمره دوم باشد که بر آب افتد وقت
شکستن سرما بود و نشاندن درختان و در بیست و یکم سقوط جمره سیم که بر درختان و نباتات افتد وقت جاری شدن آب از درخت
بیست و ششم ... اول برد العجوز بود و آن هفت روز بود آذار سیم او در سال کبیسه و چهارم در سال غیر کبیسه آخر برد العجوز بود پانزدهم وقت
جنبیدن حشرات الارض و بیست و هفتم اول وقت سفر دریا بود ... نیم ضعف و مهل بود نیسان ششم این ماه وقت زیاده شدن آبها بود
بیست و هشتم وقت جستن بادها ... بود ایار دوازدهم این ماه آخر وزیدن باد بهاری بود ... اول ... وقت آن چهل روز
باشد و بیست و ... نقصان آبها بود حزیران سیم این ماه وقت جستن بادهای شمالی بود پانزدهم ... باشد بیست و ...

اول نی فصد و مسهل باشد و هفتم آخر تاریخ [illegible] بود دهم این ماه اول ایام [illegible] باشد و آن هفت روز باشد و در بعضی [illegible]
آب [illegible] این ماه آخر صوم باشد ششم طلوع سهیل بفارس بود و بیست هفتم طلوع سهیل بشام بود و ایلول سیم اول طلوع سهیل [illegible] باشد
هفتم آخر نی فصد و مسهل بیست و دوم غایت افزونی نیل مصر [illegible] مواضع آفتاب [illegible]
باد ایشان [illegible] منقلب رسد ابتدای فصول چهارگانه از آنجا گیرند و اگر ابتدا از نصف النهار بود روز دیگر را چنانکه اول حمل نوروز عالم و اول
فصل بهار و استوای لیل و نهار و اول چله تابستان و غایت درازی روز رسیدن آفتاب بسرطان و اول پاییز و استوای لیل و نهار [illegible]
آفتاب بود باول میزان و اول چله زمستان و اقصر نهار رسیدن آفتاب بود باول جدی و [illegible] آفتاب به پانزدهم درجه [illegible]
[illegible] بود و [illegible] آفتاب باول بیست و یکم درجه ثور رسد اول ایام [illegible] بود و [illegible] بیست و یکم درجه عقرب رسد اول ایام [illegible] بود و [illegible]
روز چهارم باشد از تحویل آفتاب [illegible] شده [illegible] باشد [illegible] تاریخ فارسی تعلق دارد [illegible] در عهد اسلام متروک شده است اول روز
ماه نوروز [illegible] آتشها روشن کنند [illegible] جشن کنند سیزدهم تیر ماه تیرگان باشد [illegible] در این روز تیر انداخت [illegible]
نویسند [illegible] کنند [illegible] بود و در این روز [illegible]
[illegible] کرده روز باشد در این روز جشن کنند و طعامها خوب [illegible] خورند و [illegible] جوانان [illegible] این ماه اول او
[illegible] با شیر خورند [illegible] دارد و زیادت میکند و در روزی که آفتاب باول حمل بود [illegible] روز [illegible] کنند از [illegible]
[illegible] بود [illegible] تعلق بتاریخ جهودان دارد و از ایام مشاهیر تشری اول این ماه [illegible] سال [illegible] باشد چنانکه [illegible]
صوم [illegible] باشد و [illegible] صوم [illegible] باشد و دهم صوم کیپور [illegible] است [illegible] ساعت است اگر [illegible] این ماه [illegible]
[illegible] این ماه [illegible] اول [illegible] بود [illegible] بیست و یکم [illegible] بود و بیست و دوم عید [illegible]
[illegible] ششم این ماه صوم [illegible] بود [illegible] بیست و دارند بیست و پنجم این ماه عید
[illegible] بود [illegible] دوم این ماه [illegible] و [illegible] صوم [illegible] این ماه صوم [illegible]
و [illegible] بیست و سیم صوم [illegible] باشد [illegible] این ماه [illegible] بود [illegible] این ماه عید [illegible] بود [illegible] اول
[illegible] بیست و یکم و دوم عید [illegible] بود [illegible] بیست و پنجم وفات [illegible]
صوم [illegible] بیست و هفتم صوم [illegible] وفات [illegible] علیه السلام بود [illegible] ششم و هفتم این ماه عید [illegible] باشد [illegible] صوم
[illegible] بیست و [illegible] صوم [illegible] این ماه صوم [illegible] آب اول این ماه صوم [illegible] بود [illegible] صوم [illegible]

اند پس باید در ربع غربی باشد و همچنین معلوم است که این ماه صورت اجرامی بود مقاله دوم در معرفت شمس و قمر و ستارگان
سیاره و مواضع ایشان و طول و عرض و توابع آن و این مشتمل است بر شانزده فصل فصل اول در استخراج تقویم آفتاب و ستارگان و قمر
که تقویم آفتاب استخراج کنند تاریخ عربی چنانکه ذکر رفت در سالی که خواهند معلوم کنند اگر سالها مبسوطه و تامه و یکی ناقصه دیگر
جمله تقویم آفتاب و مرکز و اوج بابا [illegible] آن سال برگیرند و اگر سنه دیگر باشند مبسوطه باشد باستخراج از جدول مجموعه و مرکز و اوج برگیرند اگر تاریخ مطلوب سالی
از آن بود از آنچه نگاه داشته است نگاه دارند و اگر بعد از آن بود برو افزایند تا مرکز و اوج آفتاب در اول سال مطلوب حاصل آید پس معلوم کنند که درین سال اول
بوده و کدام ماه است بر آن شهور بی ماه بازار جدول شهور مرکز و اوج بر دارند و بر وی فزایند و اگر ماه آن شهور ایام بود باید دید که چندم است
او سطه بود از جدول ایام مرکز و اوج بر دارند بر مبلغ مذکور افزایند تا مرکز و اوج در نصف النهار روز مطلوب بطول [illegible] حاصل آید و اگر طول
شهری که تقویم آن خواهیم کمتر از این و یا بیشتر از این بود تفاوت میان آن طول و طول [illegible] حاصل کنند و بازای آن از جدول ما بین الطولین حرکت مرکز
معلوم کنند پس اگر طول آن شهر کمتر از او بود از آن مرکز نصف النهار که یافته اند بر افزایند و الا بکاهند و اگر در وقت غیر نصف النهار خواسته [illegible]
ساعات بعد میان آن وقت و نصف النهار معلوم کنند و بازای آن ساعات از جدول حرکت مرکز آفتاب در ساعات مرکز آن بر دارند و اگر با ساعات دقایق
بود هم از آن جدول محفوظ بر دارند و بر وی فزایند و اگر با دقایق ثوانی بود همچنان محفوظ گرفته بر آن افزایند پس آنچه حاصل آید از مرکز نصف النهار
نقصان کنند اگر آن وقت مطلوب پیش از نصف النهار بوده و بر مرکز نصف النهار بر افزایند اگر وقت مطلوب بعد از نصف النهار بود تا مرکز و اوج آفتاب
در وقت مطلوب در شهر مطلوب حاصل آید و جمله تقویم قمر مرکز و خاصه و اوج و وسط بدین روش حاصل کنند و جمله دیگر کواکب مرکز و اوج حاصل کنند
همچنین در تقویم کواکب متحیره و تقویم راس در طول اما در آفتاب مرکز و اوج معلوم کنند بنوعی که گفته شد و مرکز تعدیل الایام گرفته و با مرکز افزایند تا
مرکز اصل بود و از مرکز اصل تعدیل ما بین السطرین معدل کنند و مرکز اصل افزایند مرکز معدل حاصل آید اوج بروی افزایند حاصل تقویم آفتاب باشد اما در قمر
مرکز و خاصه و وسط بر ترتیب بر دارند و مرکز تعدیل اول ما بین السطرین گرفته بر خاصه افزایند تا خاصه معدل شود و بازای خاصه معدله تعدیل دوم را
گرفته نگاه دارند پس مرکز دقایق حصص بر دارند و ملاحظه خاصه معدله کنند اگر خاصه معدله در نصف ربع اول باشد که میان حمل تا میزان بود دقایق حصص را از جدول
بر دارند که خالی از اختلاف باشد اگر ربع مرکز در بالای جدول باشد درجات او از جانب یمین طلب دارند و اگر در شیب جدول باشد درجات از جانب یسار طلب دارند
و در همه مواضع که ربع بالا و شیب بود بطریق مذکور عمل باید کرد و اگر خاصه معدله در نصف دیگر باشد از جدول بر دارند که نصف او بود و تعدیل آن دقایق
حصص در اختلاف ضرب کنند و حاصل را با تعدیل ثانی جمع کنند تا تعدیل ثانی معدل گردد و حاصل را با وسط جمع کنند وسط معلوم شود و بازای تقویم آفتاب
تعدیل الایام قمر معلوم کنند و اگر وسط مقدم نقصان کنند حاصل تقویم قمر بود [illegible] و تقویم راس بطریق دیگر او سط حاصل کنند و [illegible] و نقصان کنند حاصل تقویم بود

و تقویم ذنب را بها به حسب بود و جمیع تقویم راس از تقویم قمر باید نقصان کنند باقی حصه عرض قمر باشد بازای حصه العرض در جدول ثبات معلوم کنند
پس اگر حصه عرض در ربع ثالث و اول بود تعدیل از تقویم باید نقصان کنند و اگر در ربع ثانی و رابع بود بر تقویم باید افزایند حاصل تقویم قمر بود
منقل شمس بود وقت مطلوب اما در بیج کوکب باقی مرکز و خاصه و اوج بر ترتیب مذکور حاصل کنند و اول مرکز تعدیل اول بر دارند و بر مرکز افزایند و از خاصه نقصان
کنند تا مرکز معدل شود و بعد بازای خاصه معدل اختلاف و تعدیل دوم معلوم کنند پس مرکز معدل و دقایق حصص بطء جمله خاصه معدل بر دارند چنانکه
ذکر کرده شد اگر خاصه در شش برج اول باشد از جدول اول و الا از جدول دوم بر دارند و انرا در انتقال ضرب کنند حاصل را با تعدیل ثانی جمع کنند تا تعدیل
ثانی معدل کردد انرا بر مرکز معدل افزایند حاصل مرکز مقوم شود اوج برابر مبلغ افزایند حاصل تقویم ایشان بود و از جهة روس کواکب و ذنوب نجوم
از جدول ایشان بازای سالهای مبسوطه و مجموعه مواضع ایشان معلوم کنند نقطه تعدیل ببود بیان عرض قمر و قسمه مجره در عرض قمر و سط راس را از تقویم
قمر نقصان باید کرد تا حصة العرض معلوم کردد و بازای حصة العرض از جدول عرض قمر را بیند و بتعدیل ما بین السطرین عرض بر دارند پس نظر کنند حصة العرض
اگر کمتر از شش برج بود عرض شمالی بود و اگر زیاده از شش برج بود جنوبی باز نظر کنند حصه اگر ما بین اول جدی تا اخر جوزا بود صاعد بود و در نصف دیگر
هابطا اما در استخراج عرض کواکب علوی و معرفة صعود و هبوط ایشان بازای مرکز معدل هر یک در جدول دقایق ذنب مشترک دقایق ذنب بر گیرند و نظر کنند مرکز معدل
اگر در ربع اعلا باشد که اول عقرب است تا اخر جدی و یا در ربع اسفل باشد که از اول دلو است تا اخر حمل ذنب شمالی بود و اگر در ربع اسفل و اعلا بود که
اول ثور است تا اخر سرطان و یا در ربع اعلا و اسفل بود که از اول اسد است تا اخر میزان ذنب جنوبی بود در مشتری و اگر در نصف اعلا بود که از ده درجه جدی
است تا ده درجه سرطان ذنب شمالی بود و اگر در نصف اسفل بود که از ده درجه سرطان است تا ده درجه جدی ذنب جنوبی بود و در مریخ اگر در نصف اعلا
بود که بیست و هفت درجه قوس است تا بیست و هفت درجه جوزا ذنب شمالی بود و اگر در نصف اسفل بود که بیست و هفت درجه جوزا است تا بیست و هفت درجه
قوس جنوبی بود انگاه انرا برابر خاصه معدله عرض شمالی بر دارند اگر شمالی بود و یا جنوبی بر دارند اگر ذنب جنوبی بود و انرا در دقایق ذنب ضرب کنند تا عرض
حاصل آید شمالی یا جنوبی پس نظر کنند که خاصه المعدله هر یک اگر عرض شمالی بود و کمتر از شش برج بود صاعد بود و اگر زیاده بود هابط و اگر عرض جنوبی بود و کمتر
از شش برج هابط بود و اگر بیشتر از شش برج بود صاعد اما در استخراج عرض زهره و عطارد و بیان صعود و هبوط هر یکی از این دو کوکب را سه عرض بود عرض
اول را عرض مطلق خوانند و دوم را میل خوانند و سیم را انحراف اما عرض مطلق طریق عمل ان بود که بازای مرکز معدل هر یک عرض اول بر دارند
و آن در زهره دایما شمالی بود و در عطارد جنوبی پس مرکز معدل هر یک در جدول دقایق ذنب مشترک دقایق ذنب بر گیرند و نظر کنند مرکز معدل زهره
شمالی هم — اگر در ربع اعلا باشد که از حمل و ثور و جوزا است ذنب ثانی و ثالث هر دو شمالی بود و اگر در ربع اسفل بود که سرطان و اسد و سنبله است ثانی و ثالث جنوبی
بود و اگر در ربع اسفل و اعلا که از میزان و عقرب و قوس است ثانی و ثالث هر دو جنوبی بود و اگر در ربع اسفل و اعلا بود که از جدی و دلو و حوت است

تا منطقه جنوبی و ثالث شمالی باشد و در مطالع اگر در نصف اعلا بود ربع اول که جنوبی بود و جنوبی است ثانی جنوبی و ثالث شمالی بود و در ربع دوم که

و اسپنبلا است ثانی و ثالث هر دو جنوبی و در نصف اسفل ربع سیم که میزان و عقرب و قوس است ثانی شمالی ثالث جنوبی بود و در ربع باقی که ...

و دلو و حوت است ثانی و ثالث هر دو شمالی بود و نگاه ... برابر ... مر کب میل ... برداشته و شمالی و جنوبی ان هم رعایت کنند و ان در هر ربع

اول که حمل است تا سرطان ... شمالی بود و در ربع دوم که سرطان تا میزان است ثانی جنوبی و ثالث شمالی بود و در ربع باقی ثانی شمالی و ثالث جنوبی

بود و در مطالع در ربع اول ثانی شمالی و ثالث جنوبی بود و در ربع دوم هر دو جنوبی بود و در ربع سیم ثانی جنوبی ثالث شمالی بود و در ربع چهارم هر دو شمالی

بود ... نسبت ... عرض ایشان ... که ... عرض ... که ... شمالی بود و اگر مختلف بود جنوبی ...

... اگر ... که ... بود ... تا عرض مرکب حاصل اید در ان جهت و اگر اول در جهتی بود و ان دو دیگر در جهتی و ان یکی مساوی

این هر دو بود کوکب را عرض نبود و ... منطقه البروج بود و اگر مختلف بود کمتر از بیشتر نقصان کنند انچه ماند عرض مرکب باشد و جهت او جهت اکثر باشد

... در معرفت صعود و هبوط عرض خواهند که صعود و هبوط ایشان در عرض بدانند ... روزی چند عرض کوکب بیرون ارند اگر شمالی بود و در ...

و جنوبی بود ... کوکب صاعد بود در ان جهت و اگر بخلاف این باشد هابط بود در ان جهت و در کواکب علوی هر این قاعده مطرد است

در نطاقات ... مرکز او ... خارج مرکز ... او را ... کرده اند و ... چهار برابر ... برابر این اقسام

را نطاقات خوانند و کوکب در نطاق اول و دوم هابط بود و ان دو دیگر صاعد و در نطاق اول و چهارم مستقل بود و ان دو دیگر ... اما در جهت اختلاف

کرده اند بعضی ... و ان دو نقطه بود که هر کوکب ... حرکت او مساوی ... باشد و دیگر ... و ان دو نقطه بود که ... کوکب ...

... مرکز خارج و مرکز عالم مساوی ... و ... مبدا نطاق اول ... مبدا نطاق اول ...

مذهب اهل ... خارج مرکز مبدا نطاق اول اوج بود و ... در مبدا نطاق دوم و چهارم است که ...

مبدا نطاق دوم اول سرطان بود و چهارم اول جدی ... هر دو نطاق ... مبدا نطاق دوم ... چهارم ...

اول و نطاق دوم ... نطاق دوم ... نطاق دوم ... نقصان ...

... مرکز ... مرکز معدل نطاق ... برداشته ...

نطاق ... معلوم کنند ... مبدا و منتهای هر یک ... کوکب در کدام نطاق است اما ...

... در نطاق دوم است که ... ایشان ... در جهت ... اول ...

... دیگر بود ... که ... ایشان ... و ... ثانی خوانند و ... اول ...

بوده روز یکنواخت بود و در میان اوسط حرکت روز [illegible] و هر [illegible] در تقویم ایشان بود حرکت روز یکی قرار بود در
اوسط پنج روزه و در میان او قریب صد روز یکی قرار باشد و طریق عمل تفاوت این بود که بر مرکز هر یکی این ستارگان غیر از معدل جهت حرکت در مرکز
زحل و مشتری [illegible] مرکز مشتری دوازده درجه بر مرکز مریخ ده درجه بر مرکز زهره چهار درجه بر مرکز عطارد افزاید تا مرکز معدل تقویم ایشان بود
پاره ای از جهات و دقایق این مرکز در جدول [illegible] که تفاضل [illegible] در بنیاد ده شده در اینجا مقام اول ان کوکب که
خوانند [illegible] بر [illegible] نقصان که مقام ثانی ان کوکب بود در استقامت [illegible] معدل اگر مثل مقام اول
بود [illegible] رجعت بود و اگر مثل مقام ثانی بود استقامت بود و اگر خاصه معدل مابین مقام اول و ثانی بود [illegible] و اگر مابین ثانی و اول
[illegible] این عقد معلوم گردد زمان رجوع و زمان استقامت هر یک [illegible] نوشته نکرده و اگر [illegible] پنج روزه [illegible] باده روز [illegible]
معدله [illegible] که در وسط کواکب گفته شد معلوم کند زمان ان با سبب ان معلوم گردد اما سیر کواکب چنان بود که هر یکی این کواکب سیر را حرکتی و سیلی
خوانند و ان [illegible] در عطارد و اینجا [illegible] دقیقه در زهره [illegible] و در زحل یا دو دقیقه [illegible] رابع دقیقه و مریخ [illegible] دقیقه
پس [illegible] و در سبب [illegible] روز هر یکی [illegible] مثل حرکت سیر وسط باشد رقم این نویسند و اگر زیاده از سیر وسط باشد رقم ان نویسند [illegible]
و اگر کم از سیر وسط باشد رقم این نویسند [illegible] هر یکی این زاید و ناقص بر دو قسم بود زاید بود که هر روز سیر بیش زیادت شود رقم این نویسند
[illegible] و یا زاید بود که هر روز روی در نقصان دارد رقم این نویسند [illegible] و یا ناقص بود که روی در نقصان نهد رقم این نویسند [illegible]
و یا ناقص بود که روی در زیادتی نهد رقم این نویسند [illegible] تقویم عطارد و سیر کواکب [illegible] در نصف النهار [illegible] وقت [illegible] ماه
نویسند و اگر خواهند [illegible] در جدول [illegible] هر یکی [illegible] تقویم ایشان نویسند [illegible] تقاویم کواکب [illegible]
[illegible] کواکب علوی را ده روزه ده روزه کفایت بود [illegible] در عمل رجعت که مریخ و زهره پنج روزه پنج روز باید کرد و عطارد را [illegible]
پنج روز پنج روز عمل باید کرد [illegible] پنج روز پنج روز عمل کرده [illegible] اول افزاید حاصل [illegible] دوم بود [illegible]
بر دوم افزاید تا سیوم حاصل شود تا اخر پنجم [illegible] و اگر راجع بود بر ترتیب مذکور نقصان کند تا اخر پنجم [illegible] و این وقتی بود که [illegible] اول زیاده
و پنجم دوم تفاوت فاحش نکند که اگر تفاوت کند احتیاج [illegible] خلاف شود و طریق عمل او چنان بود که اگر ان ثبت ده روزه باشد ثبت ده روزه
را بر ده موضع [illegible] و تفاوت میان ثبت سابق و لاحق معلوم [illegible] گرفته بر اول [illegible] افزاید یا نقصان کند [illegible] بر دوم [illegible]
افزاید یا نقصان کند [illegible] بر سیوم [illegible] افزاید یا نقصان کند [illegible] و نهم [illegible] را بحال خود بگذارند و اگر ثبت در [illegible]
[illegible] نقصان زیاده کند تا [illegible] معدل [illegible] اید و اگر [illegible] خلاف پنج روزه بود طریق مذکور تفاوت میان ثبت سابق و لاحق معلوم

کند و ثلث ... که ... نسبت ... باشد نقصان ... و اگر ... اول نقصان کند و پنجم افزاید و ثلث او ... دوم نقصان

کند و چهارم افزاید و اگر نسبت ... ناقص ... باید کرد ... نقصان کند و ... نقصان زیاده کند تا ... معدل کرده ...

دیگر ... افزاید ... و یا نقصان کند اگر زاید بود تا دوم حاصل ... دوم افزاید و یا نقصان کند تا ... حاصل ...

... و اما اگر ... کنند ... قوس ... بود تفاوت میان نسبت سابق و لاحق معلوم کنند و از ... بعد از آن

... بعد از ... هر چه باشد ... اول و پنجم افزاید و یا نقصان کند دوم در طول ... هر چه باشد بر دوم ... افزاید و یا

کند تا ... معدل کرده و باقی عمل ... گفته شد اگر قوس ... روز ... بر طریق مذکور تفاوت معلوم کند و آن تفاوت را ... جدول

... هر چه باشد ... اول و دوم افزاید و یا نقصان کند ... هر چه باشد بر دوم ... افزاید و یا

کند و ... هر چه باشد ... نقصان کند بر سیم ... افزاید و یا نقصان کند و ... هر چه باشد بر چهارم و ... افزاید و یا نقصان کند ...

تا کمال ... باقی عمل ... گفته شد و میزان این عمل آن بود که ... معدل ... و یا ... افزاید و یا نقصان کند ...

افزود ... که موافق بود ... عمل ... در معرفت نصف النهار و ساعات ... طریق عمل آن بود که مطالع جزو

آفتاب ... از مطالع ... مستقیم ... اول ... نقصان کند حاصل نصف قوس النهار بود ... که تمام قوس النهار بود ... قوس النهار

... که ... ساعات روز بود ... در ... ضرب کند حاصل دقایق بود بر ساعات ... افزاید ساعات ...

روز معلوم گردد ... و ... نقصان کند باقی ساعات شب باشد بوجهی دیگر اگر تفاوت میان مطالع بلد و مطالع خط استوا ... معلوم

کند حاصل تعدیل النهار بود ... در جهات شمالی بر نود افزاید و در جهات جنوبی از نود ... حاصل ... نصف قوس ... بود ...

... تمام قوس النهار بود ... بر طریق مذکور ساعات روز معلوم کند و بوجهی دیگر مطالع جزو آفتاب ... از مطالع ... بلد ... و اگر ...

دور ... نقصان کند باقی قوس النهار بود ... بر طریق مذکور ساعات معلوم کند و اگر اجزای ساعت ... روز ... قوس النهار ...

قسمت کند ... بود ... کند ... اجزای ساعت ... بود ... نقصان کند باقی اجزاء ساعت شب بود

و بوجهی دیگر ... ساعات روز معلوم کرده باشد ... ساعت روز ... بر ساعت ... افزاید اجزای ... روز معلوم گردد و اگر ... اجزای روز

و از اجزای روز نقصان کند باقی ساعت مستوی روز بود ... مطالع ... بلد با مطالع ... مستقیم ... ساعات ... دیگر ...

... فصل هفتم در ... اتصال کواکب ... ساعات ... اتصال ... اتصال ...

... اتصال ... اول آن بود که ... واقع شود و ... در ...

کان او ساعات بعد و تکرهیت از اختصاص خوانند و قسم ... که در فلکیات امثال ... و چهار ...

یا نشان بعد بعید درهم بود که گفته شد و چنانکه ... در میان اشتباه بعد و نشان ... واقع شود که آن نصف دور

کلی از اعتبار خوانند و اما اتصال کلی که از انا ساظر خوانند و ... نوع دیگر اتفاق است ... مطالع ... چنان بود که بعد ...

انقلاب حقیقی ... برابر باشد و این را ... خوانند و آن دیگر را مطلق اما قبل ... کواکب چنان بود که ... نصف النهار اگر ...

برابر باشد ... ساعت ... ساعت نصف النهار بود و الا ... که در نصف النهار یکی از کواکب ...

کواکب ... که ... حاصل ... نوع دوم ... که کوکب ... از دور گذشته ... نقصان کنند

حاصل را ... مستقبل خوانند ... ضرب ... که ... هر کدام ... ضرب

کنند حاصل الضرب را ... قسمت کنند خارج ساعات بعد بود اگر ... ساعات از بعد ماضی حاصل شده باشد و کمتر از نصف النهار بود

با نصف النهار جمع کنند ساعات ... باشد ... و اگر ... نصف النهار بود هم جمع کنند ساعت ... در اول شب و اگر زیاده از نصف

النهار ساعت نصف النهار از ... نقصان کنند باقی ساعت ... باشد ... و اگر بعد مستقبل باشد و ساعت کمتر از نصف النهار بود ...

... نصف النهار کم کنند باقی ... ساعت ... از نصف النهار ... و اگر مساوی ساعت نصف النهار بود ...

النهار کم کنند ساعت ... باشد در اول روز و اگر زیاده از نصف النهار بود نصف النهار ... جمع کنند و مجموع را ... نقصان کنند باقی

... باشد از شب گذشته ... اتصال کلی ... چنان بود که اگر در نصف النهار ابعاد ایشان برابر باشد اتصال در نصف النهار ... الا در نصف ...

که هم ... باشند ... دقایق ... هر دو کوکب ... جمع کنند و آن مجموع را ... نقصان کنند باقی ... ماضی بود در نصف النهار و اگر از

... گذشته باشند ... دقایق ایشان ... کنند ... ایشان کم کنند باقی ساعات ... مستقبل بود و بر طریق مذکور ساعات معلوم کنند ...

... طریق مذکور عمل باید کرد و نسبت آن کوکب ... که ... معدل باشد ... جدول جهت این عمل ... کواکب ...

... جدول ... در ... جدول ... هر دو ساعات ... معلوم کنند و بر طریق مذکور ... نصف النهار ...

... تا ساعات معلوم گردد ... در معرفت جزو اجتماع و استقبال ... معلوم کنند اگر آن ...

... ماضی حاصل شده ... در ... آفتاب ضرب کنند و حاصل را ... قسمت کنند خارج قسمت ... تقویم نصف النهار

مقدم ... و اگر آن بعد مستقبل ... از نصف ... تا جزو اجتماع یا استقبال معلوم گردد و جزو اجتماع در روز و شب موضع ...

... استقبال در روز موضع آفتاب بود و در شب موضع قمر اما طریق ... ساعات ... مبدأ ساعات ... اجتماع بود و اگر

والله اعلم ...

اجزای روز بود ساعت اجتماع را بر ساعات تمام روز و اگر شب بود بر ساعات تمام شب قسمت کند خارج قسمت دقایق هر ساعت بود و اگر خواهد

از روز و یا از شب که گذشته ساعات بدست [illegible] دقایق [illegible] را در تمام ساعات آن روز و یا آن شب ضرب کند تا ساعات و دقایق ساعات

بدست حاصل آید اما ایام نوبت بدست [illegible] که هر اجتماع روز [illegible] نظر کنند که آن روز تعلق بکدام کوکب دارد و نوبت دوم [illegible]

کوکب تعلق دارد و مثلا اجتماع روز جمعه بود که تعلق بزهره دارد و نوبت [illegible] شب یکشنبه افتد که هم بزهره تعلق دارد و اگر ساعات [illegible]

زمانی خواهند که معلوم کنند طریق عمل آن بود که [illegible] که گذشته اجزای ساعات زمانی آن روز و یا آن شب معلوم کنند و ساعت اجتماع را [illegible]

ضرب کنند و اگر [illegible] دقیقه را [illegible] و بر اجزای ساعات زمانی قسمت کنند خارج قسمت ساعات [illegible]

[illegible] ساعات [illegible] و [illegible] تحصیل [illegible] در معرفت رؤیت هلال و ظهور و اختفای کوکب [illegible] و درین عمل [illegible]

[illegible] حاصل را در بیست و چهار قسمت کند خارج قسمت از تقویم

[illegible] تقویم [illegible] حاصل آید [illegible] بیست [illegible] چهار قسمت کنند خارج قسمت را از نصف النهار ضرب کنند

[illegible] تقویم [illegible] آیند [illegible] و یا [illegible]

ضرب کند حاصل را [illegible] خواهند [illegible] بر اطراف بر تقویم [illegible] حاصل و [illegible] بر [illegible] مطالع [illegible]

[illegible] حاصل را [illegible] و همچنین [illegible] آفتاب از تقویم [illegible] حاصل [illegible] نظر کنند اگر [illegible]

میان ده درجه و دوازده درجه بود [illegible] یازده درجه [illegible] هلال [illegible] دیدن [illegible] اگر هوا صافی بود [illegible] دیدن [illegible]

درجه [illegible] و [illegible] و اگر [illegible] میان دوازده و چهارده باشد هلال [illegible] بود و اگر میان چهارده و [illegible] بود هلال روشن بود و اگر

میان [illegible] باشد هلال ظاهر بود و اگر بیشتر بود هلال ظاهر بود و [illegible] هلال [illegible] و اگر خواهند که [illegible]

[illegible] را بر پانزده قسمت کنند [illegible] مطالع [illegible] حاصل آید و اگر تحقیق خواهند [illegible] را بر پانزده قسمت کنند [illegible]

[illegible] و [illegible] کوکب [illegible] چنان بود که [illegible] کوکب [illegible] ایشان [illegible] کوکب شمس [illegible]

احتراق ایشان [illegible] درجه باشد پس [illegible] ظهور [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] آن تعیین کرده‌اند [illegible] درجه و دیگری [illegible]

[illegible] چون [illegible] درجه [illegible] حوت [illegible] حمل [illegible] ظهور [illegible]

[illegible] حوت [illegible] ظهور [illegible] حمل [illegible] ظهور [illegible] درجه [illegible]

[illegible] بتوالی [illegible] از [illegible] بیست و چهار درجه است و از آن [illegible] درجه است [illegible] ظهور ایشان

[illegible] در [illegible] حمل [illegible] حوت [illegible] بود

نقصان کنند ظل سهم او بود و اگر بیشتر از ربع باشد و کمتر از نصف و بر جیب فضلش بر ربع معلوم گشته و آنرا بر ستین افزاید حاصل
سهم آن قوس بود و اگر از نصف در زیادت باشد و از سه ربع کمتر جیب ستین زیاده گشته جدول جیب سهم بعد از جدول [illegible]
نهاده شده تا از اینجا سهم از قوس و قوس از سهم توان گرفت در جدول جیب گفته شده بود از حد قوسی دیگر هر قوسی که کمتر از ربع بود
زیاده از نصف جیب تمام او معلوم کرده از ستین نقصان کنند باقی سهم آن قوس که زیاده از نود بود و کمتر از دویست و هفتاد
و یا زیاده از دویست و هفتاد بود و کمتر از سیصد و شصت جیب فضلش بر سه ربع دوره تمام بر ستین افزاید حاصل
سهم بود والله اعلم فصل سوم در معرفت ظل بطریق حساب و جدول باید دانست که ظل بر دو قسم بود یکی آنکه مقیاس او قائم باشد
بر سطح افق و ظل منبسط بود بر سطح مستوی [illegible] که مقیاس بر او قائم باشد میان قاعده مقیاس و طرف خط شعاعی که بر سر مقیاس
بگذرد و این ظل مستوی بود و اگر [illegible] مقیاس بطرف ظل [illegible] و چون تیر از افق طلوع کند ظل اول منعدم باشد و بعد از آن ظاهر
شود و بتزاید ارتفاع [illegible] تا چون ارتفاع بغایت رسد ظل اول بنهایت رسد و ظل دوم بر عکس این [illegible]
رافق رسد ظل دوم بنهایت رسد و بتزاید ارتفاع متناقص میشود تا چون آفتاب بسمت الراس رسد منعدم شود و
جیب هر قوسی با جیب تمامش مانند نسبت ظل اول آن قوس باشد با مقیاس و ظل اول هر ارتفاعی مساوی ظل دوم
تمام آن ارتفاع باشد و ظل [illegible] مساوی مقیاس بود [illegible] نصف قطر را شصت جزو گیرند ظل را هم شصت
جزو گیرند چون مقیاس را نصف قطر دایره سازند پس چون راس مقیاس را مرکز سازند قامت مقیاس را نصف
قطر بود و نسبت جیب تمام هر قوسی چون نسبت ظل دوم آن قوس بود با مقیاس پس هرگاه که جیب قوسی را بر جیب
تمامش [illegible] قسمت کنند خارج ظل اول آن قوس بود و اگر جیب تمامش را بر جیبش قسمت کنند ظل دوم آن قوس آید و بنا بر اینکه مقیاس
را شصت جزو گیرند و نیز معلوم باشد که هر مقداری که در ظل [illegible] ضرب کنند و حاصل مقدار بر ظل تمام آن قوس قسمت
کنند حاصل الضرب و تابع قسمت یکی مقدار باشد [illegible] ظل اول تا [illegible] درجه و دقیقه [illegible] دور تا ربع [illegible]
در جدول نهادیم و همچنین ظل [illegible] را اصابع و اقدام و ظل [illegible] اوقات بکار میدارند و مقیاس را گاهی بهفت
قسمت کنند و آنرا اقدام خوانند و گاهی بدوازده قسمت کنند و آنرا اصابع خوانند زیرا که در معرفت [illegible] استخراج خط نصف
النهار بر سطح مستوی [illegible] و طریق عمل [illegible] زمین را هموار کنند بوجهی که چون آب بروی ریزند از همه جانب
برابر [illegible] کنند [illegible] زمین افقی سازند مثلث و [illegible] زمین را [illegible] سازند که این

مقیاس

[illegible]

را معلوم کرده باشند ... [illegible] پس دایره‌ای رسم کنند و بر مرکز دایره مقیاس [illegible]
[illegible] دایره [illegible] رسم کنند مساوی قاعده و مقیاس را چنان نصب کنند که [illegible] مقیاس بر مرکز دایره [illegible]
[illegible] منتهی ظل را از این دایره نشان کنند [illegible] میان هر دو نشان است منتصف کنند و از مرکز
[illegible] خط [illegible] کشند و این خط نصف النهار بود [illegible] خط اعتدال [illegible] مشرق و مغرب باشد و این دایره
[illegible] بچهار قسم منقسم شود این دایره را هندی خوانند چون [illegible] دایره بچهار قسم متساوی کنند [illegible] خط
مشرق یا مغرب و میان خط ظل باشد سمت ارتفاع بود و سمت یا شرقی جنوبی بود یا شرقی شمالی و یا غربی جنوبی یا غربی شمالی و غایت
[illegible] بود و چون خط ظل بر خط نصف النهار منطبق شود وقت نصف النهار باشد و چون [illegible] اول وقت نماز پیشین و چون [illegible]
[illegible] مقیاس از ظل نصف النهار زیاده شود وقت نماز عصر بود [illegible] امام [illegible] اگر بقدر [illegible] مقیاس
از ظل نصف النهار زیاده شود نماز دیگر باشد [illegible] و چون [illegible] مقیاس زیاده شود وقت نماز عصر بود [illegible]
قوس
[illegible] فصل چهارم در معرفت میل بروج از معدل النهار و غایت آن بدانکه میل بر دو قسم بود یکی اعظم [illegible] دایره
میل که واقع شود میان جزوی از فلک البروج و معدل [illegible] میان جزوی از فلک البروج و معدل
ن و غایت این در دو نقطه انقلاب صیفی و شتوی بود و آن [illegible] قوسی بود از دایره مارّه باقطاب [illegible] بین منطقه و معدل
در نقطه صیفی شمالی بود و شتوی جنوبی و این میل را بارها مختلف یافته‌اند [illegible]
[illegible] و برصد [illegible] و بعضی میل اول را میل مطلق [illegible]
و میل ثانی را عرض [illegible] خوانند و میل چهار نقطه که [illegible] نقطه اعتدال و دو نقطه انقلاب متساوی [illegible]
بخلاف توالی چنانکه میل اول [illegible] و اول حوت و اول جوزا و اول دلو و اول سرطان و اول جدی و اول اسد و اول
قوس و اول سنبله و اول عقرب یکی باشد [illegible] یک نصف شمالی و یک نصف جنوبی [illegible] و در معرفت میل اجزا [illegible] ربع
[illegible] طریق معرفت آن چنان بود که قوسی که [illegible] نقطه اعتدال [illegible] باشد [illegible] از فلک البروج که فرض کنند
در جیب میل کلی ضرب کنند تا جیب میل اول آن جزو حاصل آید چون [illegible] قوس سازند [illegible] جیب میل آن جزو حاصل
آید و در میل دوم جیب [illegible] قوس مفروض را در ظل میل کلی ضرب کنند حاصل ظل میل او بود [illegible] جدول
ظل [illegible] میل ثانی آن جزو بود [illegible] جیب تمام [illegible] جیب میل کلی ضرب کنند حاصل [illegible]

والمخالف هست و عدد [illegible] طالع و نقطه تقاطع فلک البروج است با دایره افق مطالع شرق را [illegible] اسباع خوانند و مقدار

و رابع و نقطه مطالع دایره نصف النهار است با منطقة البروج تقاطع فوق الارض [illegible] عاشر و وتد السماء و مطالع او را مقدار

رابع خوانند اما مساوی بیوت پاره اصحاب نجوم خلاف کرده اند و طریق مشهور که مستعمل جمهور است این طایفه است که آنست که مطالع هر یکی

از اوتاد طالع را به قسم مساوی کنند به دایره میول نسبت فلک جد آن افزوده قسم شود آنچه از دایره معدل النهار بین اقسام افتد آن مطالع

این بیوت بود و آنچه از دایره بروج بین اقسام افتد درجات این بیوت باشد طریق عمل آن بود که چون طالع محقق شود مطالع آن طالع

بلد معلوم کرده از مطالع او بعلت تقویم محسوب مراد الطالع تعدیل با نصف قوس النهار درجه طالع معلوم کرده ثلث آن گرفته تعدیل

مطالع [illegible] حاصل آید اسرار بر مطالع طالع که آن مطالع عاشر است بفلک مستقیم افزایند مطالع حادی عشر معلوم کرده دیگبار دیگر آن تعدیل را

بر مطالع حادی عشر افزایند مطالع ثانی عشر معلوم کرده انگاه ستت درجه بر مطالع ثانی عشر افزایند مطالع ثانی معلوم شود و چون ستت

درجه بر مطالع حادی عشر افزایند مطالع ثالث معلوم کرده این مطالع را در جدول مطالع فلک مستقیم محسوب از اول الجدی مقوس کنند تا

مراکز بیوت حاصل آید و باقی مراکز مقابل هر یک از این خانها باشد بهمان درجه و دقیقه [illegible] بوده چنان بود و آن چنان بود

که دایره اول سموت که دایره عظیمه است که بر قطب این دایره که دو نقطه شمال و جنوب است بگذرد و آن دو دایره را افق حادثه خوانند و این

طریق را طریق مراکز منحرفه خوانند و طریق عمل آن بود که جیب عرض بلد در جیب [illegible] ضرب کنند حاصل جیب [illegible] افق بیوت ساقطه

بود که آن دوازدهم و دوم است و اگر در جیب سی درجه ضرب کنند حاصل جیب عرض بیوت ناظره باشد که آن یازدهم و سیوم است و چون جیب

سی درجه بر جیب تمام افق ساقط قسمت کنند حاصل جیب تعدیل بیوت ساقطه باشد و اگر جیب شصت درجه بر جیب تمام افق بیوت ناظره

بود [illegible] تعدیل بیوت ساقطه بر مطالع طالع افزایند حاصل مطالع ثانی بود و نقصان کنند از مطالع ثانی عشر بود و چون تعدیل بیوت ناظره

از مطالع طالع نقصان کنند مطالع حادی عشر بود و بر او افزایند مطالع ثالث بود [illegible] مطالع بیوت ساقطه و مطالع افق ناظره [illegible]

درجات و دقایق مراکز این خانها معلوم گردد و درجات باقی مراکز در مقابل این خانها باشد بهمان درجه و دقیقه [illegible] و تعدیل [illegible]

در هر افق و در همه احوال همان باشد و باختلاف طالع مختلف نشود و در بلده ای که [illegible] عرض بیوت ساقطه [illegible] تعدیل بیوت

ساقطه [illegible] بیوت ناظره [illegible] تعدیل بیوت ناظره [illegible] والله اعلم فصل دوازدهم در معرفت خسوف [illegible] استقبال که

هر یکی از دو عقده در حدود دوازده درجه و یا عرض قمر کمتر از شصت و چهار دقیقه بود خسوف ممکن بود و چون معلوم شد که خسوف

[illegible] وقت استقبال معلوم کنند و همچنین عرض قمر را در طول جدول و بهت را از عرض او طلب دارند [illegible] مرده اگر کلمه [illegible]

باشد و صورت ماه منخسف گردد و هرگاه باشد اصابع بر داریم از سطر جزء و بعد بابت شود و الا معدل [illegible] ما بین المطالعین و موقع ما کسف

و مرا [illegible] اصابع منخسف گردد و هر [illegible] یک فلسوج و جزء [illegible] یکی بود و از جدول [illegible] بطریق مذکور ساعات سقوط

[illegible] زمان خسوف بود [illegible] و در جدول سیوم ساعات مکث و آن نیم تمامی انخساف جرم ماه باشد پس ساعات استقبال

[illegible] ساعات [illegible] و در پنجم افزایند ساعات مکث [illegible] در چهارم افزایند و سیوم [illegible] خود [illegible]

تا موضع اول ساعات ابتدا خسوف و موضع دوم ساعات بدو مکث و موضع سیوم ساعات وسط خسوف و موضع چهارم ساعات بدو انجلا و موضع پنجم ساعات تمام انجلا بود و چون ساعات سقوط را تضعیف کنند ساعات تمام کسوف حاصل شود و چون ساعات مکث را تضعیف [illegible] تا مقدار مکث حاصل آید و اگر خسوف کلی نبود ساعات استقبال در سه موضع بنهند و ساعات سقوط را از موضع اول نقصان کنند [illegible] موضع [illegible] تا موضع اول بود [illegible] خسوف حاصل آید و از موضع دوم ساعات وسط خسوف و از موضع سیوم ساعات تمام انجلا و اگر خسوف بروز [illegible] افتد [illegible] زمان در روز افتد و بعضی در شب و نیز جدول [illegible] این جدول مشهور [illegible] خسوف قمر نهاده شد که چون معلوم گردد که خسوف خواهد بود [illegible] قمر [illegible] معلوم گشته [illegible] و بعد قمر را در [illegible] خسوف بدان که گفته شد معلوم کنند [illegible] جدول معلوم کرده [illegible]

خسوف [illegible] جدول [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

فصل چهارم در معرفت کسوف آفتاب چون اجتماع بود [illegible] پس از اجتماع جوزهر [illegible] از ذنب کمتر از حد

[illegible] از ذنب و بیش از راس [illegible] باشد کسوف [illegible] دیگر [illegible]

جنوبی [illegible] بود [illegible] شمال کمتر از [illegible] باشد کسوف ممکن بود [illegible]

باشد [illegible] کسوف [illegible] ساعات [illegible] پیش از زوال بود [illegible]

از زوال [illegible] جدول اختلاف منظر [illegible] ساعات [illegible] اختلاف طول پیش از زوال یا بعد از زوال [illegible]

مشهور [illegible] باید گرفت [illegible] ساعات [illegible] ساعات [illegible] باید گرفت [illegible] باید کرد

[illegible] ساعات [illegible] باشد [illegible] زاید بود یا نقصان باید کرد اگر نقصان بود [illegible]

بود [illegible] اختلاف طول حاصل گشته و تفاوت میان این دو اختلاف معدل باید گرفت [illegible] حین اجتماع [illegible]

[illegible] خارج قسمت [illegible] اختلاف معدل اول [illegible] باید کرد [illegible] اگر نقصان بود و حاصل [illegible] اختلاف طول معدل [illegible]

[illegible] گشته [illegible] ساعات بعد کسوف [illegible] اجتماع باشد از ساعات بعد وسط کسوف حاصل [illegible]

[illegible] ساعات بعد کسوف معلوم گشته [illegible] گشته [illegible] خارج قسمت [illegible]

[illegible] اجتماع [illegible] نقصان [illegible] گشته حاصل [illegible]

پس [illegible] ساعات بعد وسط کسوف اختلاف عرض [illegible] اختلاف طول [illegible] معدل [illegible]

[illegible] شمالی [illegible] وسط کسوف حاصل گشته اگر جنوبی بود [illegible] و اگر شمالی بود [illegible]

گشته حاصل [illegible] و ساعات سقوط [illegible]

[illegible] ساعات [illegible] ساعات سقوط [illegible]

[illegible] تا موضع اول ابتدای کسوف بود و دوم وسط کسوف و سیم تمام انجلا و چون ساعات سقوط را مضاعف کنند ابتدا تا انجلا کسوف

حاصل آید و کسوف [illegible] باشد جرم آفتاب [illegible] منکسف شود [illegible]

آفتاب یا کسوف پیش از برآمدن بود و چون [illegible] باشد [illegible] ساعات نصف اللیل باید نهاد و ساعات

اجتماع [illegible] نصف اللیل عمل کنند [illegible] طالع [illegible] اختلاف منظر [illegible] و جدول اختلاف

منظر [illegible] عرض [illegible] عمل [illegible] کسوف [illegible]

اگر کسوف در عقدهٔ راس بود لون او اغبر مائل به سیاهی باشد و اگر در عقدهٔ ذنب بود لون او سیاه نماید و بانکار

هم بعضی قریب و بعضی بعید و از ساعات وسط کسوف عمل کنند اما مدت تأثیر کسوف و خسوف از ساعات مستوی ایشان بتوان دانست

یعنی در کسوف هر ساعتی را یک سال و هر دقیقه را یک ماه و در خسوف هر ساعتی را یک ماه و هر دو دقیقه را یک روز پس چندان

زمانیکه بود از اول کسوف و خسوف تا آخر ایشان آن قدر مدت تأثیر ایشان بود لیکن بودن معظم تأثیر ایشان و آن وقتی بود که از

کلام او در آن وقت ظاهر گردد و دانستن این وجوه بسیار است اما آنچه مستعمل اهل این صناعت است آنست که ساعات وسط کسوف و خسوف

و انبساط دهند بدوازده هر نسبت که ساعات وسط کسوف و خسوف را بدوازده باشد همان نسبت ساعات معظم تأثیر کسوف

و خسوف را باشد با ساعات ابتدا تا انتها کسوف و خسوف و طریق عمل چنان بود که ساعات وسط ایشان را با ایت

موجود کنند بدان طریق که ساعات وسط را در دوازده ضرب کنند و بر ساعات تمام روز در کسوف و تمام شب در خسوف قسمت کنند

خارج قسمت ساعات موجوده وسط باشد و همچنین ساعات ابتدا تا انتها کسوف و خسوف را پس ساعات وسط موجوده را در ساعات

موجوده ابتدا تا انتها ضرب کنند و هم بدوازده قسمت کنند خارج قسمت معظم تأثیر ایشان بود و نیز اگر ساعات وسط ساعات ابتدا تا

انتها هر یک را در جدول مطالعات قرار دارند بنوعی که ساعات تمام روز یا شب بجای سطر سطر در طول جدول طلب دارند و

ساعات وسط و ساعات ابتدا تا انتها بجای عدد در عرض جدول طلب کرده نظرات ساعات پیدا کنند و از آن تضعیف کنند و یک

را طرح کنند از یک نصف باقی ساعات زمانی هر یک باشند چون در یکدیگر ضرب کنند و بر دوازده قسمت کنند خارج قسمت معظم تأثیر هر یک

باشد فصل چهاردهم در معرفت بعضی از کواکب ثابته و مقادیر ایشان معلوم باد که علمای این فن هزار و بیست و دو ستاره را رصد کرده اند و مواضع ایشان در منطقة البروج تعیین نموده این کواکب را در شش قدر بر چهل و هشت صورت تقسیم

کرده اند چنانکه بعضی این کواکب بر نفس این صورت واقع اند بعضی بر داخل خطوط که این صورت از و متوهم میشوند و اینها را داخل صورت

گویند و چون خواهند که از و خبر دهند گویند فلان کوکب بر فلان صورت است و بعضی خارج صور اند لیکن قریب به پای چپ فلان

صورت و یا ذنب آن و این را خارج صور خوانند و ازین صور چهل و هشتگانه بیست و یک در جانب شمال اند از منطقة البروج

و پانزده در جانب جنوب و دوازده بر نفس منطقة البروج اند که نامها بروج دوازده گانه از و گرفته اند و ما از آن جمله هشتاد

ستاره مشهور را با طول و عرض و جهت و عظم و مزاج در تاریخ ششصد و هشتاد و یک از هجرت نبویه در جدول نهادیم تا در پیدا

ایشان و کو ... سال ... تا هزار و دویست سال مجموعه نهاده شد که چون محتاج به تقویم ایشان شوند از جدول

باب [illegible] در بیان طول و عرض بعضی از شهرها مشهور طول شهرها ابتدا از جزایر خالدات گرفته اند که در بحر مغرب بوده اکنون

از ساحل دریای مغرب گرفته که از جزایر تا ساحل ده درجه غربی باشد اما آنچه مشهور است مبدا طول از جزایر گرفته اند ابتدا

عرض از خط استوا گیرند که معدل النهار است و اساس ان [illegible] است و جدول جهت طول و عرض بعضی شهرهای مشهور نهاده چون خواهند که

طول و عرض مشهوری از شهرها معلوم کنند و اسامی [illegible] در جدول [illegible] الحرف انتقالات عالم در شرح آن چون مدار احکام

عالم و احوال [illegible] و دول حکما بر او دوار نهاده اند و عدد ادوار چهار است اعظم و اکبر و اوسط و اصغر و مبدا ان از روی مکان از اول حمل

و از روی زمان از اول ایام عالم و مدت آن نزدیک حکما فرس و بعضی از حکما هند سیصد و شصت هزار سال است یعنی از کره آمدن

هفت سیاره در اول نقطه حمل تا کره آمدن ایشان دیگر بار در همان نقطه و از ان مبدا تا اول سال طوفان نوح علیه السلام سیصد و

هزار سال شمسی تمام گذشته است در زعم جماعت مذکور و از اول سال طوفان تا اول سال [illegible] چهار هزار و صد و هشتاد سال تمام [illegible]

پس هر گاه که تاریخ طوفان خواهند که معلوم کنند این عدد بر تاریخ [illegible] باید افزود حاصل تاریخ طوفان بود و اگر تاریخ اول ایام عالم خواهند

که معلوم کنند [illegible] اول عالم و سال طوفان [illegible] تاریخ اول عالم حاصل آید انگاه بجهة تسییر اعظم هر سه هزار سال برجی بگیرند و هر هزار سال

ده درجه و هر صد سال [illegible] دقیقه و هر ده سال [illegible] ثانیه و هر یکی سال [illegible] ثالثه و از جهة تسییر اکبر هر هزار سال برجی و هر صد سال یک درجه

و هر ده سال [illegible] دقیقه و هر یک سال سی و شش ثانیه و بجهة تسییر اوسط هر هزار سال [illegible] و ده درجه و هر صد سال ده درجه و هر ده سال یکدرجه و

سال [illegible] دقیقه و تسییر اصغر که هر هزار سال [illegible] برج و ده درجه و هر صد سال یک برج و ده درجه و هر ده سال ده درجه و هر یکی سال یکدرجه گیرند

اما انتقالات هم چهار بود اعظم که هر هزار سال شمسی یکبرج رود و اکبر هر صد سال یکبرج [illegible] و اوسط که هر ده سال یک برج رود و اصغر

که هر یکسال یکبرج رود و ما مواضع تسییرات و انتقالات در تاریخ چهار صد و ده [illegible] تا [illegible] سال در جدول نهادیم که

[illegible] جدول [illegible] و مواضع ایشان با سالی معلوم کنند [illegible] است وان نیز مشتمل بر چهار نوع باشد اعظم

از مبدا ایام عالم سیصد و شصت سال شمسی برجی و کوکبی دهند و ابتدا از برج حمل و کوکب زحل کنند بر ترتیب بروج و افلاک

حساب میکنند چنانکه هشتاد و چهار [illegible] که از ضرب هفت در دوازده باشد باز نوبت با اول نقطه حمل در حمل رسد چون حساب

کنند معلوم شود که مدار [illegible] چهار صد و [illegible] سال شمسی تمام از طوفان فردار بز حل حمل رسد و در سال چهار صد و ده [illegible] که

از ابتدا از عالم [illegible] که گذشته است که چون حساب کنی نوبت به برج قوس رسد به بیست و دو درجه و پنج دقیقه

و کوکب مشتری بود چنانکه تا سال پانصد و [illegible] ابتدا نوبت جدی و مریخ رسد اما در این تسییرات [illegible] او را اثنا

چون از ابتدای عالم [illegible] سیصد و شصت سال [illegible] حمل و زحل [illegible] و مشتری و جدی [illegible] و مریخ [illegible] و عطارد و قمر [illegible] حمل ناهشت و چهار دور از ضرب هفت در دوازده است باز نوبت حمل و زحل رسد [illegible] و [illegible] چهل سال بود از ابتدا از عالم [illegible]

تا با سالی تنها ان جدول معلوم گشته و اگر و این چنان بود که از مبدا ایام عالم بر هفتاد و هشت سال بدو از ده برج دهند چنانکه
دوازده سال حمل را دهند یازده سال ثور را ده ده جوزا را و همچنین بنقصان یکیک تا چون نوبت بحوت رسد او را یکسال
نصیب شود که آسانی جدولی نهادیم و عمل بدان جدول چنانکه بر ذکر بر سالهای ناقصه فلکی ۲ ۲ افزایند و حاصل را ۷۸ قسمت
کنند اگر از مقسوم چیزی نماند نوبت برج حوت برد و اگر چیزی باند عدد و او دران جدول طلب دارند اگر مثل ان یافت
شود آن نوبت او بود و اگر یافت نشود عدد کمتر او باشد و بدان نزدیکتر نظر کنند تا برکدام برج است برج باقی برج
نوبت بود مثال اش در سال چهارصد و ده بیست و دو بر وی افزودیم شد چهارصد و سی دو بر هفتاد و هشت قسمت کردیم باقی ماند
چهل و دو در جدول مثل ان یافتیم در برابر برج سرطان که در سال او نوبت سرطان باشد بر این قیاس و این است جدول

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

عالم
و اوسط و ان چنان بود که هر یکی از سیارات و راس و ذنب را هفتاد و پنج سال قسمی دهند بر ترتیب شرف ایشان از مبدا
چنانکه اول شمس را دهند دوم قمر را سیوم راس را و چهارم مشتری را پنجم عطارد را ششم زحل را و هفتم ذنب را و هشتم
مریخ را و نهم زهره را که مجموع سیصد و هفده باشد که از ضرب نه باشد در هفتاد و پنج و طریق استخراج ایشان بود که سالهای ناقصه فلکی را ۷۸
نقصان کنند آنچه باقی ماند ۷۵ قسمت کنند خارج قسمت ابتدا کنند بنظر بر ترتیب اشراق هر کوکبی یکی حساب کنند تا آنجا که منتهی شود
بر بیند که نوبت کدام است عدد و باقی از قسمت عدد او باشد مثالش در سال چهارصد و ده ناقصه فلکی خواستیم که معلوم کنیم نوبت بکدام رسیده است
و سیصد و هفتاد و از وی نقصان کردیم باقی ماند دویست و چهل این را بر هفتاد ماند پانزده و پنج قسمت کردیم بیرون آمد خارج قسمت نه و باقی
ماند پانزده ابتدا بشمس کردیم منتهی شد بمشتری آن پانزده باقی قسمت نوبت عطارد باشد چنانکه تا چهارصد و هفتاد نوبت عطارد باشد
و از چهارصد و هفتاد و تا پانصد و چهل و پنج نوبت زحل رسد و اصغر ان چنان بود که مردوری اند فردار اوسط را بکواکب و عقد تین
بر ترتیب شرفها و صاحب گرگی دهند شمس را ده و قمر را نه و راس را [illegible] و مشتری را دوازده و عطارد را سیزده و زحل را یازده
و ذنب را و مریخ را هفت و زهره را هشت و این در سال چهارصد و هشت ناقصه فلکی نوبت اول مشتری بود تا هفتاد و پنج سال از زحل
تسیرات و انتهاآت نهاده شد تا چون از سالهای ناقصه فلکی چهارصد و هفت نقصان کنند باقی در آن جدول طلب دارند موضع
فردار صغر معلوم گردد و اگر بعد از نقصان زیاده از هفتاد و پنج ماند هفتاد و پنج از او نقصان کنند تا کمتر از هفتاد و پنج ماند عدد را
در آن جدول طلب دارند نوبت فردار اصغر حاصل آید چون نوبت فردار معلوم شود آن نوبت ا و ه را بر هفت قسمت

28

مختلف و کشته در ترتیب افلاک ابتدا از جانب فرود ار کشته تا شرکا ... و دو کاهش که نوبت فرود را ... عدش باشد از ... ا

شریک باشد و جداول مذکوره اینست

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

و در بیان سالهای عالم که مبنی بر حساب است [illegible] وقرد [illegible]

[illegible] و شتر [illegible] و طریق این عمل چنان بود که سالهای تامه ایام عالم را بین مجموع قسمت

کنند تا آنچه حاصل آید و باقی را ابتدا از نفس کرده عدد سالهای مرکب معلوم کنند مثالش در تاریخ چهارصد و ده ناقص کل

گذشته بود از ابتدای عالم [illegible] این مجموع قسمت کردیم باقی [illegible] این نوبت شمس باشد که گذشته چهارصد و هشتاد و یک

سال مانده بود تا نوبت زهره برسد و آن در سال ششصد و هشتاد و دو یکی باشد والله اعلم بالصواب [illegible]

[illegible] و این مشتمل بر ده باب باب اول در معرفت جیب [illegible] بروج و بعد کوکب از معدل النهار و غایة ارتفاع کواکب

و عرض بلد و طول و معرفت ارتفاع در هر ساعت و این مشتمل بر هشت فصل فصل اول در معرفت جیب هر قوسی [illegible]

آن قوس باشد و بعبارتی دیگر جیب هر قوس نصف قطری افتد که به یک طرف او متصل بود و جیب ربع دور نصف قطر باشد که آن

در جدول است و چون قوس از نود زیادت کند جیب را به نقصان سه صد و هشتاد درجه [illegible] جیب تمام معلوم شود جیب ربع

کلی باشد [illegible] بحساب چنان بود که چون مربع جیب قوس معلوم کرده از مربع نصف قطر نقصان کنند و جذر باقی جیب تمام آن قوس بود

اما در تنقیح قوس و گرفتن جیب از قوس منتج و قوس را جیب آنچنان بود که نظر کنند اگر قوس کمتر از نود درجه بود قوس منتج باشد و اگر زیادت از

نود و کمتر از نصف دور که صد و هشتاد است آن قوس را از نصف دور نقصان کنند باقی مانده قوس منتج باشد و اگر بیشتر از صد و هشتاد

بود و کمتر از دویست و هفتاد [illegible] صد و هشتاد از او نقصان کنند باقی قوس منتج بود و اگر زیادت از دویست و هفتاد بود و کمتر از سیصد و شصت

نقصان کنند باقی قوس منتج باشد و چون قوس منتج معلوم شده باشد جدول جیب جیب موضع [illegible] آن قوس را در طول جدول در آرند

و جیب او معدل التعدیل با پس السطر بر دارند و اگر جیب معلوم باشد و خواهند که قوس او معلوم کنند طریق عمل چنان بود که جیب را در جدول

جیب طلب دارند اگر بجنس بیابند درجات که در مقابل او بود و اگر بجنس نیابند از برای آنچه کمتر از او بود [illegible] بر دارند و [illegible] آن عدد

تا تمام او معلوم گشته و آن را مقدم خوانند و تفاوت مابین آن و آنکه بعد از وی بود معلوم گشته و آن را تفاضل خوانند و آن مقدم را بر تفاضل قسمت

کنند تا دقایق و ثوانی قوس معلوم کرده [illegible] در معرفت سهم هر قوس در اعمال نجومی ضعف آن قوس باشد و از آنچه [illegible]

نیز خوانند و بیان دیگر سهم هر قوسی خط مستقیم بود و از قطری که متصل بود بر طرف آن قوس و ما بین طرف آن قوس در موضع عمودی

که از دیگر طرف آن قوس بر آن قطر واقع شود پس سهم ربع دور و جیب ربع دور نصف قطر باشد و نصف دور قطر باشد و در تمام

را سهم [illegible] از جدول جیب سهم حاصل [illegible] که قوسی که کمتر از نود درجه بود جیب تمام آن را بیع معلوم کنند [illegible]

عمود بود باشد که از یک طرف آن قوس [illegible]

[illegible]

قوس او بود [illegible]

بود در جنوب و بخلاف توالی بود مبداء ان خفی در مشرق ... و جانب ... اول ... بر توالی بود ایشان از حضیض ... بوده است در جه ...

و ح درجه اگر بر توالی بود مبداء ان ظهور ایشان بود در مشرق و اگر بخلاف توالی بود مبدء خفای ایشان بود در مغرب و آن در جانب اول ایران

است ... ابعاد ایشان جدول نهاده شده و ... هر کوکب ... نزدیک شود خاصه مبدء ایشان را ... که قوس

توالی گذشته ... و از ... ظهور و خفی ایشان معلوم کنند و هم قوس الرویة کوکب نهاده شده و در این جداول در اول برجی که جون

تقویم کوکب در اول برج باشد و بعد او از آفتاب مثل قوس الرویة و یا قوس الخفی باشد کوکب در مبدء ظهور و یا خفی باشد و اگر زیاده

... الرویة بود کوکب ظاهر بود و اگر کمتر از قوس الخفی بود کوکب مختفی بود و اگر کوکب در اول برج نباشد تعدیل باید کرد و طریق آن

باشد که تفاضل میان برج کوکب در اول بعد او برج که بعد از او بود باید گرفت و از ابعاد ... کوکب ضرب کرده حاصل را بر سی قسمت

باید نمود خارج قسمت را بر موضع برج اول باید افزود اگر حصه ... بیشتر بود و یا نقصان باید کرد اگر برج حصه ... کمتر بود حاصل ...

قوس الرویة یا خفا باشد ... میان کوکب و آفتاب معلوم باید کرد به طریقی که گفته شد تا معلوم شود که کوکب در مبدء ظهور

و یا خفی در ... است یا نه **فصل دهم** ... استخراج طالع تحویل سال عالم و ... و استقبال و طالع مولود و این بر دو قسم باشد یکی ...

... بود که اگر تحویل در وقت نصف النهار بود یعنی اگر در وقت نصف النهار آفتاب بر موضع ... و دقیقه ... باشد ساعات تحویل

ساعات نصف النهار بود و الا از ... و یکتر ... که آفتاب مانده باشد ... یا از اول ... گذشته ... کنند ...

... ضرب کنند و بر ... آفتاب قسمت کنند خارج قسمت حصه ساعات ... باشد و حصه ساعات ... گردند ... کوکب

گذشته ساعات تحویل بیرون آرند و جون ان ساعات را ... یکساعت ... که جدول ... جدول تعدیل آفتاب

بازای آفتاب ... و ضرب کنند داير ... بیرون آید اگر تحویل بروز بود مطالع جزو آفتاب بیاید حاصل کنند و اگر بشب بود مطالع

نظیر او و از ... داير جمع کنند مطالع طالع باشد و ... آن ساعات ... که داير از و معلوم شده باشد ساعات ... باشد ...

به مطالع جزو آفتاب ... مستقیم افزایند ... ساعات ... مطالع طالع باشد نوع دوم ... جدول تعدیل

الایام ... نقصان کنند باقی را مرکز اصل خوانند و ... اصل تعدیل بجدول حاصل کرده نقصان کنند

باقی را مرکز حادث اول نام نهند و از وی نیز تعدیل ... افزاید حاصل را مرکز اصل اول خوانند ... میان این مرکز ... کرا اصل

گرفته ... حادث اول افزاید اگر ... از اصل ... نقصان کنند حاصل یا باقی را مرکز حادث دوم خوانند ... مرکز حادث دوم

تعدیل گرفته ... افزاید از مرکز اصل ... خوانند اگر مرکز دوم موافق مرکز اصل باشد ... مرکز حادث ... مرکز تحویل ... و ...

بیان که نوبت دیگر ... ما بین المرکزین اصل دوم و مرکز اصلی است ... طریق مذکور ... یا نگاه دارند آنچه را باید بر مرکز حادث سیم بود
بر طریق مذکور ... اگر ... مرکز اصلی ... مرکز حادث سوم مرکز اصلی ... که ... جیب و قوس آن
... عمل ... که ... تعدیل ... الوقت باید افزود تا اوج معدل ... اوج
معدل را ... تقویم ... معدل ... تعدیل ... تا مرکز اصلی ... جیب ... از جدول جیب ...
و ... ما بین المرکزین ... باید کرد حاصل را جیب تعدیل خوانند و قوس آن از جدول
معلوم کنند تعدیل ... بر مرکز اصلی افزایند اگر ما بین ... یا نگاه دارند اگر ... حاصل ...
... تفاوت ... مرکز ... نصف النهار ... مقدم ... حاصل کنند از ما بین المرکزین خوانند ...
وسط آفتاب ... قسمت کند ساعت ... نصف النهار مقدم تا وقت ... و ... تا نصف النهار ... معلوم
... و از ساعات ... معلوم کرده ... مطالع ... نصف النهار مقدم ... اگر دایر ... نصف
النهار مقدم ... نقصان کنند ... وقت تحویل و نصف النهار ... تا مطالع طالع حاصل آید ...
وطریق وضع جدول ... آفتاب ... قسمت کنند ... قسمت ...
... ما بین المرکزین ... اجزای ساعت واحده ... معلوم کنند و بر طریق مذکور مطالع طالع معلوم
کنند ... جدول مطالع البروج ... کنند طالع معلوم گردد و طریق ... آن بود که مطالع طالع را در جدول مطالع
البروج ... طلب دارند اگر ... برجی که بالای آن جدول بود طالع بود و درجه که در ... حاشیه جدول
بود درجه او بود و اگر ... بیابند از برابر عددی که ... طلب دارند ... و درجه بر طریق مذکور معلوم کنند آنگاه آن
عدد جدول ... از مطالع طالع نقصان کنند آنچه حاصل آید ... آنگاه آن عدد جدول ... مطالع درجه ...
آنچه حاصل آید ... فضل ... کنند تا دقایق و ثوانی طالع حاصل آید ... طالع ...
تا طالع بیرون آید با درجات و دقایق و ثوانی و طریق طالع تحویل آفتاب در هر برجی ... آفتاب ... اجزای
فلک البروج و طالع اجتماع و استقبال و طالع مولود هم بدین نوع عمل باید کرد ... ساعت تحویل آفتاب ... ساعات
اجتماع و استقبال و یا ساعات ولادت را ... مطالع جزو آفتاب و ... مطالع نظیر جزو آفتاب ... مطالع
طالع معلوم ... از مطالع طالع ...

...

قوس او معلوم شد و جیب تمام آن قوس که [illegible] تمام میل کلی و سمت [illegible] خارج قسمت جیب تمام میل [illegible] کرده تا قوس میل
ثانی باشد و اگر قوس [illegible] را در جدول مطالع خط استوا بگیرد و بازاء آن میل اول او [illegible] آن [illegible] میل
کنند [illegible] و اگر در بروج شمالی بود و اگر در بروج جنوبی بود میل جنوبی و اگر میان اول و [illegible] ابعد [illegible]
میل اول و ثانی جدول نهاده شده که [illegible] این عدد امیلی که خواهد حاصل کنند [illegible] در معرفت بعد [illegible] از معدل النهار
و آن قوسی بود [illegible] دایره میل میان نقطه [illegible] و معدل النهار [illegible] اگر کوکب را عرض نباشد میل اول او بعد او بود از معدل النهار و اگر
عرض باشد [illegible] از معدل النهار [illegible] عرض و میل باشند [illegible] بعد او از معدل معلوم گشتن [illegible] میل ثانی [illegible] عرض
و میل ثانی [illegible] یک جهت باشند جمع کنند و [illegible] بود [illegible] نقصان کنند آنچه ماند بعد [illegible] بود از معدل النهار [illegible]
باشند [illegible] بعد [illegible] کوکب از منطقه [illegible] حاصل آید میل [illegible] معلوم گشته [illegible] میل منکوس [illegible] پس جیب بعد [illegible] جیب تمام
میل منکوس [illegible] ضرب [illegible] حاصل جیب بعد آن [illegible] از معدل النهار [illegible] بعد باشد [illegible] از جدول جیب قوس
کنند بعد او از معدل معلوم گردد [illegible] دیگر [illegible] جیب [illegible] بعد [illegible] در جیب تمام میل ضرب کند و حاصل را بر جیب تمام میل ثانی قسمت کنند آنچه بیرون آید
جیب بعد آن نقطه بود از معدل النهار قوس [illegible] از جدول جیب حاصل گشت بعد آن نقطه بود از معدل [illegible] در معرفت غایت ارتفاع
کوکب و آن قوسی بود از دایره نصف النهار میان افق و نقطه [illegible] و [illegible] اگر کوکب را عرض [illegible]
او در نصف شمالی بود از منطقة البروج میل درجه او بر تمام عرض بلد افزایند و اگر عرض [illegible] بعد او شمالی بود [illegible] بر تمام عرض بلد افزا[illegible]
و حاصل اگر کمتر از نود درجه باشد غایت ارتفاع او بود و [illegible] از سمت الراس در جانب جنوبی بود و اگر نود درجه بود آن کوکب بر سمت
الراس [illegible] گذرد و اگر زیاده بر نود درجه بود [illegible] از صد و هشتاد نقصان کنند باقی غایت ارتفاع کوکب بود [illegible] از سمت الراس در جانب
شمالی بود و اگر بعد کوکب از معدل النهار برابر تمام عرض بلد باشد آن کوکب [illegible] بود [illegible] ارتفاع [illegible] از مجموع تمام بعد او
معدل النهار [illegible] و اگر کوکب عدیم العرض بود و درجات او در نصف جنوبی بود از منطقة البروج و یا بعد او از معدل جنوبی بود چون میل
او [illegible] از تمام عرض بلد نقصان کنند باقی غایت ارتفاع او بود و اگر میل یا بعد او از تمام عرض بلد زیاده بود آن کوکب ابدی الخفا
بود و غایت قرب [illegible] میل یا بعد او بر تمام عرض بلد [illegible] در مواضع خط استوا که آنجا عرض و میل نبود ارتفاع [illegible]
و الا میل او حاصل کرده از نود نقصان کنند باقی غایت ارتفاع بود و اگر شمالی بود [illegible] در جانب شمال بود از سمت الراس و در جنوبی از جانب
جنوب و اگر عرض بلد [illegible] جانب جنوب [illegible] حکمها که در جهات گفتیم [illegible] شود والله اعلم [illegible] در معرفت عرض بلد و طول او از

ملاحظه ... عرض ... ارتفاع ... [illegible]

غایة ارتفاع عرض بلد و آن قوسی بود از دایرهٔ نصف النهار که واقع شود میان قطب افق و دایرهٔ معدل النهار و آن مساوی ارتفاع
قطب معدل النهار باشد طریق معرفت این ... آن است که ... ارتفاع ... جنوبی بود ... توان نمود پس ... زیرا
که خوانند غایت ارتفاع آفتاب معلوم کنند با آن و ... غایت ارتفاع یکی از ثوابت ... با آن ... پس نظر کنند
... آفتاب یا ... میل ... ارتفاع ... اگر جنوبی بود بر غایت ارتفاع افزایند با ... حاصل تمام عرض بلد باشد
... یکی از کواکب ... الطلوع ... معلوم گشته ... ارتفاع ... وقت نصف النهار معلوم کنند ... کمترین ...
نقصان کنند تا ... تنصیف کنند و آن نصف را با اقل افزایند و ... حاصل با باقی عرض بلد باشد ... طول بلد و آن
اقصر قوسی بود ... معدل النهار که واقع شود میان نصف النهار جزایر خالدات و نصف النهار بلد و طریق معرفت ... آن
که بطریقی که ذکر رفت غایة ارتفاع معلوم کنند و تفاوت میان غایة ارتفاع و تمام عرض بلد بگیرند آن میل آفتاب بود ... آن
... از جدول میل اول ... تقویم آفتاب معلوم کرده ... نصف النهار ... با تقویم آفتاب بطول بلد ... مقابله
کنند اگر مساوی یکدیگر باشند طول آن بلد ... بود الا ... میان ... هر دو تقویم بگیرند ... تفاوت
ما بین الطولین باشد ... الفصل ... بلد ... فصل بر طول معلوم ... طول ... افزایند یا ... نقصان کنند
تا طول بلد ... معلوم کرده ... وقت ارتفاع ... عاشر ... طالع و عاشر معلوم ... خواهند
که ارتفاع درجه عاشر معلوم کنند میل درجه عاشر ... که ذکر رفت ... جدول معلوم ... پس نظر کنند اگر آن میل شمالی بود
... تمام عرض بلد ... افزایند و اگر جنوبی بود ... نقصان کنند حاصل باقی غایت ارتفاع درجه عاشر ... معرفت
ارتفاع قطب فلک البروج که از اعرض تعلیم و ارتفاع ... کواکب ... سمت مشرق و سمت ارتفاع ... معدل النهار و قوس
النهار و مطالع خط الاستوا و بلد و مطالع ... و مطالع طلوع و غروب ... در فصلت ... معرفت ارتفاع قطب فلک
البروج که از اعرض اقلیم رویه خوانند و آن اقصر قوسی باشد از دایرهٔ وسط السماء الرویة که واقع شود میان قطب ... فلک البروج و افق
و طریق عمل چنان بود که جیب درجه عاشر ... قوسی که میان طالع و عاشر بود ... میان سابع و عاشر ... هر کدام که کمتر ... بود ...
باشند ... قسمت کنند خارج قسمت جیب تمام ارتفاع قطب فلک البروج بود و قوس او از جدول جیب معلوم کنند ... ازا ... نقصان
کنند باقی غایت ارتفاع فلک البروج بود ... دیگر جیب عرض بلد ... جیب تمام میل ... طالع ... قسمت کنند و حاصل را
قوس بگیرند ... جدول جیب و میل ثانی ... طالع افزایند اگر میل ثانی جنوبی باشد و فضل میان هر دو بگیرند اگر ... لی

تا ارتفاع معلوم کرد [illegible] ارتفاع و انحطاط کواکب از درجه طالع [illegible] کنند [illegible] قوس را [illegible]

کوکب و طالع یا سابع [illegible] جیب تمام ارتفاع قطب فلک البروج [illegible] حاصل جیب

قوس ارتفاع کوکب بود اگر فوق الارض بود یا انحطاط اگر تحت الارض قوس او را از جدول معلوم [illegible] ارتفاع

کوکب [illegible] کوکب [illegible] عرض [illegible] طریق [illegible] جیب تمام عرض او در جیب تمام بعد او از طالع یا سابع [illegible]

[illegible] ضرب کنند و حاصل را از جدول جیب معکوس [illegible] نقصان کنند باقی [illegible] قوس اول خوانند پس جیب

[illegible] جیب قوس اول [illegible] جیب معکوس [illegible] قوس ثانی [illegible] کوکب [illegible] قطب البروج

[illegible] ارتفاع قطب فلک البروج [illegible] نقصان کنند حاصل باقی قوس ثالث [illegible] جیب قوس ثالث

در جیب قوس اول [illegible] که حاصل جیب ارتفاع یا انحطاط کوکب [illegible] پس اگر بعد کوکب از طالع یا سابع [illegible] عرض [illegible]

ظاهر باشد [illegible] تمام ارتفاع قطب [illegible] و اگر [illegible] نقصان کنند حاصل باقی ارتفاع یا انحطاط کوکب باشد [illegible]

پس [illegible] کوکب [illegible] طالع یا سابع [illegible] جیب [illegible] کوکب در جیب ارتفاع قطب [illegible] حاصل جیب ارتفاع کوکب

و اگر کوکب فوق الارض بود [illegible] عمل [illegible] ثانی حاصل شود تمام ارتفاع

قطب [illegible] قوس [illegible] نقصان کنند [illegible] قوس ثالث حاصل شود و باقی عمل [illegible] در معرفت سمت مشرق [illegible]

[illegible] افق [illegible] میل کلی [illegible]

افق [illegible] عرض بلد [illegible] سمت مشرق [illegible] معدل النهار [illegible] عرض بلد [illegible]

افق [illegible] طلوع [illegible] سمت مشرق [illegible] طریق [illegible] جیب میل [illegible]

کوکب را از معدل النهار در جیب تمام [illegible] و حاصل را قسمت کنند بر جیب [illegible] جیب سمت مشرق حاصل شود و قوس او از جدول جیب

معلوم [illegible] و در این عمل [illegible] طریق [illegible] جیب ارتفاع کوکب را با جیب الانحطاط [illegible] جمع کنند و حاصل

تنصیف کنند تا جیب [illegible] حاصل آید [illegible] جیب بلندترین ارتفاع [illegible] ارتفاع معلوم [illegible] تنصیف کنند

تا جیب [illegible] سمت مشرق [illegible] معدل النهار [illegible] جیب تمام عرض [illegible] تا جیب سمت

مشرق حاصل آید قوس او در جدول جیب معلوم کنند سمت مشرق بود [illegible] در معرفت [illegible] ارتفاع کواکب و آفتاب [illegible]

قوس بود [illegible] دایره افق ما بین مطلع الاعتدال و موضع تقاطع دایره [illegible] طریق [illegible] جیب ارتفاع یا انحطاط کواکب را در [illegible]

و عرض بلد متقاطع ضرب کنیم حاصل جیب سمت بود و دیگر جیب ارتفاع با کلی و جیب عرض بلد ضرب کنند و حاصل را بر جیب تمام عرض بلد قسمت کنند خارج قسمت جیب سمت بود پس جیب سمت مشرق بر جیب سمت افزاید اگر میل با بعد کوکب جنوبی بود و با هم میل بعد شمالی شد حاصل تعدیل سمت بود جنوبی و اگر میل جهت شمالی بود و فضل اکثر بر اقل تعدیل بود و اگر فضل جیب سمت را باشد تعدیل سمت جنوبی بود و اگر فضل جیب سمت مشرق را باشد تعدیل سمت شمالی بود و اگر جیب سمت با جیب سمت مشرق برابر بود تعدیل سمت نباشد و جیب تعدیل سمت و جیب سمت معلوم گردد بر جیب تمام ارتفاع متقاطع قسمت جیب سمت بود و در جدول جیب قوس کردانند سمت ارتفاع با انحطاط آفتاب یا کواکب معلوم گردد — در معرفت تعدیل النهار و قوس النهار آفتاب یا کواکب تعدیل النهار قوسی بود از مدارات یومی که واقع شود میان افق و دایره میل که بر دو نقطه مغرب و مشرق بگذرد و آن تفاضل باشد میان نصف قوس النهار و ربع دور و در خط استوا تعدیل النهار نبود و نصف قوس النهار همیشه ربع دور باشد و در هر موضعی که دو نقطه انقلاب مماس افق شوند طلوع و غروب تعدیل النهار ربع دور بود و نهار اطول تمامی شبانه روز بود و دیگر بقاع که میان این دو موضع باشد تعدیل النهار مقداری باشد کمتر از ربع دور و نهایت تعدیل النهار نقطه انقلاب و ایشان از دو نقطه اعتدال متساوی باشند یک مقدار بود چنانکه در میل گفته شد طریق عمل چنان بود که ظل میل بعد در ظل عرض بلد در کواکب و عرض و با ظل بعد او از معدل در کواکب و عرض ضرب کنند حاصل جیب تعدیل النهار باشد و به وجه دیگر جیب تمام سمت مشرق را بر جیب تمام میل یا بعد او از معدل النهار حاصل آید جزو از ارتفاع نقصان کنند قوس باقی تعدیل النهار باشد و به وجه دیگر جیب سمت مشرق در جیب عرض بلد ضرب کنند حاصل بر جیب تمام میل یا بعد از معدل النهار قسمت کنند خارج قسمت تعدیل النهار بود چون مطالع خط استوا معلوم باشد و تعدیل النهار کلی یعنی تعدیل النهار نقطه انقلاب معلوم باشد و جیب مطالع بلد حاصل آید چون تعدیل النهار هر جزوی که در جهت قطب ظاهر بر ربع دور افزاید و تعدیل هر جزوی که در جهت قطب خفی بود از ربع دور نقصان کنند حاصل باقی نصف قوس النهار باشد و ضعف او قوس النهار باشد چون او را بر پانزده قسمت کنند ساعات نهار بود والله اعلم

قطب ظاهر

در مطالع خط استوا و بلد مطالع قوسی بود از دایره معدل النهار که با قوسی از فلک البروج طلوع کند و آن قوس بروج را در ربع سوی و طالع گویند و در خط استوا میان دو قطب دو دایره میل کلی که بکلی افق باشد منحصر شود یعنی آنچه میان دو دایره بود از معدل مطالع بود مر آنچه از بروج که در میان این دو دایره میل افتد و در آفاق مایله منحصر شود میان افق و عظیمه که با اول قوس از بروج که مماس اعظم دوایر ابدی الظهور شود و مطالع خط استوا را مطالع فلک مستقیم و کره منتصبه گویند چون مبداء از نقطه اعتدال و انقلاب گیرند ربع بربع برآید و اگر مبداء اعتدال گیرند اول درجه و نیم تا قطعه بر با ثانی دوم چنانکه تفاوت میان ایشان پنج درجه باشند

تا از مبدأ او نقطه اعتدال گذشته باشد بیش از [illegible] درجه زیادت باشد و [illegible] چنانکه بود که جیب تمام

تمام قوسی که میان نقطه انقلاب باشد [illegible] اگر باشد بر جیب تمام میل آن [illegible] حاصل قسمت کنند تا جیب مطالع

مطالع تمام آن قوس حاصل آید و به وجهی دیگر جیب قوس مذکور در جیب تمام میل کلی ضرب کنند و بر جیب تمام میل [illegible] وجه

قسمت [illegible] حاصل جیب مطالع بود و به وجهی دیگر ظل میل جزو [illegible] بر ظل میل کلی قسمت کنند تا جیب مطالع جزو [illegible] حاصل

آید به وجهی دیگر میل جزو مفروض معلوم شد در جدول میل آن قوس گشته مطالع جزو مفروض حاصل آید چون مطالع [illegible] معلوم

شد و مطالع تمام [illegible] معلوم [illegible] بدین طریق که قوس مفروض و مطالعش را از نصف [illegible] کسته [illegible] باقی [illegible]

مطالع مطالع آن قوس باشد که [illegible] باشد از نصف دور [illegible] معرفة مطالع بلد چنان بود که در نصف شمالی فلک البروج بلد حاصل

شود به وجهی دیگر چون جیب ارتفاع [illegible] فلک البروج [illegible] باشد و ما جدول مطالع البروج خط استوا ابتدا از اول حمل

و ابتدا از اول [illegible] البروج [illegible] در جدول [illegible] مطالع بلد [illegible] و اگر مطالع بلد دیگر

مطلوب باشد [illegible] مطالع مرکز کواکب و درجه ممر و مطالع [illegible] معدل النهار [illegible] اول حمل

و نقطه که با کواکب به نصف النهار باشد [illegible] و درجه مرکز کواکب درجه [illegible] فلک البروج که با کواکب هم به نصف النهار گذرد [illegible] کوکب

احد النصفین بود [illegible] عدیم العرض باشد [illegible] کوکب [illegible] خط استوا [illegible] مطالع [illegible] باشد چون

و چون خواهند مطالع مرکز کوکب معلوم کنند طریق [illegible] آن بود که [illegible] تمام [illegible] کوکب را در جیب بعد او از نقطه انقلاب

اقرب و حاصل را قسمت کنند بر جیب تمام بعد او از معدل النهار [illegible] جیب تعدیل بود [illegible] در جدول جیب

معلوم کرده تعدیل باید پس اگر کوکب از نقطه انقلاب صیفی متقدم باشد تعدیل را [illegible] بکاهند و اگر [illegible] باشد [illegible] افزاید

و اگر نقطه انقلاب شتوی متقدم باشد [illegible] بکاهند و اگر [illegible] باشد [illegible] افزایند باقی حاصل مطالع

مرکز [illegible] نصف النهار فلک مستقیم و به عبارتی دیگر [illegible] اگر [illegible] از منقلب اقرب [illegible] بود تعدیل را زیاده کنند

بر مطالع [illegible] نقطه انقلاب [illegible] مستقیم و اگر [illegible] بود [illegible] نقصان کنند تا مطالع مرکز کوکب حاصل آید [illegible] مستقیم از

[illegible] کنند در جدول مطالع فلک مستقیم [illegible] کوکب معلوم گردد و به وجهی دیگر [illegible] کوکب از معدل النهار شمالی بود [illegible] درجه

او افزایند و اگر جنوبی بود [illegible] حاصل [illegible] جدول مطالع [illegible] که [illegible] کوکب بود از

معدل [illegible] بلدان شمالی [illegible] کوکب شمالی بود [illegible] جنوبی بود [illegible] مطالع مرکز کوکب

بود آنرا در جدول مطالع استوا ... بفلک مستقیم مقوس کنند درجه معلوم گردد ... مطالع طلوع و غروب کواکب مطالع طلوع
و غروب کواکب قوسی باشد از معدل النهار ما بین اول حمل و نقطه که با کوکب طلوع کند و مطالع غروب کوکب قوسی بود هم از معدل ما بین اول
حمل و نقطه که با او غروب کند و هر کوکب که او را عرض نباشد مطالع ممر او همچنان مطالع طلوع او بود و مطالع نظیره همان مطالع غروب
او بود و هر کوکب که او را عرض باشد ... مثلا استوی مطالع ممر آن مطالع طلوع او باشد و مطالع درجه او مطالع غروب او بود و در دیگر مواضع
نظر کنند اگر کوکب را بعد از معدل النهار شمالی بود تعدیل النهار او معلوم کرده مطالع ممر او بفلک مستقیم نقصان کنند و در جنوبی بر افزایند
باقی یا حاصل مطالع طلوع او بود و چون مطالع طلوع او بود و چون مطالع طلوع او را در جدول مطالع بلد مقوس کنند از جدول مطالع ... عرض
درجه غروب او معلوم گردد و نیز چون ... اگر دویست و هشتاد درجه بر مطالع ممر من اول الجدی زیادت کنند یا بر آن ... کنند حاصل
یا باقی مطالع طلوع او بود و نظیر آنکه گذشت در جدول مطالع البروج بلد مقوس کنند درجه طلوع او معلوم گردد بطریق مذکور قوس
النهار آن کوکب بر مطالع طلوع افزایند مطالع طلوع درجه غروب او معلوم گردد ... در استخراج طالع از ارتفاع آفتاب
و کوکب ... جیب ارتفاع ... از جیب غایة ارتفاع آن کوکب نقصان کنند باقی را بر جیب اوسط ... قسمت کنند
خارج قسمت سهم فضل الدایر بود قوس او از جدول سهم معلوم کنند آن فضل دایر بود و بوجه دیگر جیب ارتفاع ... در سهم نصف قوس
النهار کوکب ضرب کنند و بر جیب غایه ارتفاع قسمت کنند خارج قسمت ... باشد از سهم نصف النهار نقصان کنند باقی
سهم فضل دایر باشد پس اگر ارتفاع شرقی بود فضل دایر از نصف قوس النهار نقصان کنند و اگر غربی بود بر افزایند باقی یا حاصل
دایر بود از زمان طلوع آن کوکب تا وقت ولادت پس مطالع طلوع آن کوکب با بند آنگه دایر بر او افزایند مطالع طالع شود
چون آنرا در جدول مطالع بلد مقوس کنند درجه طالع معلوم گردد و مطالع درجه آفتاب معلوم دایر بر آن افزایند تا مطالع
طالع معلوم گردد چون آنرا در جدول مطالع البروج بلد مقوس کنند درجه طالع گردد والله اعلم

ج در معرفه طالع مولود و این مشتمل بر سیزده فصل ... در تصحیح ساعات روز ... در مقاله دوم کیفیت استخراج
ساعات روز بچند نوع گفته شد اما اینجا بر حسن گفته میشود طریقش چنان بود که مطالع درجه آفتاب ببلد فلک مستقیم معلوم
کنند و تفاوت میان هر دو بگیرند تعدیل النهار بود و چون تعدیل النهار را در هشت دقیقه ضرب کنند و حاصل
و حاصل را بر دوازده افزایند اگر میل آفتاب شمال بود و یا از دوازده بکاهند اگر میل جنوبی بود حاصل یا باقی ساعات
شب بود و اگر تعدیل النهار را در ده دقیقه ضرب کنند و حاصل را بر پانزده افزایند اگر آفتاب در برج شمال بود و یا ...

بل

گر بیرون بود حاصل را با اجزاء ساعات زمانی [illegible] شده [illegible] تقویم [illegible]
النهار بود از زاید در برج [illegible] حاصل [illegible]
تمام قوس النهار بود بر پانزده قسمت کنند ساعات [illegible]
آفتاب [illegible] مذکور ساعات [illegible]
[illegible] ولادت شده است [illegible] آن زمان را [illegible]
ساعات [illegible] در پانزده [illegible]
از زاید و اگر [illegible] آفتاب
[illegible] ولادت معلوم گشته [illegible]
جدول مطالع البروج [illegible] مطالع [illegible]
[illegible] حاصل مطالع طالع بود [illegible] جدول [illegible] معلوم گردد
همین مطالع طالع [illegible] جدول مطالع البروج [illegible] معلوم گردد [illegible]
[illegible] طالع [illegible] معدل [illegible]
بطلمیوس [illegible] قیاس [illegible]
بطلمیوس [illegible] صاحب احکام [illegible] بطلمیوس [illegible]
آورده است [illegible] عبارت که المستولی علی مکان الاجتماع [illegible]
الاستقبال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
که مقدم باشد بر ولادت [illegible]
[illegible] هر کدام که [illegible]

بوده ان جزو و [illegible] باب حظوظ و [illegible] شهادت و ساعت [illegible] گفته‌اند که صاحب خانه را بیچ شهادت بود

و شرف را جای [illegible] و اگر هر کدام از شهادات او بیشتر بود مقدم

دارند و بعد موضع هر کدام که [illegible] طالع و یا عاشر [illegible] قریب بود تقدیم آن [illegible] باقی شود [illegible]

[illegible] پس اگر [illegible] طالع اقرب بود [illegible] از آن معلوم گشته [illegible] عاشر اقرب بود درجه

طالع [illegible] عاشر معلوم گشته درجات [illegible] از درجه طالع معلوم [illegible] طالع باشد [illegible] تفاوت فاحش

باشد [illegible] جزو مقدم که [illegible] مقدم کدام کوکب است [illegible] استیلا [illegible]

را در [illegible] طالع [illegible] نظر کنند تا کدام کوکب [illegible] طالع [illegible]

که بیشتر [illegible] ناظر باشد و راجع یا محترق [illegible] بیاید که آن کوکب [illegible]

از [illegible] با حالات و [illegible] قوت [illegible] صورت [illegible] کوکب [illegible]

جای [illegible] مستولی تا کدام موافق مطلوب باشد [illegible] تفاوت [illegible] طالع شود [illegible]

و قوت [illegible] بیشتر است از جای مستولی [illegible] شرط که آن کوکب راجع و تحت شعاع نباشد و اگر درجات وتد طالع

[illegible] اتفاق افتد و درجات کوکب مستولی در اول برجی [illegible] افتد از آن وتد و بالعکس آن برج را اعتبار کنند که [illegible]

باشد این [illegible] والله اعلم بالصواب [illegible] این حکیم [illegible] است و بعضی گویند که [illegible]

علیه السلام و این [illegible] بوحی الهام معلوم شده است و این [illegible] خوانند [illegible] که بقیاس نزدیک [illegible]

[illegible] مسقط النطفه [illegible] خوانند و [illegible] بطلمیوس حکیم و دورتیوس مصری [illegible] یوسف پیغمبر است علیه السلام

و دیگر حکما اتفاق کرده‌اند و [illegible] در کتاب [illegible] از کتاب [illegible] خوانند بدین عبارت [illegible] ان

موضع القمر الولادت هو طالع مسقط النطفه و فی وقت المسقط هو طالع وقت الولادة و بطلمیوس [illegible]

از کتاب ثمره بدین عبارت آورده است موضع القمر فی المولود هو جزء الطالع من الافلاک فی وقت مسقط النطفه [illegible]

الطالع عند الولادة [illegible] طالع مسقط [illegible] نطفه در رحم مادر [illegible] موضع قمر مسقط طالع ولادت باشد [illegible] توان

شناخت پس از قول او لازم آید که مکث مولود در رحم [illegible] مادر [illegible] مقدمه آنکه اگر

قمر از [illegible] سقوط نطفه تا [illegible] ولادت [illegible] تمام حاصل شده باشد در فلک خود [illegible] دقیقه باشند

فی وقت [illegible]

موضع قمر ولادت [illegible]

گاه فاما از نصف النهار و این را مکث اوسط خوانند چون قمر فوق الارض باشد که زیاد مکث اوسط
در غایت اوج و در غایت حضیض از آن ساعت باشد و در این دو موضع کمترین ساعات باشد و ماه بجهت میان رسیده و از دو لیب ابجاد رسیده ده
ساعت و بیست دقیقه باشد که از قامش اینست و نظر دوم و این را مکث اصغر خوانند چون قمر تحت الارض بود
اندر این و از مکث اوسط بود و آن هم بقدر نیم دو قمر باشد و آن وقتی بود که قمر در ذروه باشد و چون به سایع رسید
و در ... نیم و شش ... دقیقه و یکساعت و چهار دقیقه باشد که تمام آن اینست و قمر در این مکث اکثر خوانند
طول ... نوع ... که بعد میان قمر ولادت و درجه طالع تخمین کرده بسیر وسط که آن سیزده درجه و ده دقیقه و سی و پنج
ثانیه قسمت کنند اگر قمر فوق الارض بود یا میان ... قسمت کنند اگر قمر تحت الارض بود خارج قسمت ایام
تعدیل باشد و اگر چیزی باقی مانده باشد در بیست و چهار ضرب کنند و یکبار دیگر بر سیر وسط قسمت کنند تا ساعات و دقایق تعدیل بیرون
آید و اگر آن تعدیل را در جدول سیر وسط و متوسط کنند هم ایام و ساعات و دقایق و تعدیل بیرون آید آنرا از مکث اوسط
نقصان کنند اگر قمر فوق الارض باشد تا برابر آید اگر تحت الارض بود بعد میان آن از درجه قمر تا سابع و اگر فوق الارض باشد
بعد از درجه سابع تا ... بر سیر وسط قسمت کنند خارج قسمت تعدیل باشد در صورت دوم بر مکث اضافه باید و در اول از مکث
اکبر نقصان کنند هر ... باشد از تاریخ ولادت نقصان کنند تا تاریخ مسقط نطفه گردد ... و در وقت مسقط نطفه
بروز طلوع ... یا شب اگر بروز طلوع میکند تقویم شمس نصف النهار ... مطالع فلک مستقیم ... بر ... از
چنین حاصل کرده از مطالع قمر ولادت بلد نقصان کنند حاصل دایر باشد از وقت ... نصف النهار تا ... مانده
مسقط ... و ولادت بشب طلوع کند مطالع نظیر آفتاب نصف ... مسقط از فلک مستقیم ... از اول ... از مطالع قمر ولادت
بلد نقصان کنند باقی دایر باشد از وقت رسیدن آفتاب نصف اللیل تا زمان مسقط نطفه و چون دایر را ... یکساعت
حصیّ ... قسمت کنند خارج ساعات بعد باشد از نصف النهار تا مسقط بر آن ساعات تقویم قمر استخراج کنند طالع ولادت
بود ... اگر موضع قمر ... برج آید که طالع ولادت است و یا در این برج باشد ... کاسیس
داشته ... باشد هر یک روز فراپیش آیند و یا باز پس شوند تا قمر طالع ولادت نزدیک تر شود ... و زمان آن
را بطریق مذکور عمل کرده ... تقویم قمر ... آن مدرک طالع ولادت باشد و جهت تسهیل این جدول ... شیخ
ابی عبد الجلیل سجزی رحمه الله علیه جدول ساخته است که چون مابین طالع و قمر و سابع و قمر معلوم ... در آن جدول ... مکث

[illegible]

البعد ما بين [illegible]	[illegible]
ساعات	[illegible]
دقيقه	[illegible]
البعد ما بين [illegible]	[illegible]
ساعات	[illegible]
دقيقه	[illegible]
البعد ما بين [illegible]	[illegible]
ساعات	[illegible]
دقيقه	[illegible]
البعد ما بين طالع و[illegible]	[illegible]
ساعات	[illegible]
دقيقه	[illegible]

در نمودار در دانستن حکیم صاحب منتخب محمد بن یوسف اصل این نمودار انست که چون طالع او نداده او نسب
تکسیر و جزو معلوم کرده باشد کننده حوادث معلوم که موافق مدار او تنبیع شود و ما حصل باشد و در کدام وقت اتفاق افتاد و در مراتب کدام کوکب
از سیارات و یا ثوابت در خزانه بست و یا از یک این وقت تیر در طالع بیمبیج و باکاه صدا که بعد از آن حوادث بدانی بود یا نیم
ماه گذشته از آن حوادث جامی در سی برکاه کرا افتاد کوکب یافت شود از مواضع آن کوکب از وقت ولادت بحسب همین که باسی ولادت و یا
باشد خلاف تو الی بروج باید نامعلوم کرد که در اصل ولادت افتاده و آن ملاح باکه عدد کار در است اجماعی کنند و دلایل
دیگر حسب آن اگستد و این عمل بمدار موافقت تیسیرات توان دانست چنانکه بعد از این ذکر آن کرده شود و جمعی تیر سهام را اعتبار کنند
مانند السهم بین طالع مولودی را حسب الهلاک و مرهو و سهم الاب را تقویم طالع تیسیر کرده تعیین درجه طالع کرده استخراج
کنند این نمودار است و نمودار بطلمیوس این را نمودار تعدیل میگویند دار یا بین الطالعین
گویند و قول اس حکم انست الجزو المعدل المحقق بین الجزء بعد تعدیل و نزد اکثر حکما انست که مقصود این حکیم از تکمیل
نمودار سقط است نسبت تمره ولادت که موافق مطلوب نیست و جزو معدل نمودار بیوم است که موافق مطلوب نیست کلا
است که هیچ روایت در تکمیل این نمودار نشده و انداختن نزد منجمان این نمودار مشهور است بسبب این نمودار دو مقصود
آنکه چون درجه طالع محسوس نمودار است عمل کرده باشند اگر نمودار است مذکور یکی موافق طالع محسوس افتد آن طالع محسوس را اعتبار کنند
و اگر مخالف افتد میان دو نمودار که هم قریب بود و تفاوت کم بود تنصیف کنند و آن نصف را از نمودار اگر نقصان کنند
و یا بر اول افزایند تا درجه طالع بدین نمودار معلوم کرده و جمعی بر آنند که تفاوت میان نمودار بطلمیوس و هرمس باید گرفت
و بر طریق مذکور عمل باید کرد و این قول مشهور است و چون طالع معلوم کرده عمل نمودار هرمس در مقابله دوم گفته شد تسویه طالع
بدان نوع عمل کنند در استخراج سهام بدانکه مقصود منجمان در بیرون آوردن سهام آنست که مدار جهت
ستارگان بدانند و نیز کوشیار بن لبان الجیلی در مجمل الاصول آورده است که السهم المستخرج بین الدلیلین و مما
یدل ان علی شیء واحد و آن دلیل از دو کوکب بود و یا کوکبی و درجه معین و هر دلیلی که قوت او بروز بیشتر بود از او
در روز تقویم کنند و آنکه قوت او در شب بیشتر باشد در شب تقویم او کنند و ما جدول سهامات آنچه مستعمل است
در این جدول اتصالات کلی ساده ایم و طریق عمل آن بود که اگر ولادت بروز بود موضع اول از دوم نقصان کنند و آنچه
ماند بر علامات جدول سیوم افزایند تا سهم مطلوب حاصل آید و اگر بشب بود نظر کنند بجدول چهارم اگر مخالف بود نوع

از اول

از اول نقصان کنند و بر سیوم افزایند اگر شمس بود در طرفی مذکور و آن از دوم نقصان کنند و بر سیوم افزایند و اگر شمس بود در طرفی
مذکور از دوم نقصان کنند و بر سیوم افزایند تا هر چه مطلوب باشد حاصل آید و سهم السعاده را سهم القمر و نصیب
را سهم الشمس خوانند و در صورت طالع چون این دو کوکب خویش حال باشند دلیل بهتر حسن بود و از منسوبات آن سهم و نیز اهل احکام
تیسیرات سهام را عظیم معتبر داشته اند در حسن سعادت و نحوست مولود [illegible] گفتن کدخداه مولود و بیان هیلاج
و کدخداه و تعدیل عطاهای کواکب باید دانست که شناختن ثبت بقا بحسب افکار علما و انظار حکما و تجارب فضلا از موضع هیلاجات
و از باب قطوطات آن است که کدخدات معانی مبنی بر بنیه جه این طایفه استدلال عمر از دو دلیل کنند که یکی را هیلاج خوانند و آن دلیل
جان و طبیعت [illegible] است و دیگر کدخداه خوانند و آن دلیل جان و بخت عمر است و هیلاجات پنج اند آفتاب و ماه و سهم السعاده و جزو
مقدم و در هر طالع اجتماعی و استقبالی و طالع روز نیز را قمر مقدم دارند و طالع اجتماعی و اجتماع را بر سهم و در طالع لیل
قمر را بر شمس مقدم دارند و در طالع استقبال سهم را بر جزو مقدم دارند و مواضع هیلاجات نزدیک جمهور اوتاد است و مایل
الاوتاد و زایل که ناظر باشند بطالع و از بروج ساقط [illegible] شرط کنند [illegible] بروج مونث و بر این ترتیب طرح کنند
که صلاحیت هیلاجی را نشاید و اما کدخداه صاحب حظ موضع هیلاج بود که ناظر بود با تمامی نظر یا باتصال محل و در این باب نظر
بروج را روا داشته اند و ارباب حظوظ پنج باشند [illegible] بطلمیوس بیان کرده شد هیلاج [illegible] کدخداه بر این بدید
و کواکب چون ناظر باشند بکدخداه عطیه افزایند و زهره و مشتری و عطارد مسعود [illegible] باشد و بعضی بر آن اند که در
مقارنه و تسدیس و تثلیث بیفزایند و در تربیع و مقابله افزایند و نکاهند و زحل و مریخ از مقارنه و تربیع و مقابله کدخداه نقصان
کنند و از تسدیس و تثلیث افزایند و نکاهند و بعضی از تسدیس و تثلیث نیز افزایند و از تربیع و مقابله نقصان کنند سعد
اما مسعودی عطارد آن بود که در خانه سعدی بود یا در شرف یا در حد سعدی و یا در حد سعدی که گفته شد باشد متصل بسعدی بود
منحوسی وی ضد این بود و یا محترق و یا راجع و یا هابط و اگر نه مسعود بود نه منحوس آن بود که در خانه خویش و یا در حد
خود بود و ساقط از اتصال سعد و نحس [illegible] سال افزایند و ذنب سال نقصان کنند و در
بها طالع قوی هیلاج بود و قوی آن بود که منحوس باشد بجرم و یا شعاع نحس و کدخداه مسعود عطیه تمام کند و اگر کند کمتر و چون
کیفیت عطای کواکب و آن چنان بود که هر کوکب را عطیه کبری و وسطی و صغری بود پس نظر کنند بکوکب کدخداه یعنی
مستولی بر درجه هیلاج اگر بر درجه اوتاد بود عطیه کبری دهند و اگر مایل الاوتاد بود عطیه وسطی دهند و اگر بر زایل الوتد بود عطیه صغری ده

و اگر در میانه و خانه [illegible] بهره مناسب آن محل و در هر عمل از زمان بود که بعد بیابان که منتهای مرکز مقدم کبیر شد و این را بعد
ماضی نام شده [illegible] کبیر شد اگر [illegible] باشد و این را بعد مستقبل نام کنند و تفاوت میان دو خطه تقدم و موج کبیر شد و در بعد
[illegible] کنند و حاصل را [illegible] ابعاد اگر [illegible] اول [illegible] قسمت کنند خارج قسمت تعدیل باشد پس اگر این
تعدیل از بعد ماضی [illegible] باشد که کوکب ماضی [illegible] خطه کبیر نقصان کنند و اگر در بعد مستقبل [illegible] خطه
وسطی افزایند و اگر کوکب [illegible] بعد ماضی تعدیل بر خطه صغری افزایند و در بعد مستقبل از خطه کبری نقصان کنند حاصل [illegible]
کوکب بر فلک موضع [illegible] زیادت و نقصان کوکب ناظر [illegible] که کوکب در [illegible] خطه [illegible] خود
زیادت یا نقصان کنند و اگر [illegible] مایل [illegible] صغری خود [illegible] تلث صغری خود زیادت کنند و اگر [illegible]
[illegible] خود زیادت و نقصان کنند و طریق عمل [illegible] صورت [illegible] جداول [illegible]

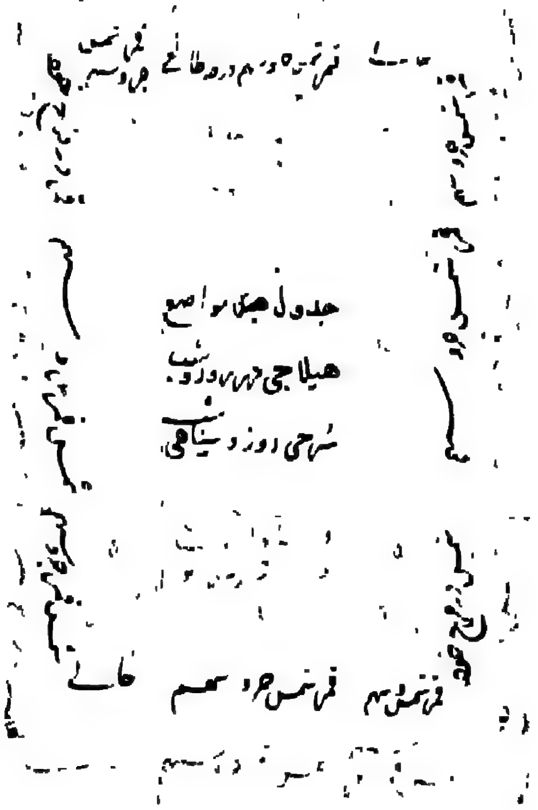

الشمس	[illegible]	
زحل	[illegible]	
	[illegible]	
المریخ	[illegible]	
	[illegible]	
عطارد	[illegible]	

نصف النهار گردد و دو قطب
۴

در آفاق کواکب بحسب مواضع ایشان بصورت طالع باید دانست که دایره اول سموت آن علیه بود در
بر دو قطب دایره افق که سمت الراس و سمت القدم است و دو قطب این دایره دو نقطه شمال و جنوب است و بر نقطه
تقاطع دایره نصف النهار با دایره افق و چون دایره افق بر دو قطب دایره اول سموت گذشته است دیگر دایره ها نیز بر دو
این دایره بگذرند و امثال این دایره را آفاق حادثه خوانند و هر کدام از این دایره که بنقطه از فلک یا بر کوکبی بگذرد آنرا افق حادث
آن نقطه یا آن کوکب خوانند پس افق حادث کوکب دایره علیه بود که بر دو نقطه شمال و جنوب و بر کوکب بگذرد و عرض
افق حادث قوسی بود از دایره نصف النهار میان افق حادث و قطب معدل النهار در جهت قرب یا میان معدل النهار
و قطب افق و بحث آفاق حادثه طول بلاد فلک کنند عرض بلد این افق حادث را عرض دایره تسییر خوانند و معرفت آفاق
حادثه کواکب بحسب مواضع ایشان در طالع و درجه ممر است یکی در دو مطلب یکی در بیرون آوردن مطارح
شعاعات و دیگر در تسییرات که مبنی احکام بر آنست از خیر و شر و نفع و ضر و سعادت و شقاوت جالینوس فیلسوف
فاضل کامل بطلیموس حکیم در کتاب ثمره بعد چیزی بتسییر دلایل و عرض آفاق حادثه اشارتی فرموده باین عبارت
تسییر الدلایل اذا کان فی وسط السماء کان بدرج مطالع الفلک المستقیم واذا کان فی درجة الطالع فذلک البلد وفی ما بینهما
بمطالع الدرجة علی حسب موقعها و طریق عمل عرض افق حادث چنان بود که اولا ارتفاع یا انحطاط کوکب که افق حادث
او مطلوب بود بدست آورند که در مقاله سیوم گفته شد معلوم کند پس جیب سمت او بجیب تمام ارتفاع و یا انحطاط ضرب
ضرب کنند و حاصل را در جدول جیب متوسس کرده قاعدش را قوس اول گویند و اگر تعادل سمت در جدول جیب متوسس کنند تمام
تتمه قوس اول بود پس جیب ارتفاع بر جیب قوس اول منحط قسمت کنند و حاصل را در جدول جیب متوسس کنند تا مثل قوس ثانی
و جیب عرض بلد بمنحط ضرب کنند ضرب کنند حاصل جیب افق حادث کوکب بود از آن در جدول جیب متوسس کنند تا عرض افق
شمالی بود اگر کوکب مابین عاشر و رابع بود و جنوبی اگر مابین رابع و عاشر بود بوجه دیگر محتاج بارتفاع و انحطاط کوکب نباشد
بلی در آفاق و کوکبی علامه عرض جیب بعد درجه او از عاشر یا رابع بدرجات سواء هر کدام که از ربع کمتر بود گرفته
در جیب تمام میل اول مطالع طالع منحط ضرب کنند حاصل جیب بعد کوکب بود از دایره نصف النهار پس جیب تمام بعدش
از عاشر تا رابع بر جیب تمام بعدش از نصف النهار منحط قسمت کنند خارج قوس اول بود و پس اگر کوکب در برج شمالی
بود فوق الارض تا در برج جنوبی بود فوق الارض و یا شمالی بود تحت الارض مجموع قوس اول و ارتفاع عاشر را از نصف

در نقصان کنند باقی قوس ثانی بود و اگر بعد افق کوکب فوق الارض از رابع و یا تحت الارض از عاشر گرفته باشند
مجموع قوس اول و ارتفاع حادثه قوس ثانی بود و اما آنکه وجه تفاوت میان مطالع مرکز و مطالع کمی او و تدعاشر
یا رابع معلوم گردد ... باید بسته فعل استوار معلوم نسازند که آن بعد کوکب باشد از مطالع از عاشر یا رابع پس جیب
تمام بعد کوکب از معدل النهار را در جیب بعد کوکب حاصل جیب بعد کوکب بود از نصف النهار پس جیب بعد از معدل النهار در جیب
تمام بعد از نصف النهار ضرب کنند حاصل جیب بعد کوکب بود از نصف النهار پس جیب بعد از معدل النهار در جیب تمام
بعد از نصف النهار قسمت کنند خارج قسمت جیب اول باشد چون از ... معدول جیب قوس کنند قوس اول معلوم گردد
پس نظر کنند که اگر کوکب فوق الارض باشد و بعدش از معدل النهار شمال بود و یا تحت الارض بود و بعدش جنوبی تفاضل
میان عرض بلد و قوس اول معلوم کنند از قوس ثانی خواسته اگر کوکب فوق الارض باشد و بعدش شمالی بود مجموع عرض
بلد و قوس اول بود و آن قوس دوم بود و اگر کوکب فوق الارض باشد و بعدش از ربع گرفته باشند و یا تحت الارض
و بعدش از عاشر گرفته باشند در این صورت قوس اول و عرض بلد را با هم جمع کنند و حاصل را از صد و هشتاد نقصان کنند
آنچه باقی باشد قوس دوم بود پس جیب قوس دوم در جیب تمام بعد کوکب از نصف النهار ضرب کنند حاصل بعد کوکب
باشد از دایره اول سموت از او قوس کنند و جیب تمامش بگیرند از جیب قوس سیوم قسمت کنند خارج قسمت جیب
عرض افق حادث کوکب باشد و جیبش همان است که گفته شد

در مطالع ممرّ و درجه ممرّ کوکب آن قوس

بود که از دایره معدل النهار مابین منطقة الاعتدال ربیعی و افق حادث آن کوکب که مطلوب باشد و درجه ممرّ و آن باشد از فلک
البروج که افق حادث بر آن جزو گذرد و هر کوکب که در سطح منطقة البروج باشد درجه ممرّ او درجه تقویم او باشد و مطالع تقویم
او پس هر کوکب که افق حادث او افق ولادت بود مطالع ممرّ او مطالع طالع او بود و هر کوکب که افق حادث او نظیر
افق ولادت بود مطالع ممرّ او مطالع طلوع او بود در افق جنوبی که عرضش مساوی عرض افق ولادت بود از مطالع
شمالی مطالع جنوبی معلوم کنند بنوعی که مطالع نظیر آن کوکب در افق شمالی گرفته نصف دور بر او اضافت کنند
و اگر از دور زیادت شود دور از او نقصان کنند باقی مطالع ممرّ آن کوکب بود و هر کوکب که افق حادث او دایره
نصف النهار بود مطالع ممرّ او مطالع ممرّ او باشد و طریق عمل مطالع ممرّ کوکب که در میان اوتاد باشد چنان است
که تعدیل النهار آن کوکب در افق حادث او و مطالع ممرّ او بنوعی که در مقاله سیوم گفته شد معلوم کنند پس نظر کنند که عرض افق

حادث بود متقوس کنند درجه مطلع او معلوم گردد و همچنین مطالع مطلع جنوبی در جدول مطالع که عرض افق حادث بود متقوس کنند
درجه مطلع او معلوم گردد و اگر خواهند نصف دور بر مطالع مطلع جنوبی افزایند اگر زیاده از دور شود دور را از وی نقصان کنند
باقی را در جدول مطالع شمالی که عرضش موافق افق حادث بود متقوس کنند درجه مطلع او معلوم گردد

مطالع ساعات کواکب باید دانست معنی ساعات مطالع انظار و مطارح لاحق خوانند این عبارت است از حد بعد
کوکب از افق بشرط آنکه بعضی از ابعاد ثوابت بود و صاحب احکام و الانوار کواکب شامل جمیع سمات است و فلک را دوازده
درجات بر توالی و خلاف توالی بروج بعد از سدس و ربع و ثلث و نصف دور است و آنچه بر توالی بود از
انظار او را انظار ایسر خوانند و آنچه بر خلاف توالی بود از انظار ثابت ایمن خوانند و اصحاب این صناعت را در
عمل مذاهب مختلف است و آنچه معتمد و متداول است سه طریق است طریق اول طریق مشهور است و آن چنان
که منطقه البروج را ابتدا از تقویم کواکب کرده به شش دایره به دوازده قسمت متساوی کنند و از تقویم کواکب
کرده به شش دایره و عرض به دوازده قسمت متساوی کنند و از تقویم کوکب تا سدس واحد و نصف بس باشد و تا ربع تربیع
و تا ثلث تثلیث نیز معلوم گردد همچنین قیاس از تقویم کوکب نقصان کنند تا انظار ایمن حاصل آید و طریق دوم آنچه — وجوه انظار ایسر
بطلمیوس است و این وجه را مطالع السواء از مطلع خوانند و آن چنان است که دایره معدل النهار را به دو
دوایر میول ابتدا از موضع کوکب به مطالع مطلع که بافق حادث گذرند باشند به دوازده قسم کنند پس سدس
و ربع و ثلث و نصف دور بر مطالع مطلع افزایند تا مطالع سدس و تربیع و تثلیث و مقابله حاصل آید و همان
مقدار از مطالع مطلع نقصان کنند تا مطالع انظار ایمن حاصل آید و چون از اگر عرض افق حادث شمالی بود
در مطالع شمالی آن و افق عرض افق حادث بود متقوس کنند تا مواقع انظار آن معلوم گردد و اگر
جنوبی باشد نصف دور بر مطالع هریک از انظار مذکور افزایند در جدول شمالی که موافق حادث بود متقوس
کرده و نظیر هریک معلوم کنند تا مواقع انظار دیگر معلوم گردد و طریق سیوم طریق اختلاف و این طریق را مطارح انوار
خوانند و آن چنان بود که قوسها از مدار کواکب که میان افق حادث و دایره نصف النهار آن افق
واقع شود سه قسم متساوی کنند تا جمله مدارات منقسم گردد به شش قسم آنگاه بر منتهای هر قسمی از آن اقسام از موضع
کواکب دوایر میول گذرانند تا موضع تقاطع دوایر مذکور با منطقه البروج مواضع کواکب آورا انوار و سدس و تثلیث

حاصل آید و از مطالع درجه طالع نصف سیاره از افق موضع ... ربع او حاصل آید و طریق ثالث آنست که اول مطالع ممر کوکب
در جدول مطالع البروج بفلک مستقیم بگیرند پس اول الفلک متوسط بگیرند ربع آن باشد و نظرش ربع ایسر پس ربع دور
بر مطالع ... بیکه افزایند تفاضل میان مطالع حاصل و مطالع ممر بگیرند و ثلث آن تفاضل بر مطالع ممر افزایند مطالع ممر
بگیرند و ثلث تسدیس حاصل آید و بعد از آن ثلث دور بر مطالع تسدیس ایمن افزایند مطالع تسدیس ایسر باشد مطالع ها
را از جدول فلک مستقیم قوس کنند از مطالع تسدیس ایمن تسدیس ایمن معلوم کرده و نظرش تثلیث ایسر باشد و نظیر
تثلیث ایمن در مقابل نظر ... کوکب باشد و طریق چهارم طریق اصحاب ریاضی است که ابعاد ... را بر دوایر جدول
النهار تقدیر کنند بحسب آن ابعاد از مواضع تقاطع افق حادث کوکب با معدل النهار در منتهای مطالع ممر او باشد دوایر
افاق حادث ... گذشته مواضع التقاطع آن دوایر با دایره بروج مواضع شعاعات باشد پس ایمن از مقابلش نظیر هم
کوکب باشد و جمیع مذاهب الا ... اگر کوکب را عرض باشد نظر درجه کوکب مقابل جرم او باشد و اما افق حادث بر دو شعاع
متقابل نیست ... در جهت مخالف یکدیگر باشند پس اگر عرض این کوکب شمالی بود عرض افق ... جنوبی
بود و بر عکس و این عمل تابع استخراج مراکز محققه است و طریق عمل این چنان بود که بنگرند که کوکب از نصف ...
که آن ... درجه عاشر است تا رابع بر قوال مطالع درجه طالع او ... افق حادث او معلوم کنند و سدس و ربع و ثلث
بر وی افزایند و نقصان کنند و همچنین اگر کوکب در نصف ... بود یعنی میان رابع و عاشر هم بر ... درجه ... او معلوم
کنند با افق حادث او بطریق مذکور سدس و ربع و ثلث افزایند و نقصان کنند تا از مواضع زیاده مطالع ...
حاصل آید و از موضع نقصان مواضع ... و این مطالع ها را نگاه دارند که در تسییرات بکار آید اما در ...
عرض افاق شعاعات بعد میان مطالع طالع شعاعی با مطالع نظر و هر کدام که از ربع باشد گرفته جیب او را ...
بلد محفوظ ضرب کنند و قوس حاصل از جدول جیب معلوم کنند از آن قوس اول گویند و جیب تمامش بگیرند و از آن محفوظ گویند
آنگاه جیب تمام بعد مطالع را در جیب عرض بلد ضرب کنند حاصل را بر محفوظ قسمت کنند و قوس حاصل بگیرند و ... جدول
جیب عرض افق حادث شعاع مطلوب و نظیر او حاصل آید شمالی یا جنوبی پس مطالع ... از ... شعاعات در جدول
عرض افق حادث او ... کنند تا مواضع شعاعات حاصل آید و نظایر آن بر شعاعات از انجام معلوم کرده یعنی اگر آن شعاعات
از انجام معلوم کرده یعنی اگر آن شعاعات یمنی باشد نظایر آن شعاعات یسری باشد و بر عکس و این را مطالع شعاعات ممر خوانند

مسئله [illegible] در استخراج تسییرات آنست استخراج بعد میان دو کوکب واقع شود و یا میان کوکبی و درجه یا میان درجه و کوکبی
و یا میان سهمی و کوکبی و مدار احکام بر وی باشد بر درجات مطالع و این اصل تمام دارد و از جمله اسرار نجومی است چنانکه
نقل از حکیم فاضل کامل فرموده است که التسییر امر دقیق و علم عمیق لا یصیب الا به و لا یصاب الا منه پس مراد حقیقت
تسییر و کیفیت آن ادراک فوق کل [illegible] داشته باشند از [illegible] این علم به سبب تجربه باشد و حکیم فاضل بطلمیوس در کتاب
ثمره و در چند کلمه بر این معنی اشاره کرده است از آن جمله که تسییر درجه طالع الی
الجسد و درجه سهم السعاده لذات الید و درجه القمر لتعرف الحسد مع النفس و درجه خطوط من السلطان و درجه وسط السماء
لا یخاف نه هر ز ان حال لکل درجه مستقر و افعل الهیا نوبت الطوسی [illegible] در معنی این کلمه چنین فرموده است که از تسییر درجه طالع
احوال النفس را عارض شود مانند صحت و مرض و امثال آن معلوم شود و از تسییر سهم السعاده حال مال و توانگری و درویشی
معلوم شود و [illegible] و از تسییر قمر احوال که بر او نسبت نفس عارض شود چون نشاط و غم و ثبات و انقلاب اخلاق و از
تسییر شمس جاه و منزلت از جهت ملوک و سلاطین و امور که بدین تعلق دارد و از تسییر عاشر جای که نسبت به زیر دستان
و اعمال که میان ایشان باشد [illegible] کند و بدان و عمل این تسییر دو قسم است یکی تسییر طالع و دلایل اصلی و دوم تسییر طالع تحویل
و اما طالع اصلی چنان بود که تسییر کوکبی با دلیل به جرم و شعاع یا بعد کوکبی یا نظر آن چون درجه قسمی معلوم باشد
مجهول طالع موقعش آن بود که هر دلیلی که او را تسییر کنند مسیر خوانند و آن دلیل که مسیر را بدان تسییر کنند از او مسیر
الیه گویند پس اگر مسیر درجه طالع بود و یا دلیلی بود که بر درجه طالع باشد و مسیر الیه بجرم یا بشعاع یا بعد یا بدان باشد
مطالع مسیر و مسیر الیه هر دو ببلد و اگر مسیر درجه سابع و یا دلیلی بود که بر درجه سابع بود مطالع نظیر مسیر و مسیر الیه هر دو ببلد و اگر
مسیر درجه عاشر بود و یا دلیلی که بر درجه عاشر بود مطالع مسیر و مسیر الیه بخط استوا و اگر مسیر درجه رابع بود و یا دلیلی
که بر درجه رابع بود مطالع نظیر مسیر و مسیر الیه بخط استوا و اگر مسیر میان دو وتد بود و در نصف صاعد بود مطالع
مسیر و مسیر الیه بافق حادث و اگر در نصف هابط بود مطالع نظیر مسیر و مسیر الیه از افق حادث او معلوم کنند و در احوال
مطالع مسیر از مطالع مسیر الیه نقصان کنند تا ما حصل آید هر درجه را سالی گیرند و هر دقیقه را شش روز تا مدت زمان
ولادت تا رسیدن آن تسییر بدلیل که آن مطلوب بود معلوم گردد به تقریب و اگر خواهند که بدانند که در فلان وقت
از عمر تسییر درجه دلیلی از دلایل که مطلوب باشد کجا رسیده است از ابتدای ولادت تا آن مدت معلوم کنند و هر یکسال

شمسی و اگر درجه بر شصت روز زاید قبول حساب کنند و این نجوم را بر مطالع بلد یا بر مطالع نظیر او اگر مسیر درجه طالع یا سابع بود و بر مطالع مسیر خط استوی و یا بنظیر او اگر مسیر بر درجه عاشر و یا رابع بود و بر مطالع مسیر مختص افق حادث اگر مسیر در نصف صاعد بود و بر مطالع نظیر افق حادث اگر مسیر در نصف هابط بود باید افزود تا مطالع طالع مسیر الیه حاصل شود چون ... مطالع البروج بلد معکوس کنند ... دلیل در طالع یا سابع بود و بر مطالع خط استوی معکوس کنند ... دلیل در عاشر یا رابع بود و یا در مطالع البروج شمالی که موافق افق حادث بود و اگر دلیل در نصف صاعد الیه بود معکوس گشت تا معلوم گردد که ان دلیل ... حرکت چند رفته است و کجا رسیده اما اگر او اگر در نصف ... نظیر آن معکوس باید رفت و درجه تسییر را درجه قسمت خوانند و صاحب حد آن را قاسم و ... طالع خوبست و این چنان بود که طالع تحویل سال عالم و موالید را و با دیگر دلایل تحویل با اجرام سعادات کواکب سعد و نحس تسییر کنند تا احوال نیک و بد ان سال و اوقات ظهور این تاثیرات معلوم کرد و طریق عمل تا بود ... افتاب باول نقطه حمل تحویل ... مقاله دوم بیان کرده شد طالع سال عالم جهت احکام سال و همچنین جهت طالع تحویل موالید ببینند که مولود کدام زیج عمل کرده اند نظر کنند تقویم که ان زیج کرده باشند چون افتاب بجزو اصل خود برسد بر طریق که طالع سال عمل میکنند طالع تحویل مولود عمل کنند و هم بر طریق مذکور استخراج طالع تحویل ماه بجاه و دلایل ان جهت احکام ماه عمل کنند یعنی نظر کنند تقویم افتاب در ... بروج چون همان درجه و دقیقه با افتاب اصل ولادت رسد طالع ان زمان پیدا کنند طالع ماه باشد و کاه بود که استخراج طالع موالید بجدول الدور کنند و ان چنان بود که چون مطالع طالع اصل سال هشتاد و هفت درجه و سه دقیقه و شش ثانیه افزایند مطالع طالع سال اینده معلوم کرد و اگر همان مقدار از مطالع طالع سال نقصان کنند مطالع طالع سال گذشته معلوم کرد و دوار جهت این عمل جدول فصل الدور رساده شد که چون باز ایام سالهای تامه مولود در این جدول فصل الدور گرفته بر مطالع طالع اصل افزایند مطالع طالع تحویل معلوم کرده و چون طالع عمل کرده باشند تسویة البیوت و مواضع کواکب در وقت تحویل و تسییرات و انتهاآت و فردارات سهامات و انچه مدار احکام است در ان طالع ثبت کنند و مجیب طالع ماه مراعات دلایل ان ماه باید کرد و بس درجه طالع و تحویل و دلایل از الحرکت سیر وسطا قتاب کران بجاه و ... رقیقه و هشت ثانیه است و حرکت دهند چون سال تمام شود تسییر بهمان درجه رسد که ... از تسییر بوده است و تاثیر این تسییر از جمله تسییرات ضعیف تر بود و چون وضع و کات کواکب بر نصف النهار است اگر تحویل پیش از نصف النهار بود یا بعد از نصف النهار معلوم کنند که از وقت تحویل اول خبر تا نصف النهار چند ساعت است همان ساعت معلوم کنند و دقیقه

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] ساعات ... تسهیل آن طالع و ایام [illegible]

طالع سال تحویل از ابتدا و [illegible] بعضی از آن ثبت کنند و [illegible] تیسیر کرده [illegible] عمل کنند و از جهت تسهیل آن طالع و ایام [illegible]

و ایام از آن جداول گرفته [illegible] ابتدا تا موضع تیسیر آن روز و ماه حاصل کرده و این وقتی باشد که مدت معلوم باشد و اگر مدت مجهول بود [illegible]

تیسیر معلوم [illegible] تیسیر اصلی [illegible] اگر مبدا تیسیر از [illegible] معلوم نقصان کنند و باقی را در این جدول [illegible] کنند تا مدت [illegible] حکم [illegible]

و [illegible] است که تیسیر درجه طالع تحویل و دلایل [illegible] بود [illegible] سال را در [illegible] زیادت کنند و در ایام یکسان [illegible] کنند تا [illegible]

معلوم [illegible] چون [illegible] روز [illegible] مطالع تحویل و دلایل که تیسیر او خواهند [illegible] در جدول مطالع البروج [illegible] کنند معلوم [illegible]

مطلوب [illegible] است و جدول جهت این عمل وضع کرده شد که [illegible] ایام و شهور از این جدول [illegible] طالع [illegible] در جدول

البروج عرض بلد [illegible] کنند موضع تیسیر آن روز و ماه معلوم گردد و این [illegible] که مدت معلوم باشد و اگر مدت مجهول باشد مطالع طالع [illegible]

کنند و در این جدول [illegible] کنند تا مدت معلوم گردد

و انتهاآت چه دانست که بعد از تیسیر مدار احکام بر انتهاآت [illegible] و دلایل طالع

[illegible] اگر [illegible] طالع اعتبار کنند از تیسیرات [illegible] انتهاآت [illegible] تیسیرات است اما [illegible]

زیادت [illegible] انتها [illegible] اعتبار [illegible] نوع [illegible] در علم احکام [illegible]

[illegible] اعتبار طالع تحویل [illegible] طالع [illegible] دلایل اصلی [illegible] طالع تحویل و دلایل [illegible] انتهای شهور [illegible]

طالع اصلی هر سال شمسی برجی خوانند و صاحب [illegible] خوانند و بعضی [illegible] صاحب [illegible] طالع [illegible] دوازده سال

[illegible] یعنی در سال سیزدهم باز طالع اصلی رسد و حصه هر یک روز [illegible] دقیقه و پنجاه و پنج ثانیه [illegible] و چون مدت معلوم باشد و خواهند

که تا موضع [illegible] ایام مدت معلوم را در این مقدار ضرب کنند [illegible] حاصل آید [illegible] جدول [illegible] مدت یکسال شمسی [illegible]

[illegible] مدت شهور [illegible] ایام [illegible] جدول [illegible] تا موضع انتها حاصل آید

آن مدت و اگر [illegible] معلوم باشد و مدت مجهول [illegible] برج انتها [illegible] در جدول [illegible] کنند تا مدت معلوم شود از ایام

و شهور اما انتهای شهور [illegible] طالع اصلی [illegible] درجه [illegible] چهار دقیقه [illegible] معلوم شود خواهند

که موضع انتهای شهور معلوم کنند [illegible] مدت [illegible] موضع انتها حاصل آید [illegible] جدول [illegible]

در مدت یکسال شمسی [illegible] این جدول [illegible] انتهای شهور [illegible] یک روز سیزده درجه و چهار دقیقه و چهار ثانیه است و چون این

جدول [illegible] جدول شدم

در معرفت فردار [illegible] و آن چنان بود که اهل احکام سالها [illegible] نسبت

چنانکه مولود روزی بود ابتدا به آفتاب کنند ده سال اول [illegible] زهره هشت [illegible] و زحل یازده [illegible] مشتری دوازده [illegible]

[illegible] ده [illegible] قمر نه [illegible] تمام کرده [illegible] زحل [illegible] مشتری [illegible] مریخ [illegible] شمس [illegible]

پس [illegible] عطارد [illegible] و حصه هر کوکبی منقسم [illegible]

[illegible]

میزان [illegible] انتها [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] سال ترکان که [illegible] دارند در [illegible]

و [illegible] حساب [illegible] کرده [illegible]

دوازده [illegible] هر سال [illegible] موش [illegible]

[illegible] کدام سال [illegible] در سال موش [illegible] در وقت [illegible]

[illegible] هر سال [illegible] اول [illegible] ماه [illegible] اول سال [illegible]

و نام این دوازده سال این است. موش گاو پلنگ خرگوش نهنگ مار اسب گوسفند بوزینه مرغ سگ خوک

[illegible] هر سال [illegible] مولودی که در آن سال زاید [illegible] احکام [illegible]

احکام [illegible] حکم

در وقت [illegible]

[illegible] ترک و اهل مشرق [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] سلطان محمود [illegible]

اندر آن علم [illegible] سال ایشان [illegible] ایشان [illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] سال [illegible] موش آغاز کنند [illegible]

بود [illegible] و احکام معلوم کنند [illegible] ترک [illegible] بزرگ [illegible]

که چون این سال درآید [illegible] و خوش گذرد و در میانه سال [illegible] و بارندگی [illegible] میوه ها بسیار بود [illegible]

[illegible] در این سال [illegible]

[illegible] بسیار بود و در این سال از سلطان [illegible] و از موش [illegible] و اگر در این سال مولودی زاید [illegible]

زیرک [illegible] اگر [illegible] اول سال زاید [illegible] بود و اگر میانه سال زاید [illegible] بود [illegible]

[illegible] سال [illegible] درآید [illegible] سال بود [illegible] بسیار [illegible] میوه ها [illegible] در اطراف عالم

[illegible] آمده ملوک و سلاطین [illegible] نیکو بود [illegible]

بود و اگر در این سال مولودی زاید در اول [illegible] زیرک بود [illegible]

بود و [illegible] و اگر میانه سال [illegible] زاید خوب صورت و دوست [illegible] بود و اگر آخر سال زاید ابله بود

و [illegible] سال پلنگ چون سال پلنگ درآید [illegible] سال بود [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

اما بعد چنین گوید و فقیر کمینه یا مستعان حسین کوه بر طریق ... سواد و اضعف العباد محمد بن ... مدعو بسید منجم که این مسوده
در معرفت قرانات ... احکام المسمی بلطایف الکرام فی احکام العوالم جهت ... این فن واجب و لازم است که معرفت بروج
و کواکب ... معلوم داشته باشد ... در وقت حکم کردن فکر و توقف نکرد ... سال ... مستعدان تواند ...
... قاعده ضبط کرده ... مانع ... معنی را دانسته ... این معنی برای ... نماید آنکسی که این ضابطه ... معلوم ...
معنی ... تقلید دیگران ... در ساعات ... دانند و از دیگران ... کنند و آن شخص ... ایشان ...
... کسی ... مقصد ... نشان ... که مؤلف صادق ... ناقل احکام ...
... باشد ... احکام ... اعتقاد ... ذات و بروج کواکب را بتفصیل بیان کنیم انشاء الله که بر ضابطه ...
مبارک و سعید ... حمل برج آتشی ملکی منقلب ... میانه ... و ... مریخ است ... زهره و شرف
آفتاب ... وهبوط زحل ... و ... مریخ و دوم ... شمس و سوم ... مشتری ...
... از غلطها ... از عناصر ... نظیر ... از فصول ... ربیع ... مثلث ... و ...
از حیوانات انسی و وحشی ... مشکافته ... اوتش ... ضعیف ... ناقص از امراض ... سر ... جوش ...
... روی و ... و جرب و سرسام و تغییر ... کم شدن ... کودکی ... بوی ... کوش ...
بوی ... از ... تاج و ... مرصعات و ... حرب ... و ... صنایع زر و سیم و ...
... و ... سر ... و بنجاه ... از جواهر مس و آهن و سرب ... ماهی ...
... فلفل و ... از اعضا سر و روی ... مربع صورتش میانه بالا ... ابرو و جعد ... حشمی ...
بلند بینی بزرگ ... گوش ... روی و ... غلیظ و ... باریک ... سفیدی ... سرخی ...
... از بلدان بابل و فارس و آذربایجان و الان و ... شام و ... ولایت ...
... و کابل و ... و خوارزم و سمرقند ... ثور برج ... ثابت ... میانه ...

زهره است و وبال مریخ و شرف قمر در سیوم درجه سه وجه دارد اول از آن عطارد دوم از آن قمر سیوم از آن زحل ماه ...
طبعش سرد و خشک از خلطها سودا از عناصر خاک طعمش ترش از فصول بهار ... دارد ... گرم ...
نوی ... ضعیف و ناقص از چهار بهار ... و گردن و حلق ... چون ... و فقار زیر ... و کلف ... و انگشتان ...
... کار و کشتن ... اهل ... مردم ... از ... و ...
... صورتش بلند بالا بزرگ ... سیاه چشم باریک ...
سینه و موی بزرگ ... علامت ... عقل ... گفتن ... و حیل و حماقت و کدورت ...
نبانات ... و ... میوه ... و ...
... دواب ... طوق ...
و ... قسطنطنیه و اسکندریه و ... طرسوس و ... و کرج و عمان ... و اکراد و اهل
جبال و همدان و اصفهان و ری و هراة و ... و شام و عراق عجم و ...
جوزا ... شرف راس و هبوط ذنب ... سیوم ... سه وجه دارد
اول از آن مشتری دوم از آن مریخ سیوم از آن شمس ... گرم و تر است ...
خون ... صورتش تمام بالا و ... چشم ... گردن ...
... از مردم ملوک و اهل ... و ...
... منسوب ...
... صورت ... مطبوع ... روحانی مزاج خوش ... کریم الاخلاق ساکن
... لطیف ... نیک ... دوست ... از شهرها طرابلس
و برقه و حمص و حماة و مصر و ارمنیه ... و جیلان و ... طبرستان ... و اصفهان و مازندران
و کرمان و قزوین . سرطان برجیست منقلب ... خانه قمر است و وبال
زحل و شرف مشتری ... و هبوط مریخ ... سه وجه دارد اول از آن زهره دوم از آن
عطارد سیوم از آن قمر مونث ... و سرد و تر ... حیوانات ...

ابی و بلخ و خوارزم و کاشان و بعضی از جایها ساحلها و خوشه‌های آب خوش و مزرعها و عبادت‌خانها برج ضعیف است و لیکن
چون نرد و نرد و سطرنج و ... و رستمها ... و پهلو و کلی و ناتوانی ... از هر دو ... و لیکن بسیار درست ... و دم ملاحان ... و خوردن
آب و باران ... و رنگهای زیبا ... ارتفاعات بیشتر ... از اعضا اول سینه و معده و پهلوها و جگر ... و پشتها
صورتش سیاه ... باریک مو و ... ازشت اعضا سطبر استخوان کوچک چشم پست نظر ... بینی ... بلند ... غلیظ
... بالاپیش ... گردنش کوتاه ... درازدست ... و قدم بلند ... خوش‌مشارب حوصله ... خوشخو ... و ساکن طبیعت ... از حالش ... مردم بلند
نکاح ... از بیماریها ... و ... برکلفه بر روی و کری و کلی ... و سستی اعضا ... درد مهره ... برج موثث و شمالی است
و گیلان ... ازشهرها ... و ... از زمین ... بیت المقدس و بعضی از یمن ... و آذربایجان و کش ... و کرمان ... دوم از برج
کوچک و شمشیر خراسان و هرات و بلخ و ... ترکستان و ترک و چین — اسد برج بیست ... ثابت ... اند
... از میانه نکاح کم فرزند عقیم شرقی ... دو باران ... شرف و هبوط ... سه وجه دارد اول از آن ...
دوم از آن مشتری سیوم از آن مریخ ... شبانی مذکر ... گرم و خشک ... صفرا ... از حیوانات ...
درنده و جانوران ... و ... خوش ... و عضو ... لطیف و ... از جایها کوهها و قلعها و قصرها و بناهای عالی
... ز و نقره ... که ... سازند ... گرمی و حرارت و ظلمت هوا ازمردم ملوک و سلاطین و امرای بزرگ
و اهل شمشیر و مکر ... قوی ... و ... ضعیف و ناقص بسیار مرض خاصه در معده و چشم و پهلو از اعضا پشت
و پهلو و ... و معده و دل صورتش مطبوع تمام بالا نیمه بالایش غلیظ تر از نیمه ... خوب صورت فراخ سینه باریک ساق
سرخ ... که مایل بود بزردی از بیماریها در معده و ... چشم و پشت و ... و کبد ... برج ... است و میانه ... آن
از شهرها ... صقالبه و روم و عسقلان و دمشق و ملاطیه و کرمان و ... و خراسان و سند و ... و ترک و ...
سنبله برج بیست و ... بلند آواز درست اندام کم نکاح عقیم اندک فرزند ...
عطارد و بال مشتری ... هبوط زهره ... موئث ... سه وجه دارد اول از آن شمس دوم از آن زهره سیوم از آن
عطارد خاکی سرد و خشک سودایی ... شبانی ... برنگ سبز و ... مختلف لون از حبوبات گندم و جو و ارزن
و نخود و انواع حبوبات و میوه‌های خشک چون فندق و پسته و بقول و مزرعها و درختها از حیوانات بلبل و طوطی و ...
... و باران بزرگ از بیماریها ... و وجع بطن و ظهر و ریختن موی و لاغری و کم عقلی از مردم وزرا و کتاب و ارباب صنایع

و اصحاب علم و دواوین و تجار و اهل طرب و الات آن و مقامهای ایشان و مواضع فرشها که از صفاهان کم و رود بار و هیا
صورتش معتدل بدن قوی نفس درشت اعضا میانه بالا چهاری بزرگ سر نیکو هیات و قامت صحیح الوجه بزرگ ریش نیکو
چشم بازردی اندک موی پاک خوش سخاوت و حکمت و راست گفتن و سبک روح و بسیار اندیشه با ادب با طرب
بود از شهرها شام و اندلس و قوات و [illegible] و [illegible] و کوه و موصل و بعضی از فارس و یمن و اسکندریه و سیستان
میزان برجیست منقلب انسی درشت اندام [illegible] اندک نکاح خانه زهره است

مریخ شرف زحل و بیست و یکم درجه هبوط شمس از نوزدهم درجه سه وجه دارد اول از آن قمر دوم از آن زحل سیوم از آن
مشتری هوایی مذکر نهاری حار رطب [illegible] خوش [illegible] مولد بادهای مختلف ابریشم و نخل و انجیر و
و آنچه بر کوه بود و عمارتها و قصرهای نزه و بوستانها و عمارات خانها و غرفها آستانها [illegible] از مردم قومها
راه با [illegible] و ارباب صناعت و اهل طرب و سازهای ایشان و حکام و تجار و زنان از حیوانات مرغان و [illegible] از اعضا
میان پشت نشیب شکم و ناف و عورة و گرده و خصیه صورتش خوب صورت میانه بالا معتدل مزاج شهلا چشم با اندک زردی
زردی زند بلون اسمر تیز شهوت از بیماریها باد و فتق و بواسیر و درد کمر [illegible] با هوش کریم النفس نیک اخلاق
نیکو فکر منصب لهو و طرب دوست از شهرها نواحی مغرب و صعید مصر و [illegible] و بعلبک و روم و [illegible] و طالقان و بلخ
و بخارا و تبت

عقرب برجیست ثابت [illegible] کم نکاح فرزند بسیار درشت اندام خانه و فرح
مریخ و وبال زهره هبوط قمر از سوم درجه سه وجه دارد اول از آن مریخ دوم از آن شمس سیوم از آن زهره مونث شبی
آبی سرد و تر بلغمی شور [illegible] غضب [illegible] تمام [illegible] مختلف ترشروی و [illegible] احمق کاهل [illegible]
عفیف در حق زنان از جایها [illegible] و مزرعها دار السلاح [illegible] و درخت انجیر و [illegible] از حیوانات و
حشرات موذی [illegible] و جانوران آبی [illegible] مرغان [illegible] عقرب و [illegible]
[illegible] صحیح و غلیظ [illegible] بسیار علت چون [illegible] و سرطان و
اکله و [illegible] و سنگ مثانه و [illegible] از اعضا [illegible] صورتش خوب صورت
گرد و کوچک روی بسیار موی [illegible] فراخ دهن [illegible] فراخ دوش و [illegible] ساق بزرگ پای و شکم
نیمه بالایش کوتاه‌تر [illegible] علامتی بر پشت [illegible]

و بیماری او از چشم و حبس البول و جرب و قوبا و بعضی از چشم و انگشت زمان و کری و کلی و مسی و گنگ و لال و ... و بعضی گفته

اند صیقل‌ها از شهرها مدینه رسول علیه السلام و یمن و ... بعد و طرابلس و شام و دیلم و ساری و ... و گرد و

موصل و مسیحیه   قوس برجیست آتشی و ... دشت ... اندام ... از ... آتشی ...

میانه ... از ... مشتری و ... عطارد شرف ... و هبوط ... در سیوم درجه ... و ... از

عطارد دوم ... از ... آن ... مذکر روزی ... گرم و خشک و صفرای ... و کولی ... و ... مولد ... و اولش قوی و ...

... و ... میانه بیماری ... ملوک ... از ... و ... از ... و ... صلاح ...

... و ... ساز ... از ... و ... و ... و نقرس و کوری و ... از ... و افت ...

... طبع ... و حرکت ... کریم نفس ... متعصب بسیار ... در باب ... حساب و ...

... از حیوانات ... و ... از ... از اعضا ... صورتش خوب روی ... تمام ...

... و ... و از ... لوش ... که ... شهرها ... و ... و ...

و بعد ... و اصفهان ... و ... رمیس   جدی برجیست منقلب خاکی سرد و خشک زمستانی

... مؤنث و شبی سوداوی و ضعیف و از ... مولد ... خانه زحل شرف مریخ در بیست و هشتم درجه و هبوط

مشتری در پانزدهم درجه و بال قمر ... سه وجه دارد ... مشتری دوم ... مریخ سیوم ... از ... عمر ...

... و ... صحرا و کوه ... و ... و ... و ... از ... و ...

و کشت زار ... و ... و ... از جواهر ... و سنگ ... و ... و ...

و شوره ... حیوانات ... خورند ... و ... و ... از ... و ... از حیوانات ...

و ... و ماهیان بزرگ ... و ... و انواع حشرات الارض از اعضا ... و ... از بیماری‌ها

کری و لالی و ضعف چشم و ... و سرطان و نقرس و داء الثعلب و ورم و ... و ... صورتش بزرگ روی ... اندام

نیکو ... چشم تیزنظر باریک ران و ساق ... روح ... فراموشی و حیلت و ... و حکمت ...

دوست ... زمین ... از ... حبشه و کوه ... و ... و ... و ... دوم و اصطخر و ... طبرستان

و کابل و دیلم و جیلان و هند   دلو برجیست ثابت مذکر روزی گرم و تر زمستانی هوایی

هر ماهی بنشد او از مولد باد ان ممالک و سرما و اندک فرزند عفیف در حق او زحل و بال ... حالی ... دهم

سه وجه دارد اول از ان زهره دوم از ان عطارد سیوم از ان قمر از مردم علما و حکما و مشایخ طریقت و ... و سرکاران

و کوکنار و چاروان کورستان و آنکه ... ان و خاران و مغرمه گران از جایها آبها ... چاهها و ... و کاریزها

و آشیان مرغان و کشت جهه دو ان از حیوانات ... زنگیان و غلامان و دواب و با وجهه از نباتات ساج و انبه ...

هلیله و خیار شنبر و خرمای هندی از حیوانات مرغان بزرگ چون شترمرغ و کرکس و عقاب و سگ آبی و سمور و قاقم

و ماران بزرگ از اعضا ساقها از بیماریها ... نقرس و درد و مواد سودایی و درد چشم و بوی بینی و از فعلها ...

... صورتش تمام خلقت سلیم اعضا مزاج ... سر و سینه و چشم سطبر لب بزرگ بینی خوش سخن و عفیف ...

دوست لطیف و شیرین سخن و خوش ... تاک ... از شهرها حبشه و ... و ... العین و ... و کرمان

بعضی از فارس و سلطانیه و سند و هند حوت برجیست ... ششم و ماده ... بارد و

تر ... جنوبی ... خانه مشتری و بال عطارد و هبوط او در ... شرف زهره ... سه وجه دارد

اول از ان زحل دوم از ان مشتری سیوم از ان مریخ ... دلالت بسیار فرزند ... شهوت ... او از مولد باد ... دار

مردم ساده ... قضات و علما و اشراف الناس و عوام ... و ملاحان و ... از جایها مواضع شریف و آب ... چاهها و

سرایهای عالی از حیوانات ... صدف ... و ... و ... از حیوانات ... آب ... چون مرغابی و مار

... آبی از نباتات سیب و آلو و شفتالو و ... و میوهای خوش طعم از اعضا پاها از بیماریها ... تشنج و رعشه و سستی

اعضا و نقرس ... صورتش ... بزرگ سر ... میانه بالا تنگ پیشانی ... سینه سیاه چشم نرم اندام

خوش ... کریم طبع خوش خوی نیک رای ... حیلت ... و جرات از شهرها طبرستان و ... و کرمان

و بحار و مصر و اسکندریه تا ... و بحرین و بصره و عمان و ... و روم و سواحل ... هرگاه که یکی از برج ضعیف

گردد به حلول نحوس و وقوع کسوف و خسوف خاصه ... عقده ذنب باشد یا بقران نحسین یا بقران عطارد ...

یا با احتراق کوکبی ... دلیل ضعف و آفت مدلولات آن برج باشد خاصه دلیل دیگر باشد دال بر ضعف مدلولات

از مدلولات آن برج حکم باید کرد اگر مانعی بر ضد آن باشد ... و اگر برج قوی

حال ... باشد بحلول سعدان و قران ایشان و قران عطارد و سعدی و سقوط نحوس دلیل قوت و سعادت مدلولات

این برج باشد حادثه که دلیل دیگر آن باشد و اگر دلیل برخلاف این در آن حال اتفاق افتد حکم نشاید کردن

[illegible] مدلولات چون زحل نحس اکبر است و سرد و خشک نحست از جمله علوی

مذکر نهاری شرقی ... جاهای خالی ظلم عفص و ترش رنگ سیاه بویش ناخوش از سودها [illegible] درشت و

از مردم پیران و بندگان و سیاهان و دهقانان و [illegible] اهل علم و [illegible] و ارباب [illegible]

جاهای قدیم [illegible] اهل قلاع و جبال از اعضا استخوان [illegible] و [illegible] و زانو [illegible] و [illegible] و موی [illegible]

از قوتها ماسکه [illegible] سامعه [illegible] جذام [illegible] و [illegible] اسهال و سعال و یرقان و [illegible] و [illegible]

وجع [illegible] نقص [illegible] و استسقا و [illegible] و وجع [illegible] و امراض مزمنه و هر بیماری که از سردی و خشکی

شود و از اخلاط سودا و [illegible] از صورتها [illegible] اسود و سیاه موی و سطبر لب و خشک اندام [illegible]

و [illegible] بالا [illegible] و [illegible] و [illegible] و بخیل و بد دلی و حقد و [illegible]

و وسوسه و [illegible] و وقار و بدخوی و [illegible] کاری و کاهلی و بسیار [illegible] و دعوی حکمت [illegible]

و تعطیل و [illegible] جاهای عظیم از فعلها [illegible] و [illegible] و [illegible] و زندان [illegible] و [illegible] چیزهای کهن [illegible]

و امر [illegible] از نزدیکان [illegible] و اجداد و برادران بزرگ از حیوانات [illegible] و فیل [illegible] و [illegible]

و هر چه در زیر زمین جای کند چون مار و موش و حشرات ارضی از دینها [illegible] یهودی و کفر [illegible] از جامها [illegible] و [illegible]

کهن و خشن باشد از [illegible] و فلفل [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و عدس و [illegible] و [illegible]

[illegible] باشد از جواهر [illegible] و سرب و سنگ سیاه و کثیف از جایها [illegible] و [illegible] و [illegible] و چاهها و بیابانها [illegible]

و قلعهها و [illegible] و کوههای [illegible] از اقالیم اقلیم اول از شهرها خوارزم و [illegible] و نیشابور و حبشه و سند و هند و [illegible]

[illegible] مشتری سعد اکبر است و علوی گرم [illegible] از جمله [illegible] چون معتدل [illegible] دل [illegible]

[illegible] شمالی هوایی و [illegible] از [illegible] شیرین از بویها بوی خوش از رنگها سفیدی که [illegible] زند و گندم گون [illegible]

[illegible] نهاری با اعتدال از صورتها [illegible] چشم با هیبت موقر و متکلم از اخلاط [illegible]

از اعضا گوش [illegible] و بازو و پهلو و [illegible] و [illegible] و معده و جگر و شکم و ناف [illegible] جانب راست از قوتها

قوت نفسانی و نامیه و [illegible] از [illegible] شامه [illegible] از مردم سلاطین عادل و [illegible]

و اشراف و علما و قضاة و وکلا و عالمان و زاهدان و طبیبان و خوبرویان و علم و علوم حکمت و حرص بر عبادت ... و بخشش و دوستی
خلق و کریم و صادق القول و با امانت و مروت و صفای فهم و روشنی از علمها امر معروف و نهی منکر و اصلاح ذات
البین و صلاح المسلمین و تقویت دین و اخبار شریف و بسیار نکاح و فراخ و عشرت و تمامی در کارها و کسب مال و نماز از قرا
و ... از کانها از جاهای بزرگ و عطا ... است آمدن کارها از ... گندم و برنج و نخود و ... و ...
و ... از معادن زر و سیم و قلعی و برنج و الماس و سنگهای شریف از جانورها ... حیوانات ... اکثر ...
سهم ... بود و ... از امراض ... و سکته و درد دل و سر و هرچه از بسیاری باد متولد شود
از علمها ... سیم و طلا و تعبیر خواب و عبادات و صنعتهای خوب از حیوانات دجاج و دراج و طاوس و ...
و گوسفند و گاو و ... از ... نصرانیه از جاها مدارس و مساجد و مواضع مقدس و ... از اقالیم اقلیم
دوم و چهارم ... است از شهرها عراق و فارس و خراسان و ترک و بابل و مکه و مدینه ...
مریخ نحس کوچک است و علوی گرم است ... و خشک ... از ... گویند ... و ... از علما
صفرا از طعوم تلخ و تیز ... از ... از رنگها سرخ و ... از بویها بوی ناخوش از عود
... و خشکی از عناصر آتش ... از ... از ... از ...
... و ... و ... و ... و ... سرخ و ... و ... و ... و ...
... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...
و ... و ... و ... و ... و ... و ... و تمامی ... کفش و ...
و ... و ... اموال ... و ... و ... و ... و عصیان و خصومت و سرعت جواب ...
و کثرت شهوت از مردم امرا و لشکریان و ... و مفسدان و ... و ... کاران و ... ستوران ...
... و ... از جاها ... و ... از ... و ... و ... و ... و ...
... و ... از حیوانات ... و شغال و یوز و ... و مار و ... و ...
از جواهر مس و ... و ... و مقناطیس و آلات ... از ... از ... از جاها آتش
کده ... و لشکرگاه ... از ... و ... و ... و ... و ... و ...

و اسهال و جنه و ... به گرمی و خشکی میل دارد از اقالیم اقلیم سوم گویند منسوب است از شهرها قندهار و ملتان و کرمان و ...
و عراق و اهواز و بصره و شام و روم و ترک ... شمس گرمست و از سعد ... درجه ...
مظهر او ... از جرم ... و واسطه میان علوی و سفلی ... و ... گرمی و خشکی از طبع ...
لطیف ... لطیف ... از عناصر آتش که بهوا قریب بود از ...
معتدل از حواس باصره از قوتها قوت حیوانی از اعضا ... سینه و ... و دندان و ...
و دماغ ... از مردم ملوک و سلاطین و حکام و وزرا ... اهل رای و ...
... از خویها عقل و فهم و ترفع و ...
و کبر و کرم و ... غضب و حدت ... و حرص بر شهوت و کسب ... طلب سلطنت ...
و قهر ... و جمع اموال و کثرت کلام و نفع رسانیدن بدوستان و آگاه بودن ... و نظافت ...
... درختان بلند میوه
دار ... یاقوت ...
... امراض ... دل و دماغ ...
گرمی و خشکی ... از اقالیم اقلیم چهارم و گویند دوم ... است از شهرها ... و سمرقند ...
و ... و خراسان و بیت المقدس ... عالی و ...
... درجه ... سعد ... از ...
روشن و گندم گون ... خوش ... هوای ...
... قوت شهوانی از ... اعضا ...
و ... فرح ... از ... زنان و امردان و ... مردان و ...
... و اهل ساز و طرب از خویها خوش خویی و عشق و طرب و لهو ... و نظافت و ...
و شرم و عدل ... و تدبیر و شفقت ... از فعلها مطربی و ... و ... و نکاح و ...
زبان و ... و داشتن عطرها و پیرایه و لباسها ... و تجارت و نقاشی ...

باخصی را از دشمنان زن و شوهر و مادر و از کوتاه فرود از صورتها آنکه بود با سپیدی که سرخی زند و سیاه چشم و خود ابرو

و باریکی لب و گشاده روی و سطبر ساق و نازک تن و از پیشها دین اسلام و از ساهات میوه‌های مروارید و انگور و سیب و به

و خرما و نارنج و گلها و ریحانها و از جواهر مروارید و مرجان و مروارید و مشک سرمه و دوالی که از روی و سیم سازند از جانوران

بلبل و قمری و فاخته و کبوتر و خرگوش از پیشها بزم و متوسلون تا و دیبای قیمتی و جامه‌های گشاده و نقش

و عشا و ابریشمینه از جامه‌ها کلاه از دیبا و هر جایی که تماشا و عشق توان کرد و مقامهای بلند و عبادت

خانه‌ها و ... از بیمارها ضعف دل و ... و نشاط و علت عشق و معقود هر چه از سرای ... بود

اید از اقالیم اقلیم پنجم از شهرها بابل و حجاز و خوارزم و ... و بلخ و سمرقند و بخارا و روس و ارمینیه گوهک

عطارد ... درست بود درجه و سر دست بیست درجه و درست بیست درجه و ملکت سی درجه سلطنت

بوات و ایمنت سعادت مهارت و ... ستاره که بیامیزد مزاج او بگیرد و بهم بیش و اکثر هیچ کوکب منقلب بود

مزاج ان برج گیرد که در وی باشد از طعمها ترشی‌ها و شوربها و یبوستها و ... اکثر مرکب و ... از رنگها کبود

اسمانگون و ... از عناصر باد و از اخلاط سودا و خون ... و زهرها و ... از عضوها زبان و ساق

و پی و رگهای جهنده از سنها سن کودکی از مردم وزرا و کتاب و ... بازرگانان و ... و علمای ...

و ارباب عقل و حکمت از صورتها تمام بالا اندام کوچک چشم ... دهان بزرگ گوش پیوسته ابرو و سبز رنگ و خود

و دندان ... پای و باریک موی ... و کمان ... و حفظ و جامع و ...

داری و زیرکی و وسعت و کسب ... و راستی و ... دل و کینه و فکر در مبدا و معاد و رسیدن ...

و دروغ و ... در حالت ... از فعلها ادب و تعلیم علوم هندسه و شاعری و رسیدن اسرار مردم و اتلاف

مال و تحمل از دشمنان و تواضع و کتابت و نقاشی و کارهای باریک و کهانت و شعبده و مساحت جایها از دکانها

برای ... و از نباتات پنبه و کتان و ... و آنچه ساق ندارد و هر چه پوشش ... از جانوران ...

وحشی و اهلی ... و سنگ ... و شغال و ... و کبوتر و ... و هزار دستان ... و کمر

... و زبان و ... گنگی و ... موی و ... سیاه و ...

... و وسواس و ... و عبادت خانه‌ها و دیوان خانه‌ها و بازارها و ...

و از شهرها و ترسایی و فلاسفه، از اقلیم اقلیم ششم و گویند سوم است از شهرها بلخ و گیلان و طبرستان و مکه و مدینه
و هرات و بخارا و ... و فرش و خشخاش و سرای بزرگ ... قمر سرد است ... و نسبت طبعش از ...
نظر و کمیت ... ماه و کشتی از طبعها متواری و بی مرکز و متولد زمین از سوی ما که ... زند از رنگها سفیدی که سبزی
زند با زردی یا سرخی و سیاهی با رخشان بود ... سود و نیمها که خلط ... و تر از عناصر ... از اخلاط بلغم از قوتها
باصره و دافعه از قوت ... قوت طبیعی و از اعضا جگر و جیب مردان و راست زنان و دماغ و حلق و پستان و معده
و ... از ... طفولیت از بیماریها ... و لقوه و قطع اعضا ... از مردم بعضی
از ملوک و عوام الناس و اشراف و اغنیا و اطفال و زنان اصیل و عامل و قصار ... ارکان از صورتها کرده و بال
و ... ارو ... و ... و بزرگ چشم ... که اندک ... بود و ... دارد
و الوان ... که سرخی ... یا ... یا اندک ... از ... و ... دکان بزرگ ... از خو ...
نفس و سلیم طبع و امیرش با ... و مکرمت بسیار ... و ... عیش و ... زمان ... و بسیار
گفتن و فراموشی ... و ... از ... تعلیم علوم علوی ... و وکالت ... و ... و دلالی
و کار ... اب و ملاحی و صیادی و ملاحی و ... از ... و ... و ... و ... و گندم و جو و ... انگور
و ... از ... گاو و ... و ... و گوسفند ... و ... و ... و ...
و ... از جواهر مروارید و نقره و مروارید ... و ... و ... از اجناس جامهای ... و ...
و ... از جایها ... صحراها و جایهای آب کبیر و جویها و درخت ... از اقالیم اقلیم هفتم از شهرها ... و ...
و ... و ... بعضی از ... و شام و موصل و ... اساس ... و طبیعت
او مرکب از طبیعت مشتری و زهره دلالت کند بر قوت و سعادت و نیکی و مال و صحت و حصول ... و صلاح امور
و ... و ... و مرد ... در همه احوال با سعدان زیادت کند در سعادت ایشان و با نحسان زیادت کند در
نحوست ایشان ... نحس است و طبیعت او مرکب است از طبیعت زحل و مریخ دلیل کند بر ... و ...
و تعویق در کارها و ... سعادت کم کند و از نحوس نحوست ... که ...
... با سعود ... با نحوس ... نحس است با سعود و ... با نحوس ... کواکب ...

دلیل قوت و معاونت مدلولات ایشان باشد چنانکه دلیلی دیگر معطی گردد در یک موضع نیز شاید و اگر دو ... مخالف
افتد و از قوی‌تر باشد حکم باید کردن و اگر مانع ضعیف بود حکم بر وسط کنند و قصد بحکمی و تحقیق ... باید
شود باید کردن و اگر ضعیف و منحوس باشد مدلولات ایشان زایل شود و نکبت رسد چنانکه دلیلی دیگر ...
گردد که آن را معطی و مقوی خوانند اگر دلیل دیگر مفسد آن واقع شود که آن را مانع و مضعف خوانند پس اگر انقطاع
مانع از قوت فعل نماید و اگر ایدون بود بواسطه ضعف مانع باشد امر او بسیار شود و اگر مانع قوی‌تر باشد ... کو
ست کند و از قوت حکمی که جبری ظاهر شود ... منجم در ادراک این معانی باید که چیره دل و بصیر باشد تا حکم
او اکثر صواب نزدیک باشد و باید که منجم از استحکام حکم کردن از جهت منفعت حال و عاری باشد زیرا
که حکم از تعدیل قوت و ضعف دلیل چند و چنانکه اگر میان دو کس حکم کند باید که با یکی دوستی نداشته باشد و با دیگری
دشمنی تا میان هر دو دلیل ... باشد و حکمی که کند حسب طلب در حق سوال ... نگاه دارد ... اقتضا کرده
باشد در واقع و جهت منقضی ... نگاه دارد و ... این حکم ... و کثرت واقع شود و با آنکه بر
مدلول حکم کنند در این باب عرضی داشته باشد مانند آنکه خواهد نقیض ... دیگری از آن
باب کرده باشد و غیر این ... طریق حکم کردن روا نیست و اگر خطا افتد و بر یک دلیل حکم شاید
کردن ما او را ... معنوی دیگر باشد ... مگر که دلیلی باشد قوی ... مانع و زمان و مکان مستعد آن ...
از آن دلیل متوهم ... شده باشد ... نگاه حکم شاید کردن و ... قوت و ضعف و مانع و معطی ...
باید ... احکام کسی راست آید که عاقل‌تر و سلیم و متمکن و امین و ...
و از اهل ... فارغ از علایق و عوایق و اسباب معاش و معاد مهیا و متوجه ...
و صورت ... علم طبیعی و علم اخلاق و ... دلایل ... و اکثر اوقات مطالعه کتب ...
این فن مشغول ... قواعد و قوانین و ... فضایل و کمالات ... حکمی که کند حکم جزم نکند ...
معنی البته ... احکام نتیجه حدس ... علم پس ... باید که ... غالب ظن است
زیرا که ... قابل صدق و کذب است چنانکه ... مرده ...
کردن ... درجه طالع آن جزوی بود که از فلک البروج در وقت معین بر افق مشرق

باشد و هر آینه یکی از معدل النهار با او طلوع کند دو تا سی جزو از معدل النهار بدان درجه طالع با آن سی جزو از فلک البروج
طلوع کند مجموع او [illegible] و بعد از آن سی جزو دیگر از معدل النهار آن مقدار از فلک البروج که طلوع کند از کات
خانهٔ دوم باشد و باقی خانها بر این قیاس کنند تا دوازده تمام شود و هر یکی را از این خانها دلالتی و اثری باشد جداگانه چنانکه
دلالت بر نفس و تن و زندگانی و اعمار کارها و کیفیت عمر در سعادت و شقاوت و فرح عطارد در این خانه است
و وبال بر مشتری … دلالت بر مال و معاش و اعوان و انصار و دخل و خرج و اکل و شرب و دلیل
کند بر گردن و حلقوم … دلالت بر برادران و خواهران و اقربا و نقل و حرکت و علم دین و اسرار و اخبار
و عبادت خانها و فرح قمر در این خانه است و دلیل کند بر دوش و دست … دلالت بر پدران و اما
و اجداد و … و مقام و مواضع و املاک و ضیاع و عقار و مدفن و احوال و کیفیت انتها و عواقب امور و دلیل کند بر سینه
و پهلو و معده … دلالت بر فرزندان و رسل و هدایا و عشق بازی و ملبوسات و تشریفات و شادی
و امید و کیفیت انتها و فرح زهره در این خانه است و دلیل کند بر شکم و دل … دلالت بر عیوب و امراض
و جواری و غلامان و خدام و حیوانات خرد و ناسلامتی از آفات و گم شده و گریخته و بهمه و فرح مریخ در این خانه است
و دلیل کند بر ناف و شکم … دلالت بر زنان و تزویج و شرکا و اضداد و دزدان و خصومتها و ظفر
و هزیمت و مقصد مسافران و وزرا و وکلا و دلیل کند بر سرین و زیر ناف … دلالت بر موت
و قتل و مواریث و مال زنان و نقصان و اندوه و خوف و نکبت و … و دلیل کند بر آلت شهوت و مقعد
و رحم … دلالت بر علم و دین و عبادت و اعتقاد و صدق و وفا و سفر و خواب و رأی و تدبیر و کیفیت
احوال غایبان و فرح آفتاب در این خانه است و دلیل کند بر رانها … دلالت بر عزت و رفعت و سلطنت
و معروف و مشهور شدن و شغل و عمل و مخادیم و ملوک و اشراف و اعیان و شمات و وبال زحل و ماده و دلیل کند
بر زانوها … دلالت بر امید و سعادت و ثنا و عاشقی و دوستان و وزرا و خلفا و حیث المال سلطان
و اعوان و فرح مشتری در این خانه است و دلیل کند بر ساقها … دلالت بر شقاوت و اعدا و حسد و مکر و غم
و بند و زندان و حزن و دین و محنت و غرامت و بیماریهای سخت و ستوران بزرگ و فرح زحل در این خانه است و دلیل کند
بر قدمها و سبب این جمله در شرح بی فصل اکمل المتقدمین و افضل المتأخرین خواجه نصیر الملة والدین محمد ابن محمد الطوسی …

و از ظهور کوکب شده ذوذنب و بعد از این باید که ماده این در خاطر بوده در اینجا بیان کرده شود از آثار قران علویین یعنی مقارنه

المومن بیت السابع دوانسته که طالع قران اعظم اصلی جمیع طوالع و فرع او طالع قران اکبر و فرع طالع قران اکبر

طالع قران اوسط و فرع طالع قران اوسط طالع قران اصغر و فرع طالع قران اصغر طالع سال و فرع طالع سال

طالع فصل و فرع طالع فصل طالع ماه و مقدم و فرع طالع ماه طالع روز و طالع وقت و همچنین طالع مولود نقطه در کسی اصلی باشد و طالع

ولادت و طالع اختیار وقت فرع طالع تحویل از اینجا نیز معلوم میشود که طالع ولادت مردم فرع باشد بنسبت با طالع

اجتماع قرانها در سالها پس هرگاه اگر در طالع قران یا سال دلیل بود بر حدوث موحش با قتل عام یا جور شدن سلطان

یا حدوث مواضع یا حدوث طاعون امراض مخوفه چون طاعون و وبا و تلف اموال مردم نهب و غارت بسیار که

مردم فوت شوند در یک زمان بیکبار رفته باشد و تفاوت اعمار ایشان بحسب اقتضا را دلالت طوالع ایشان نفی طوالع اصلی

اقتضا از میکند طالع فرع او در ربع و منع شوائد کردن و دانستن این اصل از واجبات بود و هرکه کارفرمایی از طالعهای ضعیف

و نحوس کند تا نه در اصل باز در وقت معین مدلولات آن طالع را در حدوث آن طالع که حکم از آن میکنند در واقع از خود

این نحس چه که اصل و فرع موافقت کنند بر خوبی و اگر قوی و مسعود باشند دلیل سعادت بود و اما تا اینکه از خود عمران سعد طالع ما

که دلیل اصل و فرع اتفاق کنند بر سعادت و از این قانون که ذکر رفت معلوم میشود که احوال ملوک و سلاطین و حکام را

از برج دهم و درجه عاشره باید دید و احوال اعوان و انصار و اموال و خزاین ایشان را از مشتری دیدن و احوال

سپاه و عساکر و خدام ایشان را از مریخ و خانه سیوم و در بی فیاس احوال ... و اشراف و صدور و ساداة

و مدبران خزاین سلطان از مشتری و درجه یازدهم و احوال ... و عباد و متصوفه را از مشتری و درجه نهم و احوال

تجار و اغنیای کبار را از مشتری و درجه دوم و احوال ائمه و فضلا و قضاة و علما از مشتری و درجه سیوم و احوال ... از مشتری

و درجه چهارم و احوال امرا و لشکریان از مریخ و درجه یازدهم و احوال خواتین و اطرافیان از زهره و درجه دهم و احوال

نواب و حجاب و اکابر ملوک و اصحاب دیوان و محاسبان و عمال و خازنان از عطارد و درجه یازدهم و احوال

از زهره و درجه هفتم و احوال ملاهی و طرب و امردان از زهره و خانه پنجم و احوال صیادان و صیادین و اهل معادن از مشتری

و درجه دوم و احوال رعیت و عوام الناس از قمر و در طالع و احوال فیوج و رسل و جواسیس و مخبران از قمر و درجه پنجم و احوال

کتوال قلاع و اهل حصار و اطراف بعیده و صیادان و دهقانان و بیابانها از زحل و درجه هفتم و احوال تجار

در طالع اجتماع و استقبال : فرع این

از طالع قران و طالع تحویل فرع طالع ولادت

ایسر و دارکان

و احوال برادران و خواهران از عطارد و درجهٔ دوم و احوال غلامان و خادمان از زحل و درجهٔ ششم و احوال کدبانان و منافقان
و طلب روزی و زن و وزیران و عیاران از زحل و درجهٔ هفتم و احوال مردم اوباش و مفسدان و زنان از مریخ و درجهٔ
نهم و احوال مسافران از قمر و نهم و احوال کودکان از عطارد و درجهٔ پنجم و احوال اصحاب رای و تدبیر و اعتقاد و عدل
و انصاف از مشتری [illegible] اعتقاد و سهم الغیب [illegible] و احوال کسب و معاش و وصل و وقوع طالع از مشتری و سهم السعادة
و خانهٔ دوم و احوال ارتفاعات و سامانات و عمارت و زراعت از زحل و درجهٔ چهارم و احوال دواب بارکش و [illegible] و
و قرض و [illegible] و غم و الم از زحل و درجهٔ دوازدهم و باقی را برین قیاس در استحکام احکام کردن [illegible] منوال
هر خانه را باید دید و تحقیق کرد و آن کوکب که در آن خانه باشد و همچنین سهم و غرض را با شریک ساحت و قوت و ضعف
سهام تابع صاحب آن خانه باشد که سهم در وی باشد در حال هر یک ازین دلایل نیکو تامل باید کردن و سهمهای قوت
و ضعف هر یک را شناختن و با هم مزاج دادن باید تا شود که کدام یک از ایشان قوی تر است [illegible]
[illegible] و احوال کواکب [illegible] را اتفاق افتد و جرم هر کوکبی بمقدار معین بحسب روی
وی می افتد و از اجرام آن کوکب خوانند مثلا علویین را نه درجه و مریخ را هشت درجه و آفتاب را پانزده درجه
و سفلیین را هفت درجه و قمر را دوازده درجه باشد غرض ازین حد آنست که هرگاه که دو کوکب را شعاع جرم [illegible] صحیح
[illegible] خواهد پیوست چون بعد میان آن بمقدار نصف جرم هر دو باشد در قران یا زیاده بر مقدار [illegible] اجزای
صحیح یا کم از آن در اتصالات گویند آن دو کوکب متصل اند و حد اتصال حقیقت آنست که از مقدار نیم جرم کمتر باشد تا نور جرم
هر یک بهم دیگر پیوسته باشد و این اعتبار قوت اتصال باشد تا آنگاه که درجات ایشان متساوی گردد و آن کمال اتصال
باشد و بعد از آن مبدا انصراف باشد تا آنگاه که بعد بمقدار مذکور رسد مثلا قوس تثلیث [illegible] درجه [illegible] جرم
زهره و مشتری [illegible] درجه و نصفش [illegible] درجه پس حد درجه تثلیث ایسر [illegible] درجه باشد و قوسش [illegible] درجه و حد تثلیث ایمن
[illegible] درجه و قوسش [illegible] درجه و چون میان هر دو [illegible] درجه بعد شود کمال تثلیث باشد و اگر حد تثلیث ایسر [illegible]
درجه شود یا حد تثلیث ایمن [illegible] از یکدیگر تمامی منصرف شده باشند و حد مقارنه ایشان [illegible] درجه و قوسش [illegible]
و حد انصراف ایشان همین مقدار و حد افتراق کواکب [illegible] درجه از هر طرفی اگر زیادت ازین باشد محی الشعاع
خوانند [illegible] تا آنگاه که ظاهر شود و بدانکه این اتصالات بر انواع مختلف اتفاق افتد به قوت و ضعف کواکب

وعبرا به و ما بعد از وی میان قوت و ضعف را علی التفصیل یاد نمائیم انشاء الله و نشستن کوکب در محل خویش بر سبک رو و بگذارد
بوند و در حالت اتصال سبک رو را دفع تدبیر خوانند و گران رو را قابل تدبیر و پذیرا نشستن نیست که دفع تدبیر است حال ...
... هنگامی که بزرگترین حظها است و از روی قیاس گفتند که خداوند خانه یا ... و شرف ...
و ... دو وجه را یکی دفع قوت را استشهاد نیز خوانند و مشغولی را شاهد و هر اتصالی از انواع مقدم گفتیم دفع تدبیر دفع
یعنی هرگاه که کوکبی بکوکبی متصل گردد بصورت دفع تدبیر دیگر ... و به معنی دفع تدبیر او نخواهد کردن لیکن دیگر ان دفع قوت
است و اما آن است که کوکبی در حظ خود باشد و متصل گردد بکوکبی دیگر قوت خود او را دهد و اگر هر دو در حظ باشند هر یک قوت حد
خود دیگر را دهند مثلا چون زهره در میزان باشد و مشتری در قوس تسدیس کند و این را دفع قوتین خوانند و دیگر دفع
طبیعت یعنی کوکبی از حظ کوکبی دیگر بدو متصل گردد طبیعت خود او را دهد و این را قبول نیز خوانند و اگر هر یک
در حظ دیگری باشند هر یک طبیعت خود بیکدیگر دهند چون زهره از جدی و زحل از ثور تثلیث کنند و این را دفع طبیعتین
خوانند یا آنکه کوکبی از حظ کوکبی دیگر بدو متصل شود و آن کوکب را نیز در آن مکان حظی باشد چون پیوستن زهره از حوت
بمشتری یا آنکه دو کوکب نهاری بروز بالای زمین و شب زیر زمین متصل گردند و دو کوکب لیلی بروز زیر زمین و شب بالای
زمین متصل گردند دفع طبیعت قوی‌تر است از دفع قوت زیرا که قوت جزو طبیعت است و این همه دلیل موافقت
و برآمدن حاجت و تمام شدن کارها است و دیگر انکار است یعنی کوکبی از وبال یا هبوط کوکبی دیگر بدو متصل شود یا آنکه
هر یک از وبال یا هبوط خود بیکدیگر بپیوندند و درین صورت انکار از هر دو جانب باشد و تنکر دیگر است یعنی کوکبی در حالت غیبت
یا احتراق یا از وبال یا در هبوط باشد و کوکبی دیگر بدو متصل شود و متصل ... و کند از عجز و ضعف خویش و شاید که این
ضعفها یکبار کوکبی را دست دهد چنانکه عطارد در ... درجه حوت در میان رجعت باشد و این دلیل تعویق و فساد کار
ها است و اگر هر یک در وتدی یا مایلی او باشد و اتصال نوعی از دفع ... طبیعت باشد عاقبت آن کار بصلاح انجامد و اگر
واقع در زایل بود و دوم نوع در وتد یا مایل او یا هر دو در زایل مطلق دلیل فساد کارها است خاصه که اتصال بروجه انکار بود
باشد و دیگر جمع نور است یعنی ستاره چند بکوکبی متصل گردند که از ایشان گران رو تر باشد آن گران رو نور ایشان را جمع کند مثل آنکه
آن کواکب بجمع بیکدیگر متصل اند دیگر ضعف و این بر دو نوع است یکی آنکه سه ستاره در برجی باشند سبک رو ... اول ... باشد و میانه
رو در میان و گران رو در آخر برج چون سبک رو نور به گران رو افکند میانه رو نور را منع کند تا اول با او اتصال کند دیگر

اگر کوکب [illegible] روی نهد [illegible] و سبک [illegible] و دیگر [illegible] نظر [illegible] و چون این سبک رو ناظر خواهد که گران رو نهد [illegible] سبک رو مقارن
منع اتصال کند [illegible] کند [illegible] [illegible] صفت منع نکوئیم یعنی سبک و گران روی را
برج خواهد که متصل شود گران [illegible] از برج [illegible] دو سبک رو [illegible] گران [illegible] رد نور گفته شود و این قبل
نوبت [illegible] دیگر [illegible] کوکب [illegible] گران [illegible] میانه برج [illegible] اول حال
برج میانه [illegible] خواهد که [illegible] رو متصل شود [illegible] رو سبک [illegible] راجع [illegible] گران رو متصل [illegible] و میان [illegible] پیش
شود اتصال کند نقصان کوکب میانه رو [illegible] گران روی [illegible] باطل شدن کارها [illegible] دیگر قطع نور است [illegible] دو نوع [illegible] قطع نور
اگر سبک [illegible] اول برج [illegible] میانه [illegible] گران [illegible] سبک رو [illegible] میانه رو [illegible] میانه [illegible]
گران رو [illegible] گران رو قطع نور سبک [illegible] از میانه رو [illegible] دیگر آنکه سبک رو [illegible] میانه [illegible] گران [illegible]
و میانه روی در اول برج دوم [illegible] سبک رو خواهد که گران رو [illegible] و میانه [illegible] راجع [illegible] گران رو [illegible] قطع نور
[illegible] گران رو [illegible] دیگر مکافات است یعنی کوکبی [illegible] که کوکبی متصل شود [illegible] اتصال تمام [illegible]
آن کوکب اگر راجع باشد مستقیم گردد و اگر مستقیم باشد راجع شود و اگر [illegible] متصل [illegible] از بطی [illegible] و اگر [illegible] بطی [illegible]
[illegible] گردد و این اتصال باطل شود و این دلیل بود در [illegible] کارها دیگر نقل نور است یعنی کوکبی متصل شود [illegible]
انصراف تمام شده باشد یکی از این دو کوکب [illegible] اول [illegible] کوکب نقل کند [illegible]
[illegible] با هم اتصال کنند اگر چه نظر نباشند دیگر [illegible] یعنی دو کوکب [illegible] یکدیگر راجع شوند و به هم متصل گردند و این دلیل
تراجع [illegible] که نظر بود [illegible] و اگر هر دو [illegible] یکدیگر مستقیم گردند [illegible] راجع بوده [illegible] اتصال کنند دلیل [illegible]
کارها [illegible] یکدیگر [illegible] دیگر [illegible] و مکافات یعنی کوکبی [illegible] یا هبوط یا [illegible] متصل گردد کوکبی
[illegible] قوی حال و میان این دو کوکب دوستی بود آن کوکب قوی حال کوکب ضعیف را مدد کند [illegible] کوکب [illegible]
ضعیف شود و آن کوکب ضعیف قوی گردد و با هم متصل شوند [illegible] کوکب [illegible] وقت مکافات [illegible] کند [illegible]
از وجهی انعام باشد و از وجهی مکافات و این دلیل [illegible] کواکب [illegible]
و آن چنان بود که کوکبی فوق الارض [illegible] متصل شود به کوکبی تحت الارض [illegible] کوکب فوق الارض [illegible]
کوکب دیگر یا آنکه کوکبی در [illegible] کوکبی [illegible] یا آنکه عرض یکی صاعد باشد در شمال [illegible] در جنوب و [illegible] یکی هابط یا آنکه [illegible]

[illegible]

دوازده و دو و هشتم یکدیگر باشند و این او ... مر قوی تر است دیگر تعادیت یعنی کوکبی منحرف شود و میان ... سعد با کسی یکی

سعد و دیگری نحس بخصوص با شعاع و دیگر حالی بیس است یعنی کوکبی منحرف شود و اگر کوکبی در اول برج و هیچ کوکبی دیگر متصل نشود و ما دام

که در آن برج باشد دیگر وحشی البیس است یعنی کوکبی در برجی در آید و بیرون رود و هیچ کوکب نه بیوند و این حالی است بیکدیگر این بیش

دشت و نفرت دیگر قبح ابیلیت یعنی دو ستاره هم متصل شود و خانهای ایشان برابر یکدیگر باشد و این ابتدا تعبیر دوا

و مناسبت و وقت و دلایل و جداول موضوعه لازم است بقول اهل فن پس دوستی و دشمنی کواکب و دو ثلث یکی از آن میان سعد و نحس

الشمس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
زحل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
المشتری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عطارد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

یا میان آن دو کوکب مزاج است و اقتضای آن چون شمس و زهره یا میان

دو کوکب بر خانهای ایشان یا شرفهای ایشان یا هم نظر عداوت داشته

باشند چون زحل و شمس و مریخ و مشتری یا حلق ... خانه یکی از آن یا

خانه ... مشتری ... و دماغ است و ... زهره قوس و حوت یا خانه یکی

دوازدهم خانه دیگری باشد و حال دوستی بر عکس این است ... نوع

عارضی آنست که کوکبی در عاشر دیگری باشد نادر ...

اگر دوست باشد مخلص گردد و اگر میانه حال باشد دوست گردد و اگر

دشمن باشد میانه حال گردد و اگر بر خلاف این خانها باشد عکس این باید تصور

باید کردن والسلام علی من اتبع الهدی

اما کار این فن از قوت و ضعف کواکب حصر فرموده اند صد هفتاد و هفت عدد است نود و کم عدد قوتها و هشتاد

و چهار عدد ضعفها و بعضی نه میان ذاتی هستند و بعضی عرضی و ذاتی آن بود که بتغییر طوالع اوقات متغیر نگردد چون ... و

شرف ... و سرعت سیر و مانند اینها و عرضی آنکه بحسب طوالع و ازمان مختلفه عکس باطل گردد چون اعتبار او تاد

و زایل و مایل و فرح و ترح و حد اقبال و ادبار و دیگر مذکوره ... و قس علیها و این قوت و ضعف کواکب را

بحسب تاثیر با قسم کرده اند عظیم الاثر و میانه اثر و حقیر اثر و بازهر یک از این اقسام را در سه مرتبه نهاده اند اعلی و اوسط

و ادنی پس به سه ... یعنی که حقیر الاثر ادنی مرتبه نام او را یک بهره بود و همچنین بر تراید یک یک بهره می رود

تا منتهی شود بانکه عظیم الاثر است اعلی مراتب ... او را نه بهره بود از قوت و ضعف پس بر این تقدیر عدد و بهرهای قوت

مدام بهره سه گانه منقسم از قوت و ضعف ...

و ضعف کواکب مسعود و نحس [illegible] و آنکه معلوم شود [illegible] و سیم آنکه [illegible] اولا تحویل طالع و سهم [illegible] و هنگام احکام در وسط
از دو طریق [illegible] احکام [illegible] با حکمت [illegible] بود [illegible] آنکه [illegible] مصنوعی که احکام منتقل و غالب کنند [illegible]
هر که موافق می افتد [illegible] یک دو روز [illegible] این طایفه [illegible] سازند و کذب [illegible] شوند و این ضعف
[illegible] السبب جهل [illegible] و ندانسته که تقصیر از کاملات حضرت عزت [illegible] هدایت مستقیم [illegible]
فرماید [illegible] ایشان [illegible] شک کنند و [illegible] عمل [illegible] تا اهل [illegible] صدق از
کذب متمایز گردد [illegible] اصناف قوتهای قسم اول [illegible] اعلی مرتبه [illegible] و از شرف [illegible]
یعنی بودن کوکب در قوی ترین خانه [illegible] طالع [illegible] و عاشر و حادی عشر و تاسع و سابع و خامس و رابع [illegible]
چنانچه از کواکب [illegible] آنکه [illegible] حال [illegible] خود باشد [illegible] رجعت و احتراق و بعضی
[illegible] ضعف و وبال و هبوط [illegible] این ضعف می [illegible] هیچ عرض [illegible] اما [illegible]
و [illegible] سقوط اند [illegible] بعضی [illegible] مقدار [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] قوی [illegible] آفتاب [illegible] دوم خوانند و بعضی [illegible]
باشد [illegible] سعد [illegible] درجه [illegible] کوکبی سعد باشد [illegible]
[illegible] هر یکی از این اصناف [illegible] مرتبه [illegible] شرف [illegible] استقامت سیر
اعلا یعنی فلک آن کوکب بالای فلک آفتاب بود [illegible] و این چهار نوع بود اول آنکه کوکب علوی [illegible] و شرف خود
باشد و [illegible] متصل [illegible] اتصال [illegible] کوکب [illegible] قوی آنکه [illegible]
در [illegible] باشند از طالع با مقابله یکدیگر و اوسط آنکه [illegible] و اضعف آنکه [illegible]
با اتصال [illegible] که کوکبی [illegible] هر یک در حیز خود باشند و [illegible] متصل و آن کوکب [illegible] قوت
و سعادت [illegible] و اگر [illegible] متصل شود [illegible] آفتاب [illegible]
او [illegible] متصل شود [illegible] بشرط [illegible] آفتاب باشند یا آنکه دو کوکب
اتصال کنند و هر یک در خانه و شرف خود باشند آنگاه گویند که کوکب ضعیف [illegible] و بهترین آن بود که هر یکی در
وتدی باشند و نظر تربیع [illegible] با مقابله دوم آنکه کوکبی در یکی از دو خانه خود [illegible] دوری [illegible] هر چند [illegible]

ار [illegible]

از عادات به بستان مشتری در عوض آفتاب در سه یا حمل یابد سیوم کمال تشریف و تربیت [illegible] بود و این بعد کوکب علوی

باشد از آفتاب کمتر [illegible] درجه و سفلی را [illegible] سیوم چهارم اگر صاحب طالع در عاشر باشد [illegible] عاشر در طالع سهم

[illegible] و سعادت دلیل خیر و سعادت عظیم است [illegible] و این نظر کوکبی است [illegible] از آن برج قطعی [illegible] حفظ [illegible]

بانصال نظری کلی و انصال نظر [illegible] است و اگر [illegible] بهتر و انصال کلی که از [illegible] خوانند [illegible]

و مناظر [illegible] که بعد ایشان از اول بروج متشابه [illegible] بود و کوکب ناظر را مراعی خوانند باشد و در [illegible]

[illegible] که صاحب [illegible] اگر [illegible] و [illegible] از [illegible] قوت او مضاعف کرد و پس هر کوکب را که

[illegible] قوت [illegible] او [illegible] دیگر [illegible] قوت ازان روی که [illegible] مراعی [illegible] اگر [illegible]

قوت مشتری [illegible] و [illegible] زهره و دیگران را شریک سازند مثلا [illegible] که [illegible] درجه قوت [illegible] مستولی [illegible] مشتری

[illegible] در [illegible] درجه قوت و زهره [illegible] مذکور و بدین وضع مشتری مستولی باشد و زهره شریک او [illegible] قوت

مشتری [illegible] و قوت زهره [illegible] و اما اگر هر دو [illegible] لیکن نظر [illegible] قوت مشتری [illegible] و [illegible]

زهره [illegible] بودی [illegible] و [illegible] صاحب [illegible] ایشان مضاعف گشت و اگر زهره [illegible] و مشتری [illegible]

دیگر [illegible] مستولی زهره باشد و مشتری شریک او برای آنکه قوت زهره [illegible] و [illegible] مشتری [illegible] باقی بدین قیاس باید

کرد و اگر [illegible] کوکب در قوت برابر باشند [illegible] اتصال قوی [illegible] مطلوب [illegible] او بود و دیگران شریک او و [illegible]

یعنی بودن کوکب نهاری چون زحل و مشتری و شمس و عطارد وقتی که دلیل [illegible] روز بالای زمین و شب زیر زمین [illegible]

برج مذکر و بودن کواکب لیلی چون مریخ و زهره و قمر و عطارد وقتی که دلیل [illegible] شب زیر زمین و [illegible] بالای

زمین در برج مونث [illegible] عطارد [illegible] برج [illegible] کواکب و [illegible] مذکر [illegible]

مونث [illegible] است یعنی [illegible] شرف [illegible] درجه [illegible] درجه حمل [illegible]

هر یکی ازین اصناف درین مرتبه [illegible] از قوت [illegible] عظیم اثر [illegible] مراتب [illegible] علوی را و تربیت سفلی

را [illegible] یعنی [illegible] درجه طالع [illegible] درجه عاشر [illegible] درجه [illegible] و [illegible]

کواکب نهاری [illegible] روزی و لیلی [illegible] شبی [illegible] قوت [illegible] طبیعت [illegible] یعنی بودن کوکب [illegible]

[illegible] و همچنین یعنی بودن کوکب [illegible] بالای زمین [illegible]

جمیع جهات فلک را شامل است اما ابعادی که مواقع تاثیر کلی است الی العاد تواند بود از صناعت احکام از [illegible]
[illegible] و مطالع برج او را خوانند فرد از قرینه یعنی آنکه [illegible] در قران گویند قران [illegible] صاحب سعود و حظ
مکان سهام السعادة — قوت — حضور کوکب یعنی کوکب [illegible] — جمع نور [illegible] یعنی میان دو کوکب که اتصال
بود [illegible] نقل نور — استقامت رجوع و مقدم — در حد [illegible]
اضافات [illegible] چند جهت [illegible] از قوت — اضافات قوتهای قسم دوم چهل و چهار است [illegible]
[illegible] استقامت — سرعت سیر یعنی سیرش زیاده از [illegible] سیر وسط [illegible] حظ [illegible] مثلثه اول — صعود
در فلک اوج — صعود در فلک تدویر یعنی از [illegible] سوم [illegible] در فلک [illegible] و شمال [illegible] بودن کوکب
بالای زمین — بودن کوکب مذکر در ربع مذکر و مؤنث در ربع مؤنث — [illegible] هر یکی از این اضافات [illegible]
مستقیم [illegible] — استعلا یعنی بودن کوکب [illegible] — ربع مقبل یعنی دو قوت
میان عاشر و طالع و نظیر او — عرض شمالی — زیادت [illegible] زیادت قدر و این مراد [illegible] کوکب از نقاط دوم
و سیوم [illegible] زیادت نور ماه یعنی بود که از تربیع اول [illegible] و تربیع دوم [illegible] — زیادت سیر یعنی سیر
[illegible] — زیادت عدد یعنی [illegible] — زیادت حساب یعنی تقدیم [illegible]
[illegible] در حد سعادت — در حد [illegible] در حد مطالع [illegible] — مثلثه [illegible] سعد — ربع مذکر [illegible] یعنی آن ربع
که میان عاشر و طالع است و نظیر او و ربع مؤنث مؤنث یعنی آن ربع که میان طالع و [illegible] است و نظیر او [illegible]
مثلثه [illegible] دوازده و [illegible] هر یکی از این اضافات [illegible]
[illegible] فرح — یعنی قوت شمس در عاشر است و قوت ماه در رابع و قوت زحل در [illegible] و قوت مشتری
در [illegible] و قوت مریخ در ثالث و قوت زهره در سادس و قوت عطارد در [illegible] مذکر مذکر را و مؤنث مؤنث را
یعنی هر جا که عدد آن فرد است مذکر است و اگر زوج باشد مؤنث — مثلث سعد — مثلثه [illegible] سعد — نصرت یعنی [illegible]
صاحب بیت [illegible] خداوند خانه ناظر آن کوکب [illegible] که در خانه او است و دلیل عاقبت او [illegible] — استعانت یعنی مشتری
زهره را اعانت کند و از قمر استعانت خواهد و زهره ماه و زحل [illegible] اعانت کند و از مشتری اعانت خواهد و مریخ [illegible]
را اعانت کند و از زحل استعانت خواهد و عطارد [illegible] اعانت کند و [illegible] اعانت خواهد و این [illegible] یعنی [illegible]

[illegible] منزلت یعنی آن کوکب با کوکبی که [illegible] مثلثات [illegible] بودن کوکب در [illegible]

در [illegible] الشعاع و کواکب [illegible] این قوت خاص آفتاب است [illegible] تیامن کوکب از آفتاب یعنی از نصف [illegible]

[illegible] ارتفاع [illegible] و بهره در یکی از این اصناف [illegible] از قوت [illegible] اصناف قوتهای قسم سیوم [illegible]

[illegible] از اعلی مراتب [illegible] سعد [illegible] یکی از این اصناف در این مرتبه [illegible]

از قوت و ضعف حقیر اثر او وسط مراتب [illegible] سعد [illegible] سعد [illegible]

[illegible] نصف صاعد [illegible] طالع در برج موافق مزاج [illegible] برج موافق طبیعی و بهره در یکی این اصناف در این مرتبه [illegible]

از قوت [illegible] حقیر اثر او [illegible] مراتب [illegible] این خاص است با آفتاب و ماه و در دیگر کواکب چنان باید که [illegible]

باشند [illegible] برج شمالی [illegible] برج [illegible] برج مستقیم الطلوع [illegible] خاص و بهره در یکی این اصناف

در این مرتبه [illegible] از قوت [illegible] قسم اول [illegible] عظیم اثر از اعلی مراتب [illegible] وبال [illegible]

احتراق [illegible] کسوف آفتاب را [illegible] خسوف ماه را [illegible] کواکب [illegible] بهره در یکی این اصناف در این مرتبه [illegible]

از ضعف و نحس عظیم اثر او وسط مراتب [illegible] برج هبوط [illegible] رجعت [illegible] تحت الشعاع [illegible]

یعنی [illegible] فلک شمس [illegible] مقدم [illegible] بهره در یکی این اصناف در این مرتبه [illegible] از ضعف [illegible]

عظیم اثر ادنی مراتب [illegible] علوی [illegible] سفلی [illegible] منطقه [illegible] فلک یعنی [illegible]

[illegible] نقطه [illegible] اوج [illegible] نقطه [illegible] تدویر [illegible] یعنی بودن کوکب [illegible] شعاع [illegible]

[illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] ماه [illegible]

[illegible] مشتری [illegible] عطارد [illegible] آفتاب [illegible] زهره [illegible]

مریخ و قمر [illegible] بهره در یکی از این اصناف در این مرتبه [illegible] از ضعف [illegible] اصناف [illegible]

قسم دوم [illegible] اعلی مراتب [illegible] رجعت [illegible] هبوط در فلک اوج [illegible] هبوط

در فلک [illegible] هبوط [illegible] بودن کوکب [illegible] برج مذکر مونث [illegible] برج مونث مذکر [illegible] مثلثه [illegible]

[illegible] در مکان یعنی [illegible] برج [illegible] قوت [illegible] آفتاب [illegible] بهره در یکی از این [illegible]

[illegible] تا [illegible] و نظر او — عرض جنوب [illegible] نقصان [illegible]
[illegible] نور ماه [illegible] بود که [illegible]
[illegible] و [illegible] صاحب [illegible] از وسط ناقص
[illegible] ذکر رفت [illegible] یعنی بودن کوکب [illegible]
[illegible] و هر یکی ازین اصناف درین مرتبه [illegible] از ضعف [illegible]
[illegible] ضعف [illegible] که ذکر [illegible]
و ضعف [illegible] یعنی بودن کوکب نهاری [illegible]
[illegible] از فلک [illegible] یکی ازین اصناف درین مرتبه [illegible] اصناف [illegible]
[illegible]
و هر یکی ازین اصناف درین مرتبه [illegible] از ضعف [illegible]
[illegible] یعنی بودن [illegible] بودن کوکب [illegible]
[illegible] و هر یکی ازین اصناف درین مرتبه [illegible] از ضعف [illegible]
[illegible] و هر یکی ازین اصناف درین مرتبه [illegible] از ضعف [illegible]
[illegible] قوت و ضعف [illegible]
[illegible] قوت و ضعف کواکب را [illegible]
[illegible] از قوت و ضعف [illegible] تا از این میان [illegible]
[illegible] قوت و ضعف [illegible] کنند [illegible]
[illegible] کواکب علوی را [illegible]
[illegible]
[illegible] مشرقی و [illegible]
مشرقی ضعیف [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] رجعت [illegible] مقابل تا [illegible]

علم الاوج [illegible]
[illegible]
در [illegible]
[illegible]
[illegible]
برج ثابت سعد
[illegible]
[illegible]
استقامت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
طالع [illegible]
[illegible]
نقرن علویست
تغرب سفلی
سب آفتاب
در دو طالع
در دو عاشر
منطقة البروج
در دو اوج
در دو ذروه تدویر مستقل
دفع قوت
دفع طبیعت
قبول در مکان
ذو البینین
مرور قران
محاذیه سعود
حد سعد
مکان سهم السعادة
مسیح نور
ظهور کواکب رؤیت الشعاع
بدو السنوره
منفصل نور
در برج ثابت سعد
استقبال رجوع مقدم
تربیع [illegible]
[illegible] استقامات

[illegible]
[illegible]
مسعود [illegible]
برج مذکر [illegible]
برج [illegible]
استقامت
زیاده [illegible]
زیاده [illegible]
زیاده [illegible] نور
زیاده [illegible]
در [illegible]
منفصل از [illegible] سعد
برج مذکر [illegible]
وجه خود
نیره خود
منفصل از نیره خود
[illegible]
در [illegible] سعادت
[illegible] سعد
اتصال [illegible] سعد
بیت [illegible]
بیت قوت
بیت مذکر [illegible]
بیت [illegible]
بیت سعد

[illegible] سعد
[illegible]
استقامت
[illegible]
[illegible] نیره خود
وجه سعد
[illegible] سعد
در حد مذکر [illegible]
[illegible]
برج [illegible]
برج [illegible]
برج قوت
برج [illegible] الطلوع
[illegible]
در حد هبوط
احتراق
کسوف شمس
خسوف قمر
[illegible]
برج هبوط

[illegible]
[illegible] فلک
[illegible] رجعت
[illegible] سفلی را
[illegible] علوی را
استقبال فلک
[illegible]
[illegible] اوج
[illegible]
طلوع [illegible]
طلوع [illegible]
اعراض
[illegible]
هبوط در [illegible]
هبوط در [illegible]
هبوط در [illegible]
برج [illegible]
برج [illegible]

[illegible]
نصف [illegible]
برج [illegible]
برج [illegible]
برج [illegible]

[illegible] کواکب علوی را از وقت طلوع ایشان از تحت الشعاع مشرقی و شبانی خوانند و ما دام که در این حال
باشند تا آنگاه که بعد ایشان از آفتاب سی درجه بود و بعد از آن مشرقی ضعیف خوانند تا آنگاه که به رجوع رسند و در این وقت دلیل کنند بر تذکیر و یبوست و از
و از وقت رجوع تا مقابله آفتاب که میان جهت ایشان باشد شرقی راجع خوانند و درین وقت دلیل کنند
بر تذکیر و حرارت و از زمان مقابله تا هنگام استقامت غربی راجع خوانند و مسا[ئی] دلیل کنند بر تانیث
و رطوبت و [illegible] تا آنگاه که بعد ایشان از آفتاب سی درجه شود غربی ضعیف باشند و بعد از آن غربی
باشند تا آنگاه که مخفی شوند در شعاع آفتاب و از زمان استقامت تا اختفا دلیل کنند بر تانیث و برودت و چون
در زیر شعاع باشند تحت الشعاع باشند تا آن وقت که بعد ایشان از آفتاب پانزده درجه [illegible] و دو ایشان را
غیبی خوانند همانکه در پیش ذکر رفت و لا یزال درین حال باشند تا آن وقت [illegible] بمقدار معروف شود آنگاه حکم
شرقی باشند تا بعد ایشان از آفتاب [illegible] باشند تا هنگام ظهور شرقی خوانند و معاودت ما[illegible] اول
بود و [illegible] از وقت بیرون آمدن ایشان از تحت الشعاع آفتاب در ناحیت مغرب دلیل کنند بر تانیث رطوبت
و ایشان را غربی و مسائی خوانند و ایشان درین حال باشند تا وقتی که راجع شوند سوی آفتاب و از وقت رجعت تا مقابل شدن
بشمس دلیل کنند بر حرارت و از هنگامه منصرف شوند از دی رجعت و ظاهر شوند در ناحیت مشرق صباحی و شرقی
خوانند و دلیل کنند بر تذکیر و یبوست و بعد از آن چون بعابت بعد رسند و مستقیم شوند سریع السیر گردند و در شعاع
آفتاب مخفی بر طلعت ایشان هر وقت غایب باشند و لا یزال بدین منوال تا آنگاه با آفتاب ملحق شوند و سابقاً گفته که
حد صحیح شانزده دقیقه است پیش از آفتاب و پس از آفتاب و بعد از آن محترق باشند حد احتراق شش درجه باشد
و پیش از آفتاب و بعد از آفتاب و چون از این مقدار زیادت گردد محترق نخوانند بلکه تحت الشعاع باشند و حد تحت الشعاع
پانزده درجه گرفته اند و چون از این مقدار زیادت گردد کوکب از تحت الشعاع آفتاب بیرون آید و بهیچ کوکب منفصل شود
گویند کوکب در ضوء نفس خویش است اما تا چون از تحت شعاع بیرون آید تری کند تا تربیع اول و آنگاه گرمی کند
تا مقابله بعد از آن خشکی کند تا تربیع دوم پس سردی کند تا آنگاه که باز مختفی شود در شعاع آفتاب و این قاعده با آنکه از آنچه خوانند
[illegible] تفصیل دلائل حرارت شعاع شمس و مریخ و مشتری اند و عطارد و ماه که متصل شوند با این
کواکب یا در بروج حاره باشند و این جمله را کوکب حاره نام کردیم و بواسطه آنکس با این کواکب و بروج حاره بسوابد و تربیعات

حسینی

برج خاصه در وقت حلول آفتاب سرطان و کثرت مکث عطارد در برج مائیه و بودن کواکب حاره ... رو بدها اشر از طالع
سال و فصل که ما این طالع را طوالع ثلاثه نام کردیم خاصه که متصل باشند بیکدیگر و خانه کواکب ... باشند
و کمال جهت طوالع ثلاثه با مریخ یا بکواکب حاره متعلق ... بیوت ... و حلول کواکب حاره در بروج حاره خاصه مثلثه
ناریه و انصراف مریخ از مقابله زحل و مریخ در برج آتشی بودن قمر در مرکز ... و حلول عطارد با کواکب حاره در بروج و حدود
و منازل حاره و اتصال ایشان از این مواضع و سرعت سیر بیشتر کواکب و صعود در فلک و تشریق در برج مذکوره
این دلائل وقتی درست باشد که بر طبع و مزاج حوالیش باشند و مکان و زمان نیز مقتضی حرارت باشند و مکان چنانچه
مواضع گرمسیر ... مانند فصل بهار و صیف و بعضی از خریف و اگر در زمستان اتفاق افتد یا در موضع سردسیر
از گرما کم کند و حکم به اعتدال باید کرد و چون زمان و مکان حاضر فایق باشند و مانع معدوم دلیل شدت گرما
باشد خاصه که دلیل از یکی و دو زیاده گردد خاصه که جرم ایشان در مواضع بارده باشد و دلائل حرارت و برودت
مانع یکدیگر اند ... اتصال اشیو کواکب بارده بجهت یعنی زحل و زهره و قمر و عطارد اگر بدیشان متصل
شود یا در بروج بارده باشد یعنی مثلثه خاکی و آبی و مکیف که اتصال از این بروج باشد با جد ... و منازل بارده و کمال
... با این کواکب با طوالع ثلاثه بکواکب بارده از مواضع بارده و تشریق زهره در وقت تحویل آفتاب بجدی
و کمال جهت ... طوالع ثلثه بزحل یا بکواکب بارده خاصه از مواضع بارده و حلول کواکب بارده در مواضع بارده
خانه مثلثه ... بودن کواکب بارده در مواضع بارده در وقت تحویل و بودن قمر در مرکز چهارم و بطوء سیر و هبوط
فلک و تغریب و رجوع ... و ... و چون عطارد ... حالها باشد که در وقت فصل او از ... کواکب که در این
... ظاهرتر و قوی‌تر باشد و این حکم آنگاه راست آید که این جمله بر طبیعت خاص خود باشند و الا اگر اشیو کواکب
حاره با ... ایشان ... باشد یا در این مواضع بعد از برودت کم کنند ... قوت و مزاج ... و وقوع این اشیا
در وقتش بیش باشد چون فصل خزان و زمستان و دلائل ... خاصه که مکان نیز قابل باشد دلیل شدت سرما باشد
و سخت ... مانع موجود شود و اگر در حقیقت فصل بهار و تابستان بود از حرارت ... کنند و ... با اعتدال
باز آرند و مکیف ... دلیل ... و معلوم که دلائل گرمی مانع دلائل سردی باشد و بعکس
... از کواکب اشیو زهره و قمر و مشتری اند و عطارد هرگاه که ... بود یا در بروج مائیه و ... با در حدود

و منازل رطبه یا رطوبت بر مزاج او غالب شده باشد حسب عوارضی که اسباب رطوبت اند چون هبوط بر سیر و هبوط
در فلک و شمالی و مدبع و بطیء السیر و این حالات مزاج طبیعی کوکب را به رطوبت مایل کرده است از مواضع سیر و طی
مذکوره خاصه مثلثه مائیه و حدود زهره و مشتری و منازل رطب و بودن قمر در مرکز اول و جدی عطارد در مثلث
آبی خاصه سرد و بطیء و رجوع بی و بودن کواکب مذکوره . و در مواضع مذکوره خاصه که تا نزدیک یکدیگر باشند اتصال
زهره و مریخ خاصه که عطارد با ایشان باشد و بودن طوالع ثلاثه ازین برجها یا صواحب طوالع کواکب مذکوره باشند
یا صاحب طالعها مذکوره متصل باشند بکواکب مذکوره یا یکی از مواضع مذکوره و احوال سیر و طرح چون جسد
شبی و رجعت و هرگاه که کواکب برین حالها باشند و اوان رطوبت باشد چون زمستان و بهار و ... اربعت و تکثیر
عقوبت کثیر ... که در جا ... و مکان نیز قابل باشد مانند سواحل و مواضعی که بر سواد او رطوبت مستولی
باشد و مانعی قوی نباشد هر آینه حکم شاید کرد و قوی تر آنکه دلائل این متفق و واقع شود
کواکبی که بر طبع ایشان خشکی غالب بود چون زحل و آفتاب و عطارد که متصل باشد با ایشان یا در مواضع یابس باشد چون
مثلث ناری و ترابیه و حدود و منازل یابسه و اتصال این کواکب ازین مواضع خاصه صواحب طوالع ثلاثه باشند
یا ناظر صاحبان این طالعها یا طوالع مذکوره یکی ازین برجها باشند و کواکبی که دلیل رطوبت اند درین مواضع نباشند
و کواکبی که دال اند بر یبوست در مواضعی باشند که دلالت کنند بر یبوست و کثرت مکث عطارد در برجهای
و صعود در فلک و هبوط در شمالی و صعود و در جنوب و سرعت سیر و جلب ... مذکور چون کواکب یبوست
بدین حال باشند در موسم خشکی مانند تابستان و خزان و مواضعی که قابلیت خشکی دارند چون بیابانها و بلاد خشک گرمسیر
مانعی نباشد هر آینه دلیل خشکی باشد شاید حکم بر خشکی کردن و این جمله دلیل اند بر انواع بعد از ان بطریق ترکیب
از تغیرات هوا بیان کنیم چون صاحب یکی از طوالع ثلاثه از کواکب باران باشد و در برجهای باران خیز مثلث آبی
و ... و دلو ... یکی منحوس و دیگری محترق و متصل بکوکبی که هم از کواکب باران بود دلیل کند بر بسیاری باران
خاصه در اوایل اقتران کوکب ... باشد باران عام بود چنانکه اکثر مواضع را شامل بود و اگر زهره بود باران
سخت نافع بود و ... و تاریکی هوا و اگر عطارد بود باران اندک بود و غیم و باد و ظلمت هوا باشد ...
عطارد را از برجی ببرجی در تغیر هوا اثری تمامست بحسب زمان حاضر هرگاه که در سیر خویش بطیء گردد مدتی با ...

و تاریکی

و تاریکی بود در هوا خاصه در وقتش و او در بروج بادی و اگر ماه از کلی نور دور در برج منقلب شود و هوای
سرد و دلیل باد و باران باشند و اگر از مشتری یا عطارد منصرف شود و بدیگری متصل گردد دلیل کند بر تیرگی
و اشفتگی هوا باشد و اگر تنها بزحل پیوندد دلیل سرما و نم و برف باشد و اما بر تناسب باشد و تغیر
هوا در ان هر اگر بحران هوا باشد ماننده و قات اندر چهار بها و تغیر در هوا بسبب زمان حاضر بود و اوایل
از جزو اجتماع باشد بعد از ان بعد سه درجه از ان که مبدا ظهور ماه از زیر شعاع افتاب ... درجه
... جزو اجتماع در هر نا بینه در وقت
ترتیب اوراق ... ابعاد را در یک بیت گفته اند ... از حد افزون فرید
و اگر بحران بود بر جزو اصلی ... هر گاه که جزو ناسمین بود و فتح الباب اتفاق افتد دلیل باران
باشد خاصه که قمر در موضع ناسمین در بروج مذکوره باشد انتقال ماه از زهره و از خانه عطارد ابر و باران انگیزد
و بکیوان که عطارد بزهره متصل بود تغیب زهره در حالت استقامت در اول زمستان دلیل بسیاری باران کند
باشد و اگر راجع یا محترق بود دلیل کمی بارندگی و اگر در فصل زمستان بود و مشرق بود و راجع دلیل علت
بارندگی تا انگاه که مستقیم شود و با فتاب نزدیک اید در اخر زمستان تحت بود حلول یکی از نیرین در وبال
از طوالع ثلاثه خاصه عاشر و در وی محظوظ بود دلیل تغیر و فساد هوا باشد و تاریکی و اگر سعدی بر صحت
باشد دلیل اعتدال و خوبی هوا باشد و صلاح زرع و اشجار بود تا حرکت در وبال خاصه در برج بادی و متصل
عطارد و سعود از وی ساقط دلیل بود بر کثرت رعد و برق و بارانهای مفرط سریع الانقطاع و فساد هوا
و بسیاری میغ و اگر بر صحت در وتد چهارم بود در برج خاکی دلیل کند بر زلزله و احتراق اراضی و خسف
و فساد معادن و اگر برج اتشی باشد دلیل سوختن زرع و اشجار و وقوع اتش ... و افتادن بروق و صواعق و ظهور
اتشها از زمین و اگر برج ابی بود دلیل نقصان چشمها و اب کاریزها و رودها و هلاک حیوانات ابی و غرق بسیار
و اگر سعود ناظر باشند بعد از کف دفع مضرت کنند حلول عطارد در وتدی از بروج هوائی خاصه عاشر و منحوس
بودن دلیل کثرت بادها و عواصف باشد و بدگشتن هوا بودن زحل در برج بادی فوق الارض خاصه در دهم و سعود
از وی ساقط و عطارد بوی متصل دلیل کدورت و فساد هوا و بادهای سخت باشد و بارندگی ... و اگر برج

ابن باشد علی الخصوص اگر کند برف در سرما دی سبزه از و برف و اگر تحت الارض باشد خاصه در چهارم جهت دلالت
دلیل زلزله و خسف و خرابی بناها و چاهها و ظهور آبها از سیاه و فساد گیاه و حیوانات آبی و کشتیها و درختها باشد
و اگر برج خاکی باشد چون افتد کنند که گفته شد یا نقصان آبها از جاها و رودخانه‌ها و اگر برج آتشی بود فساد
جمیع حیوانات زمینی باشد و نظر سعود با زدارد و ضرری که متوقع بود و سعدین در بروج هوایی دلیل صحت باران
و اعتدال هوا ... بود و چنین بادهای نافع در برج آتشی دلیل بی حصول ...
و زدن در هوای خالص و وقت نفوذ در بروج آبی دلیل سلامتی کشتیها و مردم در یا ماردد و سیاره بر ابراج ...
بود و حرارت صاحب طالع برج از بروج آتشی زیادت کند و گرما و کم کند از سرما از حرارت او و زحل از برج
آبی بیفزاید در سرما و کم کند از گرما و این عمل در سایر بروج ظاهر بود اما در رجعت گفته شد ظاهر تر بود و حرارت
دلیل باران و زحل تاریکی و سرما و رعد بود و حرارت او مشتری باد و نم بود و برج برف و بخار و باقیات حکم بپذیرد
بسیاری باران بود و عطارد باران ساکن و بیشتر باران قوی و ناکار و اگر دلیل باران در سرطان باشد باران اندک و دلیل
کدورت هوا و اگر در اسد باشد بخار غالب بود و اگر در عقرب باشد دلیل باران سخت باشد و ظلمت هوا و اگر
در دلو بود باد و غبار انگیزد و پیش از باران و در حوت سرما پیش از باران و حرارت دلیل باد شمال بادها خراب
کننده وزد و سرد و اگر با مریخ بود بادها سخت بود و گرم و با سرطان و اگر با مشتری بود بادها معتدل وزد
و باران نافع آید و اگر با زهره باشد بادهای خوش وزد و نم و معتدل مایل بگیل و نمناکی و قمر با حکم ...
و اگر با عطارد بود باد بود باد ... و اگر مریخ تیز باران باشد رعد و برق و تندی بادها باشد و جهت باد
جهت عرض کوکب بود و بودن زحل بوقت تحویل در مثلثه آتشی از گرما کم کند و مریخ بیفزاید و در مثلثه خاکی زحل
در سرما بیفزاید و مریخ کم کند و در هوایی زحل هوا را تیره سازد و مریخ خشک کند و در آبی زحل هوا را سرد کند و مریخ
گرم کند حلول زحل در بروج بادی و آبی سرما و جلید و بخار و ابرهای غلیظ مظلم حادث کند و از حلول مشتری بادها
مفید معتدل پدید آید و از مریخ باد گرم و سموم مفید پدید آید و از حلول زهره بادهای معتدل و سریع الانقلاب پدید
و از عطارد بادهای سخت وزد و ابر و باران شود و انتقال زحل از بروج خاکی دلیل سرما و برف و جلید تا ...
... صاحب طالع جزو مقدم بجز او بر سایر با حرارت اثر ... منتقل با مجمع دلیل باران ... سخت ...

باران قابل بیشتر هرگاه که در وقت تحویل قمر [illegible] و مساعد در اوج میل در مرکز دوم و چهارم و میان
طالع و عاشر باشد در برجی که نظیر آن باشد دلیل بسیاری آبها بود در آن سال یا زحل با آنکه [illegible] دلیل [illegible] باران
باشد هرگاه که مریخ صاحب طالع باشد و او در دوم یا میان طالع و عاشر در برج آبی و منحوس گردد زحل [illegible] صفت [illegible]
و نابود در [illegible] اوج و اگر یکی از سعدین یا قمر بدین صفت باشند همین [illegible] اما که ضرر باشد انتقال [illegible]
و عطارد از [illegible] خاصه از برج آبی دلیل [illegible] باران و [illegible] منقول است که اگر [illegible] در برج آبی [illegible]
با زحل باشند بود و قمر با عطارد در [illegible] زحل [illegible] مقابله ماه با آفتاب یا زهره یا زحل دلیل باران است
خاصه بوقت تحویل [illegible] تحویل آفتاب [illegible] باید [illegible] درجه [illegible] و ماه متصل باشد یکی از [illegible]
کثرت باران باشد در آن سال و اگر [illegible] باران باشند و از آفتاب مشرقی باران در اول سال بیشتر
باشد و اگر [illegible] باشند [illegible] در آخر سال بیشتر باشد و اگر یکی مغربی باشد و دیگری مشرقی و هر دو در برجهای آبی
هم در اول سال و هم در آخر سال باران باشد اما اگر ضعیف خاصه که قمر متصل باشد بهر دو یا یکی از هر دو دلایل بود
بروج بادی است و مشتری و عطارد انتقال این دو کوکب خواه بذات خود خواه [illegible] از برجهای بادی یا بهم
یکی در حد دیگری [illegible] باشند [illegible] و اگر مریخ با ایشان باشد برق و صاعقه و بادهای تند باشد خاصه [illegible]
و [illegible] اگر زحل باشد بادهای [illegible] و سرد و [illegible] هاله دایره باشد که برگرد آفتاب
و ماه پدید آید گاه باشد که برگرد ستارگان بزرگ [illegible] پدید آید و آنرا بعضی خرمن [illegible] خوانند و آن در اکثر اوقات
دلیل باران است اگر خرمن آفتاب [illegible] باشد [illegible] کثرت [illegible] و شعاع آفتاب [illegible] باشد دلیل
بادهای [illegible] بود و در خرمن ماه [illegible] و [illegible] گردد [illegible] باطل شود و ماه از [illegible] دلالت
عقب آن بادی [illegible] و اگر تمامی منحل گردد دلیل [illegible] بود [illegible] اما قوس قزح که [illegible] گویند
و [illegible] نام [illegible] کمان [illegible] و آن عکس شعاع نیری باشد که بر هوای [illegible] افتد [illegible]
بر عکس جانب [illegible] بود و اگر پیش از باران پدید آید [illegible] و اگر پس از آن ظاهر گردد دلیل [illegible] هوا بود و بیشتر
از [illegible] بود [illegible] دلیل [illegible] است و اگر سرخ بود [illegible] حرکت
می کند و آن بسبب [illegible] هوا باشد دلیل باران است و اگر سیاه نماید یا [illegible] باران آید و اگر کواکب [illegible]

ثوابت بزرگ ذوات نامند که هستند با وهیه و بوقت فرو رفتن آفتاب و بر آمدن او اگر در سوا ابرهای سرخ
به دید آید علامه هم باد و جهد اما ثواقب که جرم آن ستارگان باشند که شب فلک بدید آیند اکثر آنند که روز با علل
و ناپدید شوند ایشان را ذوات الاذناب خوانند و بعضی را که بعضی آن بهیکل شکل پدید آید مانند خوشه یا سری یا ریشی یا چون فرجی
یا چون قندیلی او کیسه یا حبی یا گیسوی یا ذوذنب و دیگر انواع و نام هر یک مناسب آن شکل باشد انقضا از سوی مغرب
کنند و سوی مشرق آنکه شعاع او بجانب [illegible] بود او را ذوذوابه خوانند یعنی گیسودار و لیکن اگر شعاع و سوی مشرق
بود او را ذوذنب خوانند یعنی ذنب دار و این هر دو دلیل شر و فتنه و جوالی و قحط و امل و فقدان [illegible] اشراف
و تاراج و بیماریها و وبا و طاعون و خشکی هوا و زلزله و ضعف نباتات و احتراق مواضع اگر [illegible] شد اندر آنها باشند
و آفت و بلا است از برجی بود که آن جرم در وی بدید آید و در آن ملکی که بر سمت راس ایشان باشند و هرکس که
ایشان را دیده است از اکابر اهل صناعت قطع حکم کرده اند که اینها دلیل شر اند اگر [illegible] و [illegible] است [illegible]
حربه ذوذنب ظاهر شد سمت الراس مملکت روم آن بود که امیر تیمور گورکان لشکر بدان جانب برد و ایلدرم
بایزید را که پادشاه آن دیار بود بگرفت و در بند آورد و مسکن و ماوا اسیر و نهب و غارت و خرابی بسیار در آن
مملکت واقع آورد و قریب ده سال بعد از آن کیان در آن مملکت جنگ و قتل بود میان فرزندان ایلدرم تا
عاقبت بر یکی قرار گرفت و چون سبب این علامات ماده دخانی است و ماده دخان سبب یبوست هوا و حرکت
هوا سبب خشکی مزاجها و خشکی مزاجها سبب غلبه خشم بر طبعها و استیلا امراض در بدنها و قلت آبها و غلبه خشم سبب
فتنه و آشوب و استیلا امراض سبب هلاک و فنا خلایق و نقصان آبها سبب آفت نباتات و قحط و [illegible] اکر
بعید آید و زود ناپدید گردد در آن تا حیث که دیده باشند البته ملکی فرو رود و فتنه پیدا شود [illegible]
[illegible] واحوال بضاعت و چگونگی احوال هریکی از کواکب سبعه و مستولی در صورت طالعها و قمر
و صاحب طالع و صاحب شرف و مواضع ایشان کواکب و خداوندخانه هریکی بنگرند و ممازجت عطارد با این
جمله معتبر مزاج است و مزاجها و مواضع سهام و صواحب بیوت و اشراف و مواضع ایشان و نظر سعود و
و نحوس بدیشان هرگاه که این ادلا قوی حال باشند هر چه بنقد [illegible] ذاتی دلیل کند بر عزت و رواج آن چیزی که بدان
منسوب بود و بودن دلیل در اوتاد [illegible] ذاتی نیز باشد چون خانه و شرف و غیرها دلیل [illegible]

ان ستاره

این منافع باشد اما خزینه بود و مردم طالب او باشند و اگر در دو بعنی در روستای سنبله ضعفی باشد این منافع بواریطه
استنبار بود و خلایق بواسطه کم التفات کنند و کمتر حاصل آید و در حاصل میانه حال باشد و در زمین ما و آب ه نیز دید
ولی قدر عزت و خواری از قوت و ضعیف توان دانست اما اگر کوکب صاعد باشد در فلک اوج باید و برو کوکبی در
کرمی و در آید در سیر منافع آن متاعها روز بروز متغیر باید کرد و دلیل را باید راجع و بطی باشد روز بروز رسیده الفتر
و به برجی که مسعود و قوی حال بود این چنین منافع که بدو منسوب بود زیرا که باید و به عکس عود و قوت آنچ بر درج
و کواکب و متاعهایی مدلول ایشان است از معدنی و نباتی و حیوانی و صناعی مجموع ذکر گفته شده است همچنا
چند دلیل بر یک جنس منافع دلیل شوند باتفاق آن منافع در گفتت و گوی اعتبار بر رخ یا یکی از نیز واگر اختلاف
شند بنا بر بعضی بکرانی دلالت کنند و بعضی بارزانی مزاج هر کدام که قوی باشد حکم بدو باید کرد واگر یکی از بسیاری انتقال
تمیز کردن در موقت باید و دانستن آنها بدانک مثلث آتشی دلیل است بر فرات داخل از وی سازند و چهارپایان و چهار
پا ماده و مثلث خاکی بر نباتات که مزاج زمین بر وی غالب باشد و حبوبات و معدنیات و مثلث بادی بر جهود
هیئت بروده و طیور و مستوره و جوی و اجناس صناعیه و مثلثه آبی بر اجناس تری از جواهر و حیوانات آبی و نباتات
که مزاج آبی بر وی غالب بود واگر مشتری در طالع اجتماع یا استقبال بود که مقدم باشد بر دیگر طالعها او مستولی
بر آن طالع و متصل بر طالع یا بر هره و چهارم و صاحب سی بری از نحس و دوم و خدا و منزلش مسعود و
طالع تاریخ دلیل ارزانی و فراخی نعمت باشد و اگر این دلایل منحوس و ساقط باشند از یکدیگر یا بیشتر دلیل
قحط باشد و سهم السعادت دلیل مال و معاش و چهارم در ... ادوی دلیل گفتت و ارزانی است و پنجم در بر
دلیل غلاست و مشتری دلیل خصب و زحل دلیل قحط و حوت هر یکی دلیل قوت مه لول او باشد و بر عکس دلیله
ضعف و چون در طالع ثلاثه مشتری مستولی باشد و نیک حال بود دلیل خصب است و اگر زحل بود دلیل قحط عظیم است
و گویند که حمل و اسد و جدی و دلو دلیل قحط اند و مناحی مسعو نا و جوزا میانه است و باقی دلیل خصب و بر چهار ارضی
و ثابت دلیل غله و طعام اند چون مسعود باشند دلیل فراوانی است و اگر منحوس بوند دلیل کمی چون رب
طالع و مقتدر و مستولی و علو باین وقت تحویل در عقده ذنب باشند دلیل قحط است خاصه در آن شهرها که بدان
برج منسوب بود که عقده در وی باشد زحل در طالع دلیل ... و جدب خلایق است خاصه که مع ذنب باشد اگر ...

زحل در برج دیگر مریخ افتند دلیل بر و نحس است در قیمت آن متاع . . . بودن دلیل بیش از معهود است
وقت مطلوب در طالع یا عاشر یا حادی عشر چنانکه بر ارجاع بود و بودن وی است در شرف خاصه درجه شرف و صعود وی
است در فلک اوج ما و وی که حیثیت سیر و زیادت نور و قدر و عدد و حساب و عرض شمالی و بودن در برج مستقیم الطلوع
و خروج وی از تحت الشعاع . . . بودن کوکب دلیل است از هبوط و سقوط خاصه درجه هبوط و نا بود در فلک
اوج و تدویر و بطء سیر و نقصان نور و قدر و عدد و حساب و عرض جنوبی و بودن وی مقهور و در برج معوج الطلوع اما
بودن دلیل در دوم و دوازدهم و پنجم و ششم دلیل توسط در بهاست و در چهارم دلیل بهاست و هرگاه که کوکبی موصوف
باشد بصفات عدد و سهم در وتد یا مایل وتد در بیت یا شرف آن کوکب افتد که بیان او منسوب بود گران گردد اگر
سهم در زایل یا ساقط بود از طالع و در هبوط کوکبی خاصه در درجه هبوط و صاحب بیت یا هبوط وی موصوف بصفات ارزانی
بود منسوب ارجیبش متاع ارزان گردد و اگر کوکب دلیل در طالع باشد سبب گرانی متاع خاصه در وتد باشد و اگر در دوم بود سبب
بیع او در وی سبب و در پنجم سبب کثرت خریدار و در ششم و هشتم سبب تباه شدن متاع باشد و در سیم و نهم سبب نقل بود
بجای دیگر و در چهارم سبب منع مالک بود و در هفتم سبب خریدار بیرونی باشد و در دهم سبب سلطان بود یا بواسطه او
و در یازدهم سبب عزت متاع باشد و در دوازدهم سبب قلت متاع باشد و چون شمس بنوزدهم درجه میزان رسد در طالع
آن وقت نظر کن اگر قمر با قابل مدبر او نحیف که رب طالع رب بیت قمر باشد و میان رابع و سابع بود دلیل ارزانی باشد
و اگر قمر در تحت الارض بود دلیل کند بر گرانی خاصه که متصل باشد بکوکبی که دال بود بر غلا و او اندر وتد بود خصوصاً که ما
میان طالع و رابع بود و اگر فوق الارض باشد دلیل کند بر ارزانی خاصه که میان عاشر و طالع بود فوق الارض اگر متصل باشد
بکوکبی که دال باشد بر رخص بودن زحل در برج منقلب دلیل اضطراب اسعار بود مایل بگرانی و در برج ثابت گرانی باشد
خاصه در دلو و ثور و در دو جسدین ارزانی کند خاصه در طعام و در حوت و سنبله بیشتر اگر مایل کوکب خفیف حال
باشد و نظر او از واقع تدبیر قبول کند و موصوف باشد بصفات غلا گران شود متاع منسوب الیه و اگر ضعیف بود
و نظر او کند ارزان شود خاصه که موصوف بصفات رخص باشد و اگر صاحب طالع در او یا در باشد و مایل بزحل
و مشتری بود در ضعف خویش خلایق طلب طعام کنند بحرص تمام هرگاه که قمر در برج طویل المطالع باشد نرخها
بالا گیرد و اگر در برج قصیر المطالع باشد بر عکس بود او تاد دلیل رزق و ثمن اند و دیگرها دلیل بضاعت و اگر او . . .

صعود

مسعود باشند ارزانی گردد و رطوبت هوا و اگر منحوس باشند رطوبت عزیز گردد و ارزانی رود که
مسعود در غلبه اوتاد باشند رطوبت عزیز شود و ارزانی و اگر نحوس در غلبه اوتاد باشند ارزانی بود
رطوبت هوا و چون مشتری راجع گردد طعام عزیز شود و چون مستقیم شود طعام بسیار گردد خاصه در ربع اول
هرگاه که قمر منصرف شود از اجتماع یا استقبال که پیش از تحویل باشد و متصل گردد بسعدی بطالع گرانی کند
و اگر بنحسی پیوندد ارزانی شود بعد حلول آفتاب گرانی شود و هرانچه که ازان دلیل و نظار [illegible] باشند تا
مادام که میان شرف و هبوط باشد گرانی کند و در نصف دیگر ارزانی حلول زحل در برج آتشی نرخ چهارپایان
زیادت گردد اگر زائد باشد در سیر و حساب و بلاد مخصوص شود بهار بیان کواکبی که دلیل باشند بر گرانی اگر در
طالع باشند اثر در بهار کنند اگر در دهم باشند در تابستان و اگر در هفتم باشند در خزان و اگر در چهارم باشند در زمستان
چون دلیل غلا صاحب طالع متصل گردد بسعد یا کوکبی [illegible] انتقال خاصه که هر دو دلیل کنند بر غلا و اگر بکوکبی متصل
شود که دلیل کند بر رخص یعنی ارزانی طالع منحوس شود خاصه که هر دو دلیل کنند بر رخص [illegible] صاحب طالع
یا صاحب بیت او بکوکبی که در وسط السماء باشد دلیل گرانی است و سبب آنکه هر دو زائد باشند در سیر و حساب
و اگر ناقص باشند در سیر و حساب نرخ اندک زیاده گردد انتقال ماه بعد از اجتماع و استقبال بزحل و او صاعد
باشد در فلک خاص در مقام چهارم بعد که بعد از او استقامت باشد دلیل گرانی شدن این چیزها است که به زحل
و زحل منسوب اند هرگاه که دلیل گرانی بدرجه عاشر رسد یا بدرجه شرف یا مستقیم گردد یا [illegible] باشد
یا ابتدا و تسییر او بدرجه شرف یا بدرجه عاشر یا بدرجه حامل تدبیر مقبول رسد نرخ چیزها زیادت گردد
و اگر دلیل گرانی بدرجه هبوط یا بدرجه زائل یا بدرجه ساقط یا بدرجه رابع یا بدرجه سابع رسد یا
راجع گردد یا گرانی [illegible] و سقوط یا ابتدای تسییر او بدین درجها رسد یا بدرجه حامل تدبیر مردود نرخ چیزها
ارزان شود هرگاه که دلیل گرانی رسد از مراکز خود احوال نرخها تازه گردد و اگر در این وقت متصل
شود بکوکبی که موصوف باشد بصفت غلا گرانی کند و اگر موصوف بود بصفت رخص ارزانی کند و
حال قمر نیز کذلک باشد یعنی چون بمرکزی رسد از مراکز اربعه در نرخها تغییری پدید آید یا گرانی
و ارزانی نرخها شهرها بر برجی بود که دلیل در وی بوده اقلیم و شهرها کواکب و ناحیت مثلثه آن

برج حمل یکی از ساعتها معلوم شده است و این دلایل اگر بوقت قرانها باشد اثر ایشان عظیم‌تر و مدت آن
بیشتر بود مانند قرانی که حضرت یوسف علیه السلام و مصیب ساها [illegible] و بود
از طوالع ثلثه و ششم و دوازدهم و صاحبان ایشان و قمر و عطارد گیرند و اگر این دلایل منحوس باشند دلیل بیماری
عام بود و خاصه که نحوست با احتراق یا هبوط یا رجعت باشد و اگر مسعود باشند دلیل صحت و سلامتی خلایق باشد
و کیفیت طالع که ششم و هشتم باکواکب نا[illegible] و ذنب دلیل بیماری و حرکت خاصه که نحوست صاحب ششم و هشتم و
باشند هرگاه که قمر در [illegible] طالع هم منحوس گردد و متصل شود [illegible] ششم دلیل بیماری عام باشد و اگر [illegible] ششم
متصل گردد دلیل موت عام بود و خاصه که رب طالع و قمر [illegible] ششم و هشتم منحوس گردد [illegible] العیب و
سهم السعادت [illegible] دلیل حرکت سلامتی عطارد دلیل علاج [illegible] بیماری مرض و موت از [illegible]
[illegible] ششم و هشتم [illegible] منحوس گردد [illegible] که در [illegible] دو خانه باشد اگر زحل بود از طالع و [illegible]
[illegible] و زحل [illegible] باشد و اگر مریخ بود از قتل و [illegible] و امراض [illegible] و اگر هشتم خانه زحل بود
موت دبیران و سپاهیان و بندگان و [illegible] و دستوران بود و اگر خانه زهره بود موت زنان و جوانان
و [illegible] و ارباب ملاهی باشد و اگر خانه عطارد باشد موت [illegible] و مردم جوان [illegible] بود و دیگر
[illegible] و اگر ششم برج [illegible] باشد امراض از [illegible] باشد و در [illegible] و اگر [illegible] امراض [illegible]
و حلق و [illegible] باشد و اگر جوزا باشد امراض [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] آما وقت بیماری و موت آنگاه بود که انتهای طالع به برج قران ششم
و هشتم رسد [illegible] دلایل این معنی [illegible] منحوس [illegible] صاحب ششم و هشتم [illegible] طالع [illegible]
انتها با جرم نحس مابین دو خانه و رسیدن انتهای یکی از این دو خانه بیکی از دو خانه و [illegible] دلیل بیماری [illegible]
[illegible] است [illegible] دلایل [illegible] خاصه [illegible] عاشر زیرا که عاشر دلیل [illegible] است
[illegible] دلیل بیماری و [illegible] باشد [illegible] دلایل آشوب [illegible]
اند و [illegible] عداوت میان ایشان خاصه [illegible] و [illegible] حرب و موضع فتنه [illegible] این [illegible] اما
شمس دلیل سلطان است و زحل دلیل ملکی که خانه [illegible] قدیم باشد و مشتری دلیل [illegible] و [illegible] که [illegible]

من کند

شوند و مریخ دلیل فتنه و کوکب ذنب و زهره دلیل صلح و آشتی و قمر دلیل اخبار رسولان و عطارد دلیل مکاتبات
و مکر و حیله و سخنان مزاجها و زهره مزاج مریخ را ضعیف کند اگر متصل باشد بوقت ... اتفاق
مزاج پس هرگاه که مریخ در زمان قران یا در طالع سال قران یا در طالع عالم یا تحویل سال یا جزو مقدم ...
تا یکی از علویین را بدیگری دهد و عطارد ... و زهره ساقط افتد در مدت آن طالع حرب ...
میان ملکی از ارباب ... قدیم و خارجی که دعوی حق کند اگر مشتری ... یا زحل باشد
و هرگاه که مریخ در وتدی باشد و نظر عداوت زحل را بیند چون این دلیل واقع شود نظر کنند اگر مریخ بدایت نور
نور مشتری را بزحل میدهد آغاز حرب از خارجی باشد بدایت و اگر نور زحل را بمشتری میدهد آغاز حرب از ملک
بود بدایت و اگر این نقل بواسطه کواکب سفلی بود مانند آنکه سفلی اول مریخ را بیند پس یکی را علویین را
پس دیگری را آغاز جنگ بواسطه کسی بود که از جنس سفلی باشد و اگر سفلی دو باشند و هر دو مریخ را بینند پس یکی
نور زحل بمشتری دهد و دیگری نور مشتری بزحل آغاز فتنه از هر دو جانب بود لیکن بواسطه دو کس که از
جنس آن دو سفلی باشند و اگر اتصال مریخ بزحل دفع قوت یا دفع طبیعت باشد ظفر ملک را بود خاصه که
زحل قوی ... باشد بقوتهای عظیم اثر و قوتهای رجعت و ... چون وتد خاصه عاشر و افق مشرقی و شرف
و صعود در افلاک و کمال تشریق و مستقل بودن به مشتری بنوعی از انواع استقلال یا در خانه نیرین باشد یا منقلب
بود از هر دو نیر یا از صاحب عاشر خود یا از صاحب عاشر طالع همه این مجموع دلیل غلبه ... اند و اگر
اتصال مریخ بزحل که بود اتصال انکار بود ملک مغلوب گردد خاصه که زحل ضعیف بود بضعفهای عظیم اثر و ضعفهای
هست و قبول چون سقوط از طالع و نیرین ... و وبال ... و افتاده و احتراق و درجه ... مانند
اینها و درین حال بدتر آن بود که متصل شود بصاحب ... یا ... خویش یا از آن طالع و اگر ...
گرفتار گردد ... و هم ... باطل گردد ... زحل قوت ... باشد و اگر نظر مریخ بزحل
عداوت باشد کشتن و قتل در لشکر ملک بسیار واقع شود و اگر بمودت بود کشتن و قتل ... کمتر بود
و حرب ... آسان تر گردد و اگر زحل در برج طویل المطالع بود جنگ بسیار ... یا قمر در شب ...
پیوندد و یا شمس در روز نصرت و قوت لشکر ملک را بود خاصه که ... برج متصل بود و اگر عکس این

باشد حال بر خلاف بود و اگر زحل در برج ثابت بود یا در وتدی باشد یا ملک بماند و از این مواضع ملک قوی باید ار بود
و کسی نتواند بگریزد و اگر عطارد ناظر باشد بر زحل و مزاج [illegible] باشد با ایشان ملک با کار و حیلت و اگر آن سفر [illegible] باشد
آن مکر و حیلت بجائی رسد و اگر زحل در برجی ذو جسدین باشد خاصه در قوس حرب او از [illegible] منقرض گردد
ملک با حرب بود و اگر زحل مشرقی بود یا در ربع شرقی بود یعنی میان طالع و عاشر ملک جوان بود و اگر مغربی بود یا در
ربع مغربی باشد ملک پیر بود و چون حال [illegible] دانستن حال خارجی از مشتری باید دانستن بعینه بهمین طریق و اگر مریخ
در برج ثابت بود یا در وتد باشد حرب دراز کشد خاصه که زحل نیز با برج ثابت باشد و [illegible] و گران رو باشد و اگر
در برج ذو جسدین باشد حرب مکرر گردد و اگر در برج منقلب باشد زود سپری شود خاصه که مریخ سبک رو باشد و
و سرعت سیر مریخ دلالت کند که آغاز حرب زود باشد و اگر بطیء السیر بود دیرتر شود و زیادت شدن حرب
زیادت شدن مریخ است در قدر و نور و عدد و بودن او در [illegible] از مطالع و شمالی دلیل نقصان حرب ضد این
انتها است دلیل شهرت حرب [illegible] مریخ است در افلاک و [illegible] شرق [illegible] و دلیل طول حرب [illegible]
و [illegible] در افلاک و افق [illegible] و [illegible] او با ذنب و دلیل [illegible] اتصال عطارد است با مریخ و [illegible]
دلیل استعداد حرب [illegible] و دلیل صلح اتصال مشتری و زحل است [illegible] کوکبی سعد و سقوط مریخ از
اوتاد و قوی شدن مزاج سعود و خاصه مزاج زهره در اوتاد و اتصال عطارد با ایشان و قوی شدن حرب [illegible] مریخ است
در اوتاد خاصه که راجع گردد و اگر در طالع بود قتل رعیت باشد و اگر در عاشر بود قتل سران [illegible] بود و اگر در سابع
بود غارت و اسیر کنند و اگر در چهارم بود [illegible] مردم بود و حرکت از مقام و اگر در [illegible] حرب افتاب
[illegible] و قتل بسیار بود و اگر سهم الحرب در اوتاد باشد [illegible] عداوت [illegible] دلیل بسیاری [illegible] صاحب
طالع [illegible] قران یا طوالع ثلاثه [illegible] ملک [illegible] و صاحب [illegible] دلیل [illegible] حال [illegible]
را با مریخ [illegible] باید داشتن که حال مریخ با زحل و مشتری و لیکن [illegible] ازین [illegible] مشغول باشد و [illegible] در
حرب آن اندیشیت که علوی را بدان سبب که علوی از امور دولت است و [illegible] حکیم [illegible] در کتاب [illegible]
[illegible] که از ده درجه ثور تا ده درجه اسد شرقیست و از ده درجه اسد تا ده درجه عقرب جنوبیست و از
ده درجه عقرب تا ده درجه دلو غربیست و از ده درجه دلو تا ده درجه ثور شمالیست و چون مریخ در ربع [illegible]

در بابل باشد اصل آن ربع در حرب غالب آیند زیرا که مریخ یاری دهد ایشان را خاصه که مریخ در درجه مؤثر افتد
هر کس را که در قتال با دشمنان و غالب آید ابو نصر مظفر بن اعشی که یکی از علما علم احکامست میگوید که من بسیار تجربه
کردم این حکم را درست آمد و بیاده نیز که در حرب از سعود جمع شوند بیهقی سس که انبیا علیهم السلام بعدا شود
مقابله نحسین همیشه دلیل فتنه است خاصه بوقت تحویل و تربیع اگر از بروج منقلبه باشد و اگر مریخ سالخداه
باشد یعنی رب طالع سال جهان را صاحب کرده بسهم سعادت ناظر نشود تهییج فتنه کند مظفر داود ... بسهم سعادت
و سهم الغیب یا با ده سهم حرب فتنه و آشوب و قتلها و خرابیها ظاهر گردد و اگر زحل باشد بجای مریخ و با نکبت
و طالع بد بید آید و اگر بیرون علوی دیگر بروج باشند بوقت تحویل در شهرها و بناها و آن مریخ حرب و آشوب فتنه
خیزد و مدلولات آن بیرون بکلبها رسد و اگر ثابت باشد که مزاج زحل دارد یا مزاج مریخ بدرجه طالع افتد یا درجه
عاشر یا آن درجه مریخ فتنه و حرب ظاهر شود و در حرب حال ملوک از طالع ولادت و طالع جلوس و طالع
مملکت و طالع ... را نیز نگرند یعنی از این دلائل فتنه و اگر در اوتاد این طالعها باشد یا انتهای عاشر
یا انتهای طالع جلوس یا بجنس رسیده خاصه مریخ اضطراب دولت انگیز باشد و بودن مریخ تحت الشعاع
وقت تحویل شیخون رود و قتلها کنند در میان مکان حرب شهرهایی باشند که مریخ در دلیل ... یا ظهر
بود بسبب عداوت یا زحمت ربعی که نحس در آن باشد و ربع شرقی از طالع است تا عاشر و جنوبی از عاشر
است تا سابع و مغربی از سابع تا رابع و شمالی از رابع تا طالع و ابتدای حرب از جهت ربع جنوبی باشد و غرض
دیگر از ربع قابل تدبیر شیخ زمان حرب وقت رسیدن انتهای طالع قران یا سیر قران یا طالع سال باشد بجرم
نحس یا بجنس خاصه بعداوت و وقت رسیدن مریخ بهیلاج بدرجه و تیر حاصل طالع و عاشر و رسیدن انتهای
قران و یا مقابله نحسین بهیات بجرم یا مقابله و تربیع یکی از ان دو نحس اگر بزحل زود تر رسد از آنکه بمریخ
بکره راجع باشد یا بوتدی از اوتاد طالع و حرکت سیر انتهای انتهای مثلی و بسط در عاقبت به توالی ...
در پیش گفتیم که طالع قران اصغر اصلست نسبت با طوالع ثلاثه پس دلایل
او اصل باشد نسبت با این دلائل و هر سال طالع در بروج قران از یک برج حرکت دهد جهت انتها و صاحب این
برج را سالخداه خوانند و او را شرکتی عظیم باشد در احکام سال و همچنین صاحب دور را نیز از سال قران ابتدا

کند صاحب برج قران و طالع قران سالخداه باشد و هم صاحب دور اما سال دوم سالخداه کوکبی بود که صاحب
برج دوم باشد هم اینها دوم بیت رسیده و صاحب دور کوکبی باشد که فلکش شیب این دو کوکب باشد و همچنین تا سال
سیزدهم انتها بهمان برج رسد و سالخداه همان کوکب باشد و سال چهاردهم صاحب دور همان کوکب اول باشد تا هنگام که
قران دیگر واقع شود و فایده و بحصول این دلایل است که نظر کنند در زمان قران طالع سال در کواکب و بروج بصورت
و سهام و دیگر دلایل [illegible] نیست و قوت و ضعف هر یک را چنانکه بیان آن کرده ایم معلوم کنند و سال
بان دلایل باید نوشت که موافق اصل اند یا مخالف آن و اگر موافق باشد [illegible] آن قران اقتضا کرده باشد در آن
سال ظاهر غالب ظاهر باشند از نیکی و بد و اگر مخالف باشد بقدر مخالفت آن اثر تفاوت کند مانند آنکه اگر سعد [illegible] بود
بوده باشد و در آن سال نحس [illegible] باشند دلالت کنند بر کمال حادثه معلولات آن دلیل و اگر [illegible] منحوس بوده باشد
در آن سال سعد [illegible] باشند دلالت کنند بر کمال شفا و بر معلولات آن دلیل و اگر در وقت قران نیک حال بوده باشد
و اکنون بد حال باشند بقدر ضعف و بد حالی [illegible] در آن برج [illegible] کشند [illegible] و اگر در اصل بد حال
بوده باشند و در این سال نیک حال باشند بقدر قوت و نیک حالی راحت و فایده [illegible] در
اصل اقتضا کرده باشد چون فرع [illegible] با آن اتفاق کند آن معنی [illegible] مرتبه استقرار [illegible] باشد و اگر مخالفت کند فرع با اصل
در آن [illegible] در وقت [illegible] معنی [illegible] که انتهای برج قران
با طالع قران یا طالع سال قران با آن برج یا بان دلیل رسد یا آن کوکب که دلیل بود سالخداه گردد یا صاحب دور
[illegible] اگر انتهای آن دلیل که مطلوب باشد با [illegible] طوالع مذکوره رسد زمان ظهور [illegible] آن امر باشد
که اقتضا کرده باشد و وقت موجود شدن آن [illegible] باشد که در اصل وعده کرده بود [illegible]
مثلا اگر کوکب مستعلی یا مستولی بر [illegible] قران یا طالع قران سالخداه گردد یا صاحب دور دلیل قوت ملوک
و [illegible] باشد که در آن قران ظهور کرده باشند خاصه که بوقت تحویل نیز قوی حال باشند و مسعود و [illegible] اگر زحل مستعلی
بوده باشد و در اصل قوی حال دلالت کند بر عظمت و شوکت ملوک و [illegible] آن دولت خاصه که در [illegible] وقت نیز
قوی حال باشد [illegible] و آسایش مردم [illegible] که سعود [illegible] باشند و [illegible] در [illegible] وقت ضعیف باشند و بنظر
عداوت [illegible] دلیل اندوه سلاطین آن دولت باشد و [illegible] خلایق

و ایمنی و بیمی و فتنه و قتل و حرب و انواع محنتها و مشقتها باشد خاصه که در اصل نیز ضعیف بوده باشد
و اگر مستعلی مشتری بوده باشد و در اصل و فرع نیک حال باشد دلیل ارزانی و فراخی و داد و عدل باشد در آن زمان
باشد و رفاهیت و ایمنی خلایق و اسباب معیشت مردم و سعادت جمیع اشیا و اگر در اصل بدحال بوده باشد
دلیل نقصان و دوام آنها باشد و بیشتر مردم که در آن وقت نیز ضعیف گشته باشند و اگر در یکی قوی بوده و در یکی
ضعیف حکم به توسط کنند و قوی تر آنکه انتها بازیابد اصل رسیده باشد و اگر جزو قران برجی رسیده باشد و کوکبی
در وقت تحویل در آن باشد از منسوبات آن کوکب یکی از معارف و اهل آن دولت را آسیب رسد چنانکه اگر
مریخ باشد امرا و لشکریان و اگر زهره باشد از خواتین و زنان و اگر مشتری از وزرا و اعیان و اگر آفتاب باشد
از ملوک و حکام و اگر عطارد باشد از اهل کتاب و دیوان و اگر قمر باشد از فرزندان یا رسولان یا عوام و اهل
بستاق و اگر کوکب مستعلی باشد صاحب دولت آسیب رسد و در جمیع قرانات احکام همین حال باید کرد
لیکن هر قران که بزرگتر باشد حکمش نیز قوی تر باشد چون انتها بدوم رسد و برج دوم مسعود باشد در اصل و فرع
و سالار او قوی حال و صاحب دوم سعد و نیک حال خاصه موافق دوم طالع فرع باشد دلیل بسیاری دخل و کسب مردم
باشد و فراخی عیش و وقوع معاملات خیر و رواج بازارها و معاونت مردم با یکدیگر و سامانی احوال خلایق و
رسیدن غایبان و اگر برعکس دلیل بدحال باشد حکمش بر ضد این بود و چون انتها بخانه سوم رسد و او مسعود باشد
و سالار او و صاحب دوم نیک حال دلیل سازگاری بود میان برادران و خویشان و کثرت نقل و تحویل بر وفق
حال و حسن اتفاق و حلالی و کارهای با نفع و میل مردم بخیرات و طاعات و مایل شدن بتحصیل علوم و رونق
ار... بیر و علما و اگر بدحال باشند حکمش برعکس بود میان خویشان خصومت افتند و انتقالات با اجبار
و کارهای بی نفع خاصه که در اصل نیز بدحال بوده باشد چون انتها بچهارم رسد و دلایل مذکوره سعد و مسعود باشند
اصل یا در فرع دلیل بسیاری عمارت و زراعت باشد و سلامتی ساحات و کثرت ارتفاعات و آسودگی در اماکن و مساکن
و ارباب آنها و اگر بدحال باشند در اصل یا در فرع دلیل خرابی مواضع بود و قلت ارتفاعات و مردم بسیار جلای وطن
کنند و افتقار رسد از جور و ظلم و عکس کنند و چون انتها به پنجم رسد و دلایل قوی حال باشند دلیل بسیاری توالد و
تناسل بود و اعزاز فرزندان مقبل و رسیدن اخبار نیک و شدن رسولان جهت مصالح و بسیاری علات و کثرت

سو... و شاد و بیا و اکر بدحال باشند بر عکس این بود و چون اتصال بهشتم رسد و دلائل نیکو حال باشند دلیل کثرت
خلایق بود و علاج و بیرون شدن بیماران و کثرت بیع و شری بوده و چهارپایان بسیار شوند و بیرون آمدن خلایق از غم
و اندوه و اکر بدحال باشند حکم بر عکس بود و اکر اتصال بنهم رسد و دلائل نیکو حال باشند دلیل بسیاری تزویج بود
برضا و رغبت و موافقت میان ازدواج و شرکا و صلح میان خصمان و رسیدن خلایق بمقاصد خویش و اکر دلائل منحوس
باشند حال برخلاف باشد و دیکر خانها برین قیاس باید کرد و برجی که اتصال بدو رسد باید دید که از کدام مثلثه است
بحسب طبیعت آن مثلثه احکام باید کرد مثلا اکر بادی بود در حالت سعادت بادها خوش وزد و میوه بسیار بود
و بیماران [illegible] و مردم مرفه الحال و فارغ البال کردند و اکر بدحال بود حکم بر نقیض این باشد و دیکر مثلثها نیز بر
همین منوال قیاس باید کرد هرکاه که در تحویل قران یا طالع سال قران خسوف کلی یا کسوف واقع شود یا یکی از آن
دو طالع خسوف و کسوف افتد یا در آن خانها قران خسوف شود یا یکی از دو نحس در بیت رسد ملوک و سلاطین را
نکبت و آفت رسد و ارباب آن دولت را خوف و خطر باشد و مردم را زحمات رسد از هر نوع و چون وقت قران
در هر برجی نیرین بوده باشند و چون اتصالی بدو رسد دلیل ازدیاد قوت و رفعت ملوک آن دولت بود و ارکان
الدولت و بزرکان و حکم هم السعادة خاصه اکر مع الغیب بود و اکر مسعود دلیل اجابت تدابیر و رایهای پسندیده
و وقوع عدل و انصاف بود در عالم و اکر منحوس بود دلیل ظلم و ستم باشد و در تدبیرها خطا کنند و رایها خلاف واقع
آید [illegible] حکما [illegible] بعضی بر آنند که خسوف و کسوف تحت الارض را اثری نیست و زعم ایشان آنکه اثر ایشان
بواسطه انقطاع نور ایشان است از زمین یعنی هرجا که ایشان را نه بینند اثر نکنند و این مذهب آن کس است که میکوید
شعاع کوکب تابع جرم اوست و خطا از آنجا کرده اند و این ظن ظن فاسد است و خطا صریح چه شعاع نیرین [illegible] تسلیث
جز بمرکز قطع نکنند بلکه [illegible] در خطا یاران کرده اند هرکاه که با ایشان این اشکال مثال باشند رجوع
ایشان باتفاق جمهور طالع و قاطع است پس چکونه شعاع کوکب تابع جرم او باشد ازین بحث معلوم شد که ایشان
بذات موثر اند چنانکه اکر کسوف در طالع شخص واقع شود یا در خانهای طالع الکسی باید اول آن خانه
می باید که معرفت رسد و کلیتها در برجی که واقع شود و منسوبات آن برج را آفت [illegible] و این معنی مشتبه
زمین باشد خواه بالای زمین اما آنکه فوق الارض باشد تأثیر آن ظاهرتر و حکمش عامتر باشد خاصه امر از [illegible]

البته باشد

السهام باشد یا به مهر انفعیک متر دیگر باشد اثر او دران جانب بیشتر باشد

در معرفة احکام محتاج می‌شویم شناختن فاعل و قابل و کیفیت [illegible] و مکان و زمان و [illegible] ان کوکب
بود که در طالع و سعد خسوف و کسوف مشتری بود یا مستولی بر طالع یا بر جزو ثانی که جزو مذکور به [illegible] و [illegible]
شد یا با ان درجا بدائره نصف النهار رسد و اثر تو بیشتر زیاده از اثر طالوی باشد و اثر ملوک ان دیار
در محل بیت و عمل مقیم بود [illegible] از فعل مریخ و فاعل را مدبر خواند و اگر مدبر بیشتر از یکی باشد انکه قوی‌تر بود
مقدم دارند و دیگر را شریک او سازند چنانکه در معرفت مستولی گفته شد [illegible] فعل او زحل مدبر
دانسته باشد انکه اگر مدبر زحل خلایق را مضرت رسد از کثرت ظلم و تنگی وحوش و رجعان استیلا یابد و الم رساند
و [illegible] اید و بیدکشتن [illegible] و [illegible] و سرما و سم از امراض [illegible] و [illegible] در جبال و تهیب [illegible] و زراع و [illegible] به
و ظاهر شدن اعمال رجال خاصه که زحل بد حال باشد و اگر مشتری مدبر باشد منفعت [illegible] رسد و خلایق طلب معاش کنند
و بسیاری امر معروف و نهی از منکر و وقوع دعاوی شرعیه و رفتن بدار القضا و رونق کار اصحاب و کثرت حیل [illegible]
علما و فقها و منافسه در دین و مذهب و توبه فساق و [illegible] دانند و اغنیا و معارف و تهیب [illegible]
او باشد و اگر مریخ مدبر بود قتلها و خصوصا [illegible] فتنه و دزدان و مفسدان غلبه کنند و شر [illegible] و حروب قایم
گردد و [illegible] و [illegible] آید و [illegible] عارض گردد و ظاهر شدن اسهال و [illegible] خشکی و اشتغال [illegible] باد
سموم در موقع و [illegible] حیوانات بری و اهل [illegible] از [illegible] و اگر زهره مدبر باشد
شر و فتنه کم بود و زنان [illegible] میل شوند [illegible] و لهو و طرب [illegible] شهوت کنند و [illegible] کار
[illegible] وسیع و شراب [illegible] و [illegible] ملبوس [illegible] و اگر عطارد مدبر بود [illegible] متغیر گردد و [illegible]
بسیار گویند و [illegible] و [illegible] مضطرب [illegible] دزدان و حیلت بسیار کنند و مستعبدان
و منافقان ظهور کنند و تهمت و خیانتها واقع شود و بسیاری کذب [illegible] و نفاق خلایق و هر کوکب که مدبر باشد
طایفه که بدو منسوب باشند استیلا یابند و اگر سعدین مدبر باشند کف شر [illegible] کنند و کارها بصلاح باز اید
و اگر نحسین مدبر باشند آشوب و تشویش بالا گیرد و انواع شر و خرابی و حروب و گرانی و ظلم و آفت و تنگی [illegible]
پدید آید و اگر یکی سعد باشد و دیگری نحس ظلم و عدل و امن و آشوب و تنگی و فراخی و خیر و شر با هم آمیخته باشند

و در صورت ... ما را اضطراب پدید آید و حالهای دیگر گردد دیگرگون شود و چون ماه از خسوف و آفتاب از کسوف بیرون
آیند با هر کوکب که متصل گردد دلالت آن کوکب افتد و مضرت رسد اما کسوف بذات مضرت رساند
ملوک و سلاطین و فرمان دهان و امرا و ... باشد و خسوف بذات مضرت رساند الناس
عامه و ضعفا و ... بیان ... آن ... هر ... که مدبر ... باشد
هر آینه مضرت ... آن بر ... شود و ... کسوف تام ... باشد ... اسمی ... و ... از
... یکی ظاهر شود ... دلیل ... کسوف ... بسته ... که روز ... مستعد ... شده باشد ... قران
علومی ... و ... ایشان ... وقت تغییر دولت ... پس ... عظیم ... و ... و نکبت رسد
و ملکها خراب شود و ... و ... و ... قائم گردد و قحط و ... که ... شود
و ... حال ... شود ... این مضرت ... کسوف و خسوف ... بر
طالع ... هر یک بود ... که از یک مثلثه باشند و آن صورتی از صورتهای شمالی یا جنوبی که یکی از ثوابت
مدبر شده باشد ... یعنی ... کسوف یا خسوف ... طلوع یا ... باشد مثلا اگر در حمل ... شود فساد
حیوانات ... باشد ... از مردم و معدن و نبات و ... و ... بود ... بیماریها ... و ...
... و ... و ... و ... و ... باقی ... کنند و ... صورتها
را ... و ... اگر آن کوکب ثابته که مدبر باشد از کواکب صورتی باشد ... و ...
بقاع و فساد ... و آفت ... زمین و زلزله و خسف باشد و اگر ... بود ... خراب گردد
آید و ... وقت و آفت حیوانات ... بود و غرق شدن کشتیها و ... مردم ... و کنار ساحل ...
... ایشان ... و ... اگر کسوف در حمل
بود یا مدبر ... باشد آفت شکوفه و محصولات بهاری بود و تشویش از رعد و برق و بادهای ... بود و اگر در سرطان بود
فساد میوهها و ... تابستانی باشد و اگر در میزان بود ... خزان حاصل آید ... و اگر در جدی ... زمستانی
حاصل آید ... و ... در حمل و میزان خراب ... عمارت ... و ... اسب ... و در سرطان و جدی
عمارتهای عالی و شهرها خراب گردد و ... هر مثلثه را حکمی دیگر ... مثلثه آتشی ... سعد ... و ...

(اندوه)

داند و جبار رفته و اهل معادن و شده ... و آنکه ماده سرما هر یکی را در وقتش ودیع نهادها با آن یکی سوزد
و شتر و بز و است و سباع در مثلث خاکی گاو و گاومیش و [illegible] و زیان و خوابها عارها و علتها و آفات
های و زلزله و خسف و سرما و بدی راهها در مثلث بادی زحمت خلایق و بدکشتن هوا و [illegible] سهوها
و هواها [illegible] طیور و اشجار و حیات بادها [illegible] نبات [illegible] و انواع چارپاها بود در مثلث آبی [illegible]
مسافران دریا و آب داران و جانوران و [illegible] هر یکی که از آب خیزد و بارندگی که [illegible] کننده باشد و غرق
کشتیها و [illegible] سوام و کیفیت مضرت [illegible] کمیت خسوف و کسوف بود یعنی اگر تام [illegible] باشد سخت
عظیم تر بود و اگر نیم بود میانه باشد و اگر اندکی گرفته شود ضررش نیز اندک باشد و سریع الزوال
تأثیر [illegible] بود که [illegible] بیخ خسوف و کسوف تعلق داشته باشد و آن شهرها که برج و طالع [illegible]
باشد مقدار [illegible] تأثیر از ساعات ابتدا تا انتهای هر یکی دانند چنانکه اگر در خسوف باشد هر یک ساعت را یک ماه
[illegible] روز و دقیقه [illegible] و اگر کسوف باشد هر ساعتی را یک سال و هر دقیقه را شش روز شمارند
تأثیرات و زمان آن یعنی اگر معظم تأثیر باشد در آن وقت ظاهر شود و حال [illegible] چنانکه
[illegible] در آن وقت ظاهر شده باشد یا قوی تر مانند تغیرات هوا یا بیماری [illegible] مقصود [illegible] بلکه [illegible]
[illegible] مرتبه باشد [illegible] اثر کند و اگر بزرگ رتبت تر است در هنگام که [illegible] معظم زمان هر یکی خواهند ظاهر گردد
و معرفت استخراج آن چنان است که نصف قوس النهار یا قوس اللیل را بر شش قسمت کنند تا اجزاء ساعات
معوجه آن روز یا شب بیرون آید آنگاه ساعات هر یکی را [illegible] سازند چنانکه [illegible] مطالع طالع هر یکی [illegible]
[illegible] هر یکی بگیرند [illegible] دائره بود از ابتدای روز یا شب تا وسط وقوع هر یکی اجزا [illegible] ساعات
[illegible] آن روز یا شب قسمت کنند ساعات معوجه بیرون آید از ابتدای آن روز یا آن شب تا زمان وسط
هر یکی اجزا [illegible] نسبت [illegible] از نسبت نصیب معظم تأثیر همان مقدار باشد [illegible] و اگر
ساعات وسط هر یکی را دائره کنند و طریق مذکور قسمت نمایند و نسبت [illegible] به نوع دیگر بعد
میان [illegible] هر یکی و طالع هر یکی بگیرند و آن را قوس بعد نام کنند و [illegible] درجه را قوس کل گیرند
هر نسبت که قوس بعد را به قوس کل باشد نصیب معظم تأثیر [illegible] هر یکی همان بود و اگر به طریق [illegible] خواهند که

بدانکه بیکبیت طالع رجوع باید کردن [illegible] مقالات که آن به برای اطاعت چون قرانات و تسدیسات
و تربیعات و تثلیثات و مقابلات اما قران که میان [illegible] باشد انرا قران علوی خوانند و اگر میان زحل
و مریخ بود قران نحسین خوانند و اگر میان [illegible] و مشتری بود قران سعدین و اگر میان نیرین بود اجتماع خوانند و اگر
میان مشتری و [illegible] بود احتراق ان کوکب خوانند و اگر میان کواکب و یکی از عقدتین بود مجاسد خوانند اما قران
علوبین [illegible] [illegible] مقابلات [illegible] تمام است و احوالی را که هر بیست سال تقریبا واقع میشود اعتبار کردند دیگر
و اگر عقده و [illegible] [illegible] که موجود است مشروح بیان کنیم ان الله تعالی [illegible] است که تا از کردانند دولتی
را کسب و اهل قران [illegible] که پیدا آمده باشد یعنی شخصی را طالع ان دولت کردد یا قوی کردد [illegible] اکنس را که ولی باشد
و این [illegible] موافقت و مخالفت این قران [illegible] و قران ساین [illegible] دولت و دلایل طالع ان صاحب [illegible] و اگر موافق
باشند دلیل از دیاد جاه و دولت ان شخص باشد که موجود است و اگر مخالف بود [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] موافق او با قران باشد [illegible] در بعضی مواضع ملکان ظاهر شوند و دعوی سلطنت و امارت کنند
اما قوت و ضعف و مدت و عدت و صورت و سیرت هر یکی مناسب کوکب مستعلی و متمرد و مستولی باشد اگر
مستعلی زحل باشد دلیل صاحب ان دولت [illegible] [illegible] و ظالم و بدنفس و غادر و غافل باشد و اگر
[illegible] با او باشد [illegible] بنظر عداوت معذب و قتال و بی رحم و معاند و بدخواه و بداندیش بود و در مدت
دولت او مردم در رنج و محنت گذرانند و بر خلایق نامبارک باشد و آسایش از آن ملک که در وی باشد [illegible]
و هر یکی که در خانه او باشد باید بر حذر او را دهد یا [illegible] ان کوکب بدین منتقل کردد با [illegible] یا اقلیمی که ان کوکب صاحب
بود در حد [illegible] انکس [illegible] و ملوک ان ممالک را مستمر و منقاد امر خود سازد و [illegible] [illegible] بد
و با [illegible] باشد و پیوسته بفسق و شر انگیزی اشتغال نماید و اشراف در زمان او خوار و مختار کردند و ارذال و اوباش
و اراذل معتبر کردند و انواع بلاها بظهور آید مناسب دیگر و دلایل از اصول و فروع مانند [illegible] و [illegible] و اکثر [illegible] [illegible]
و مسعود بود [illegible] هر چند که این صفات در وی موجود بود اما اکثر بعقل نماید و کار [illegible] باشد و از [illegible] [illegible] اگر
مستعلی باشد و او نیک بود در مدت این قران هر که ظهور کند عاقل و عادل باشد و تمیز و [illegible] و [illegible] و نیکوخواه
و رحیم و سلیم [illegible] [illegible] مصلح و پاک اعتقاد و خلایق در ظل دولت او [illegible] باشند و فراغ و ارزانی بود [illegible]

[illegible] و بیسه و اشرار را قلع و قمع شده و ابر و بعد بسته کنند غالب [illegible] و اعانت و [illegible] شبهه
و [illegible] ثابت [illegible] بیدار [illegible] و اسباب [illegible] و خانه‌ها [illegible]
باشد و تعطیل و [illegible] در خلایق پدید آید و اگر ضعیف بود این حالها به توسط [illegible]
[illegible] و ما بدکه دلائل [illegible] است [illegible] آخر [illegible] اهتمام کردن و اگر [illegible]
[illegible] این طایفه [illegible] و [illegible] است [illegible] قرانی [illegible] و [illegible]
[illegible] انکه در سرطان بود دلیل ضعف حال [illegible] لشکریان و اهل صلاح و حیال و گرفتاری این طایفه و خروج [illegible]
و تعاقب [illegible] سامیدن [illegible] و قتل بزرگ پدید آید و حرکت سپاه و غارت و نهب
و سلب اموال خلایق و اضطراب حال سلاطین و [illegible] باشد و خون ناحق و مصادره و خرابی [illegible]
[illegible] و [illegible] مصوب در [illegible] و خلاف از هوش و [illegible] و [illegible]
خروج کرده [illegible] کرفتار [illegible] مکنوب کردند و این قران در عقرب کوکب که واقع سبب فتنه آن کسان که بران [illegible]
[illegible] این طایفه را [illegible] آسیب رسد و اگر این قران علومی باشد [illegible] و دولتی [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و آن دلیل امن و آسایش خلایق است خاصه آنکه در برج حوت واقع
شد و آن دلالت کند بر [illegible] و سلامت خلایق و [illegible] و صلح پادشاهان و رونق
ابواب [illegible] آمدن [illegible] مردم و [illegible] پادشاهان و [illegible] کسبها و مردم دریا
[illegible] اشراف و علما و اصلاح [illegible] و [illegible] مقبل و [illegible]
[illegible] و فتح [illegible] و [illegible] و [illegible] خلایق [illegible]
و [illegible] اگر در وقت قرانی [illegible] ظهور دولتی [illegible] در مدت این قران و آن دولت خلایق [illegible]
و [illegible] کردند و عدل و انصاف [illegible] باشد بعد از آن قران دیگر [illegible] در برج [illegible]
دلالت کند بر زوال حال [illegible] و [illegible] و [illegible] اسراف و صدور و ظهور
در [illegible]
پادشاهان بزرگ و کسانی [illegible] و دین و آیین [illegible] تازه کنند و حادثهای نو پدید آید و [illegible]
جوامع و معبدها و بنیاد نهادن عمارتها [illegible] انتقال از دولتی به دولتی [illegible] ملک و [illegible] و مغرب [illegible] مشرق و اقلیم

دوم [illegible] دلالت کند بر سستی و کاسدی [illegible] در مشرق و اقلیم سیم و ابتلای لشکرها و تنگی اندران ولایت و تنگی
طعام و [illegible] بر رفتن قومی و بسیار شدن [illegible] و [illegible] حرب و [illegible] و عصیان [illegible] سران سپاه و احتراق مواضع
و [illegible] گوسفندان و در [illegible] و خوف در [illegible] و [illegible] بر رعیت و تاریکی هوا و [illegible] رعد و برف
[illegible] دلالت کند بر [illegible] در وقت [illegible] زنان [illegible] و مخالفت ازواج و دشواری وضع
حمل و طرب و [illegible] و [illegible] دلالت کند بر ضعف حال حیوانات و کار و بزرگان
و دوستی [illegible] و [illegible] در خلایق و [illegible] حسن و حیای [illegible] و خرابی و برجستن باد
و [illegible] و [illegible] رعد و برق و سرما و تفاوت [illegible] و نهادن تهمت بر خلایق و ملوک . دلالت کند
بر [illegible] احوال عامه و رسوائی زنان حامله و افعال [illegible] و اخبار دروغ و بیم [illegible] و در تفرقه [illegible]
و [illegible] و منفعت [illegible] دلالت کند بر [illegible] حدت و حرارت بر مزاج و در [illegible] و قوت حال اهل سلاح
[illegible] میان خلایق جهت دین و مذهب و [illegible] و [illegible] و گرمی هوا و [illegible] و حرب است
حرب و قتلها [illegible] قصاص و بیماریها از حرارت و اکثر تاثیرش در مشرق و عراق و اقلیم سیم باشد
دلالت کند بر کثرت نکاحها و سازکاری ازواج و عفت [illegible] و اهل طرب و میل علما و اشراف به لهو و طرب
و برآمدن [illegible] و اعتدال هوا و فراخی نعمت و [illegible] و کثرت خیرات و [illegible] عمارت خانها
[illegible] دلالت کند بر قوت حال تجار و اهل بازار و اصحاب دیوان و [illegible] و کتاب و ظهور موحدان در
باب توحید و تحقیق و درستی و حقایق و [illegible] بعلم و رسیدن مسافران و اخبار خوش و وقوع معاملات با نفع
و علاج [illegible] بیماران و اظهار حق و راست آمدن [illegible] و رواج کتب و اسباب کتابت شرعیه [illegible]
و صفای هوا [illegible] دلالت کند بر رونق حال عوام و سلامتی مسافران و [illegible] خبرهای خوش
و گشادگی هوا و [illegible] وضع حمل و بادهای معتدل و باران اگر در فصل باشد [illegible] دلالت کند بر [illegible]
ازواج و وقوع طلاق و فراق و کثرت فسق و زنا و رسوائی زنان و [illegible] و بیماریها در زنان و [illegible]
[illegible] و طرب [illegible] دلالت کند بر ساختن آلات حرب [illegible] مردم [illegible] خصومت [illegible]
[illegible] از رعیت و [illegible] آواز [illegible] و [illegible] نهادن [illegible] ظهور گدایان و [illegible]

[illegible]

حال وکتّاب و اراجیف و حیات در مردم و غلبهٔ دزدان و طراران و قطع طرق و فتنه و سرقت [illegible]
و برف [illegible] دلالت کند بر خصومت عوام و هم زنان حامله و گرفتاری رسل و دفاتر [illegible] دلالت [illegible]
و بیماری از حصبه و سرفه و گرمی هوا [illegible] دلالت کند بر نیکویی حال دبیران و صناع و تجار و رغبت [illegible]
و کشتن [illegible] و مشتری [illegible] و [illegible] و تاریکی هوا و [illegible] و رواج بازارها [illegible] ازمان
و دلالت [illegible] دلالت کند بر بسیاری عوام و رسولان و زنان حامله و کثرت
[illegible] دلالت کند بر بسیاری باران [illegible] و سرما
[illegible] بسیار [illegible] دلالت
کند بر بزرگی [illegible] و بسیاری [illegible] و بیماری [illegible]
[illegible] دلالت کند بر خوف
[illegible] اهل [illegible] و فتنه و تشویش و [illegible] و [illegible] عقاب و [illegible]
و بسیاری [illegible] و زلزله و [illegible] و رعد و برق و سرما در [illegible] دلالت کند بر
سرما و باران [illegible] و خصومت میان [illegible] و ارباب [illegible]
چهارپایان و نشاط [illegible] دلالت کند بر
عداوت میان [illegible] و اهل دیوان [illegible] حال مسافران
[illegible] و بیماری [illegible] و گرد و غبار و تاریکی هوا و رعد و برق و سرما در [illegible]
دلالت کند بر بسیاری ابر و باران [illegible] و زنان حامله و [illegible] دلالت کند بر [illegible]
[illegible] و تاریکی هوا [illegible] و [illegible]
[illegible] و قوت حال [illegible] دلالت کند بر بسیاری [illegible] در زمان
[illegible] و مطربان و طرب [illegible] و کثرت سورها و نکاحها و [illegible] بیماران [illegible]
[illegible] خلایق و رونق ابواب [illegible] دلالت کند بر سعادت [illegible] و اهل دیوان و [illegible]
[illegible] و [illegible] مردم و [illegible] و انواع حکمت در علوم [illegible] دلالت کند

فراخی نعمت و راحت و ملایمت و امن اخبار و میل بسیاری بجانب یابان و قوت بزرگ زادگان و زنان حامله
و آسانی وضع حمل [illegible] دلالت کند بر کثرت فسق و فجور [illegible] و بد اعتدالی در دین و آفت آسانی و بیماری
سلطان و زنان و کثرت باران و تاریکی هوا و تفاوت نرخها [illegible] دلالت کند بر اندوه کلی و اهل بازار
و زنان در معاملات و مشهور گردان و طراران و سوختن جاها و زلزلهای هولناک و فساد زرعها و دواب و نرخ
غلال و منفردان و بسیاری دروغ و تهمت و بدی حال هوا [illegible] دلالت کند بر اراجیف خبرهای دروغ و نرخ
عامه و زنان حامله و سقوط اجنه و آفت حیوانات و خصومت عوام با اهل سپاه و تغیر هوا [illegible] دلالت
کند بر رونق تجار و اهل بازار و تیزی بازارها و صبر در معاملات و امن اخبار نیک و سبب بنا کار و ابنیه
و سلامتی زرعها و ارزانی نرخها و سعود مسافران و رفع فضلا و ارباب [illegible] و خشکی هوا و بیماریهای
نافع [illegible] دلالت کند بر سلامتی عوام و بزرگ زادگان و وضع حمل زنان و بسیاری دواب و شادی سلطان
و متعلقان [illegible] دلالت کند بر سلامتی مسافران و رواج بازارها و بسیاری عمارت و زراعت و خشکی هوا
و تاریکی [illegible] دلالت کند بر ظهور علما و ساختن کتابها و نهادن [illegible] و اجتهاد
دین و مذهب و میل مردم در طلب فضل و ادب و رواج علم فلسفه نجوم و بد اعتقادی مردم [illegible] پادشاه
صحت و صفا [illegible] و عمارتهای عالی و [illegible] و اسیر و غارت و مضرت خلایق و هراس از اعراض
ملک خاصه در مغرب [illegible] دلالت کند بر بدی هوا و بیماری دموی و سوداوی و قائم شدن حرب و ظلم و
جور و ستم و قتل مشاهیر و خشکی هوا و بادهای [illegible] و ظلمت هوا و آفت اشجار و غارت [illegible]
برآوردن ملک داران خاصه در اقلیم سیوم [illegible] دلالت کند بر مخالفت ازدواج و محنت خواتین و خدام [illegible]
وضع حمل و اسقاط اجنه و اندوه ارباب طرب و [illegible] دلالت کند بر کثرت اراجیف
و تهمت و خیانتها و نرخ غلال و متفرقان و بیماری حیوانات و کساد بازارها و اندوه محترقه [illegible] معاملات
و خصومت میان خلایق و گرانی طعام و [illegible] در رعد و برق و کثرت علوم ریاضی و طبیعی
و بدی حال اهل و علم [illegible] دلالت کند بر تیرگی هوا و ابرهای [illegible] و خشکی و تاریکی و بادها
[illegible] و ضعف [illegible] اندوه عوام و محترقه [illegible] دلالت کند بر مخالفت امرا و با وزرا و خصومت میان

بزرگان و چاره‌جویان خاصه در اشراق و به رونق عبادت‌خانه‌ها و بادها اکرم و تند و ارتفاع و بد با آمدن آتشها
در سوء و فتنه‌ها ناحق و خیانت کتاب و معاد در ... و قلت اعیان ... دلالت کند بر قوت اهل اقلام و رسیدن
هدایت و اجابت دعا و راستی در حلال و نکاحها فرو زادن فرزندان مبارک بادها طرب در روزها و ...
بادهای خوش و قلت بیماری و کثرت طعام و بارندگی نافع و سعادت زنان ... دلالت کند بر رونق کار دیگر
ما را رومیل ... و ملاطفت و علاج ... بیماران و سلامتی مسافران و جستن بادهای خوش و فرح ارباب دیوان
و اهل فضل و کار ... و نوشتن فتوحات ... دلالت کند بر آمدن
خبرهای خوش و صلح ... زنان حامله و بارندگی و بسیاری ... و کشتن در کارها ... دلالت کند بر
... و فسق و فجور در خلایق و غلبه ... و آفت اشیا ... نکاحهای ... و استعلاء اهل ...
از دواج در سوء ... بدکاران و بیماری ... و بارندگی ... دلالت کند بر تشویش خلایق خاصه در پیران
و منحرفان و تاجران و اهل فضل و بیماری جوانان از صرع و سرخ باد و حصبه ... و ...
راهها و بادها ... و کثرت ... دلالت کند بر بدی حال عوام و کثرت فتنه و دروغ ...
نا کمال و طالع ... دلالت کند بر رونق اهل دیوان و ... ایمنی ...
و ... زنان و امردان و سلامتی اشیاء ... در رفتن بادهای خوش و رسیدن اخبار درست
دلالت کند بر کثرت نکاحها و توالد و تناسل و شادی در زیان ... با خوشی و فرستادن نامه‌ها و فرح ...
دلالت کند بر تردد رسولان و مسافران و شادی عمال و منحرفان و جستن بادهای ... زنان و ...
و مشیر ... در برج سرطان ... دلالت کند بر مخالفت ملوک و سلاطین و ... و پیران و آفت ...
... مردم ... و شدت سرما و ... از آب خاصه در سواحل و شمال ... دلالت کند ...
... و غلبه کردن مردم سغد و ... بزرگان ... و آفت بدکاران ... و سفینها و خرابیها ...
در فارس و ... و بابل و آفت ... از ملخ و دزدیها و هلاک سران سپاه و ...
... مواضع و انواع ... دلالت کند بر آمدن ... و اهل عرب و غلبه کردن آنها ...
... و ضعف ... دلالت کند بر ... و ... دروغ و ... حال دریا ...

و مردم بازار و ارباب دیوان و تاریکی هوا و شکستن سرما و بسیاری آبها [illegible] دلالت کند بر اندوه زنان
و مال داران و مکدورت هوا و سرما اگر و فقت بود و دلالت بر عوام و خیانت دلالان [illegible] دلالت کند بر خصومت
میان امرا و وزرا و حیرت مسافران در دریا و تجسس ملوک و اکابر بر محبوسان و خبری که مقرون اسرار بر ایشان
گشتن ایشان و نقصان آبها . دلالت کند بر سعادت بزرگان و اهل نسب و فرح خلایق و فراخی نعمت
و بسیاری طرب در زنان نامی و شادی وزرا و قضاة و علما و صحت بیماران و ارزانی و سلامتی مسافران دریا
و ما را [illegible] دلالت کند بر اجتماع افاضل در مجلس اکابر و رونق دبیران و تقریها و صحت خلایق
و سلامتی مسافران [illegible] و خوشی میزبانان و ظهور محمودان و حقوق گویان و جستن بادهای خنک دلالت کند بر
بسیاری آبها و بارانها منعقد در بسیاری مسافران دریا و فرح زنان و بیرنگ کردن بیم ردان و [illegible]
و سرما و هوا [illegible] دلالت کند بر [illegible] زنان و مشغول شدن [illegible] احتیه و بیماری زنان
مطربه و بارانهای سخت و امکان دیگرها و تاریکی هوا [illegible] دلالت کند بر بسیاری اراجیف و دروغ و بستن
راهها و دست بر آوردن دزدان و فساد و [illegible] و بسیاری اعتصاب و ظهور غارات و زلزله و شکستن اجهاد قاضی
و بسیاری کار و عامل بازار [illegible] دلالت کند بر دشواری وضع حمل و فساد ابها و تیرگی هوا و دل مشغولی مردم
و هراس و [illegible] در مردم و وقوع جنگ و جدال میان کشتگان و [illegible] دلالت کند بر تسلیم مسافران
خاصه در دریا و رونق غواصان و ملاحان و ماهیگیران و برودت هوا و طرب در خلایق [illegible] دلالت کند بر جلا
زنان مطربان و جمع آمدن ایشان در سورها و جشنها و جمعیت خلایق و برآمدن کارها با آسانی و اخبار [illegible]
و [illegible] دلالت کند بر بسیاری عوام و دلیری بازارها و خواندن نظم و نثر و حکایات و حرکت رسولان و کشتیها
[illegible] سلامت [illegible] دلالت کند بر ظهور پادشاهان از حد مشرق و اقلیم رابع و استقلال ملک و وضع [illegible]
عزت و بسیاری سوختن و ساختن و غلبه کردن سباع و میل خلایق بصید و دهشت و خوش و تفاوت نرخها و [illegible]
بزرگان [illegible] دلالت کند بر فتنه و آشوب در مشرق و سوختن جایها بسبب گرما و شدت گرما و مضرت
رسانیدن موذیات انسی و استیلای حدت و حرارت مزاجها [illegible] دلالت کند بر بیماری امانت
و [illegible] و امکان حرارت و [illegible] زنان حامله و میل خلایق بعشق و فجور و کسالت [illegible] دلالت

ابرشدت

بر کثرت امراض عمیم میان خلایق و میل نمودن مردم به پستی و فقر و مکر و فروشیدن از حق ملایکه و اهل

تجار و خلاف نمودن حرف و آزرده شدن از بزرگان و دردها و ظلمت هوا … دلالت کند بر آمدن

عوام و مسافران و دشواری وضع حمل و تاریکی هوا و توقف ماندن کارها … دلالت کند بر مخالفت

میان اکابر و سروران سپاه و دولت اهل سلاح و قصد ارباب ظالم و بیماریها از حرارت و خون و …

… دلالت کند بر ایمنی و صحت خلایق و بسیاری قدم و دینار و طرب در اهل … اعیان و …

و اهل طرب و … و شادیها و رونق بازار الفت و اعتدال هوا … دلالت کند بر … احوال

… و حرمت دبیران و تجار و حاضر آمدن اهل فضل در مجلس اکابر و حسن … و …

و صفای هوا … دلالت کند بر تجار و فتوح هوا و رونق بزرگان و کلان و … در راستی خلایق

… دلالت کند بر تاریکی هوا و طرب در اهل سپاه و مخالفت ازدواج و حرارت در زنان و کودکان

و میل نمودن با فعال ناپسندیده و … حکام و … و اهل غنا … دلالت کند بر گرما و خشکی

هوا و بسیاری … و اخبار و هموم و اراجیف و علت در خلایق و … در معادن و عزت آلات حرب

و … دلالت کند بر … و چاری زنان و … هوا و آفت رسولان و جاسوسان

… دلالت کند بر عشق بازی میان زنان و امردان و میل خلایق … و اعتدال هوا و تیزی بادها

… دلالت کند بر تجار و بادان … جمع آمدن زنان و مطربان و … عوام … و …

رسولان و مسافران و زیادتی آنها … دلالت کند بر آمدن کارها و بسیاری معاملات و رواج بازارها

و … دلالت کند بر آفت … و خرابی جاها و بیم زلزله و … و آشوب

و … دولتی و تغییر در آمور ممالک و سرما … و خشکی هوا و … دلالت کند بر …

… و آمدن زلزله و خرابی … از منازل و خشکی هوا … دلالت کند بر اندوه

زنان و مطربان و مخالفت ازدواج و شدت سرما و … دلالت کند بر غضب دیوانیان

… و فلاحین و … بازارها و اندوه و … و … میان خلایق و …

و … دلالت کند بر … حال زنان و … مسافران و … عوام

و اما [illegible] دلالت کند بر [illegible] و [illegible] اعیان و نالیدن از اشرار و اهل سپاه و استیلای حرارت بر مزاج
انسان و ضعف [illegible] دلالت کند بر سلامتی غلات و [illegible] و عمارات و صلح میان مردم و میل علما و قضات
بطرب و تماشا [illegible] دلالت کند بر فتوح حال اصحاب دیوان و [illegible] اهل بازار و آمدن
[illegible] و حسن [illegible] بادها [illegible] و سلامتی کشتیها و رونق ارباب البحر و رواج بازارها و [illegible]
[illegible] دلالت کند بر [illegible] عوام [illegible] و بسیاری کارها و شادی زنان و اطفال [illegible] دلالت کند بر خصومت میان
ازواج و دشواری وضع حمل [illegible] شدن اجنه و اندوه و ملالت زنان و مطربان و بیماری [illegible] تاریک بود
دلالت کند بر [illegible] حرارت بر مزاجها و خصومت اصحاب دیوان با ارباب صلاح و طلب کردن عوام [illegible]
مکر و حیل در خلایق [illegible] دلالت کند بر [illegible] زنان و مطربان و بیماری ایشان [illegible] مسافران و [illegible]
[illegible] خصومت میان عوام [illegible] دلالت کند بر [illegible] میان زنان و امردان [illegible]
[illegible] و بسیاری [illegible] در میان خلایق و ظهور [illegible] دلالت کند بر [illegible]
وضع [illegible] زنان و مطربان [illegible] بسیاری [illegible] و ارزانی [illegible] عوام [illegible] دلالت کند بر رواج بازارها و کثرت [illegible]
[illegible] مردم [illegible] و اخبار [illegible] میزان [illegible] دلالت کند
بر [illegible] احوال دهاقین [illegible] غلات و رونق [illegible] و تجدید [illegible] دولتی و تغییر در اوضاع و اصلاح خلایق
و ظهور مردم [illegible] الحان و اصوات و بسیاری [illegible] دلالت کند بر فتنه [illegible] عقرب [illegible]
[illegible] و آفت لشکریان [illegible] و فتنه و فساد [illegible] و قتل و دزدی [illegible] دلالت
کند بر طرب و شادی اهل [illegible] و بالا گرفتن [illegible] و موافقت [illegible] و رونق مطربان [illegible]
منکرات دین اسلام و کثرت انتقال [illegible] دلالت کند بر [illegible]
خصومت عوام و بیماری مردم شریف [illegible] و اندوه [illegible]
دلالت کند بر ملامت عوام و زنان حامله [illegible] خلایق
دلالت کند بر ضعف حال امرا و اهل سلاح [illegible] دلالت کند
بر کثرت [illegible] و عدل و انصاف در حکام [illegible] میان خلایق [illegible]

خلایق

خلایق و سعادت خواتین و رونق اهل طرب و بارانها [illegible] دلالت کند بر تنگی [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] اهل دیوان و حسابها و بادهای سخت و علاج [illegible] بیماران و اعتدال هوا [illegible]

دلالت کند بر اندوه عوام و زنان [illegible] از مردم معروف و [illegible] خلاص مسافران [illegible] هلاک

و هیجان باد [illegible] دلالت کند بر کثرت فتنه و فجور و میل مردم و زنان با فعال ناپسندیده و [illegible]

[illegible] استیلای [illegible] بیماری و [illegible] باران و تاریکی هوا [illegible] دلالت کند بر اندوه عمال و [illegible]

و [illegible] دیوان [illegible] اهل بازار و رعد و برق و بادهای تند [illegible] و [illegible]

هوا و [illegible] و خیانت و حیلت در مردم [illegible] دلالت کند بر [illegible] زنان حامله و [illegible] و درماندن مسافران

و رسولان [illegible] طرق [illegible] دلالت کند [illegible] حال دبیران و [illegible] در [illegible] و [illegible]

زنان [illegible] و رواج بازارها و [illegible] مسافران و تغییر هوا [illegible] دلالت کند بر [illegible] زنان [illegible]

مجالس و وقوع سورها و [illegible] مسافران [illegible] دلالت کند بر رغبت زنان [illegible] و حرکت

مسافران و اجتماع عوام و [illegible] و بادها و سرما [illegible] دلالت

کند بر بالا گرفتن کار [illegible] و تفوق [illegible] بر بزرگان و اشتغال دولت [illegible]

ملک بزرگ و [illegible] شدن [illegible] و فروختن بسیاری از [illegible] و برخاستن فتنه و حرب [illegible]

عالم و خرابی جاها [illegible] و غرق شدن کشتیها و خروج [illegible] و نهب و غارت و قتلها در شمال و وسط

اقلیم رابع [illegible] دلالت کند بر [illegible] و معامله و [illegible] ملک [illegible] و برخاستن آشوب [illegible]

و [illegible] خدام [illegible] در خلایق و [illegible] و غلبه [illegible] و غرق [illegible]

و ظهور دزدان و فساد [illegible] و خرابی بقاع و مزرعها [illegible] دلالت کند بر آفت زنان

[illegible] و گرفتاری عشاق و اندوه ارباب [illegible] و شدت سرما و [illegible] و تلف زرعها [illegible]

[illegible] دلالت کند بر تشویش اهل بازار و [illegible] مزارعان و گرانی [illegible]

دلالت کند بر گرفتاری رسل و [illegible] و اتفاق افتادن مهمات عوام و بارانها [illegible] و تاریکی هوا [illegible]

[illegible] دلالت کند بر غلبه کردن امرا و اهل سلاح [illegible] و [illegible] و بارندگی و تلف اموال خلایق

... دلالت کند بر بسیاری باران که و طرب در دریا و بزرگان و اهل علم و سلامتی مردم دریا و ...

و ... دلالت کند بر افزونی بادها و باران و بارندگی و ... و سلامتی مسافران دریا و ...

بازارها و اخبار ... دلالت کند بر ... وضع حمل و ... خلاص شدن زنان و عوام و کم شدن ...

و ... بارندگی ... دلالت کند بر کثرت باران و سرما و ... کشتی ... و ... مردم

... دلالت کند بر ... و نالهٔ ... دلالت کند بر ... و ... اهل حرف

و ... و کثرت ... و مکر و ... و گفتن سخنان دروغ و تهمت ... از ... رنگ ...

... دلالت کند بر اندوه ... و ... و خصومت ازدواج و ... عوام و ...

ازدواج از ... و ... دلالت کند بر کثرت ... و ... زنان و ...

... و ... مسافران دریا و بارندگی ... دلالت کند بر ... حال اهل

... و ... دست ... آنها و سرما و سلامتی زنان حامله ... دلالت کند بر ...

خلایق و ... مسافران ... و ... بازارها و ... و بارندگی و سرما ...

دلالت کند بر ظهور شخص که ... و ... مردم را ... دعوت

کند و از علم ... و مردم بدان جهت ... و ... طایفه ... و طایفهٔ ...

شوند و تغیرات عظیم پدید آید در امور دین و دول و ... مردم و وقوع حادثها

... و امور غریب ... دلالت کند بر ... حرب و فتنه و ... انواع اسلحه

اندوه ... و نهب و غارت ... و آفت اسب و اهل سپاه و نقصان ... و وقوع امراض ...

... دلالت کند بر ... و مطربان و ... و تغیر و کدورت هوا و ...

ازدواج و ... لباس و شدت سرما ... دلالت کند بر نکبت اصحاب دیوان و ...

... بازارها و نوشتن خطوط مزوره و گفتن ... و ظهور مردم منافق

و کذاب و ... و مرتد و ... هوا و سرما و ناروایی کارها و ... و اندوه خلایق ...

دلالت کند بر ... حال ... و زنان حامله و اندوه ... مسافران و سرما اگر ...

[illegible] دلالت کند بر بسیاری مجادله در علوم و خصومت اعیان و اشراف با اهل حرب و غلبه [illegible] بزرگان
بر مالکان و کم آوردن خصمان [illegible] دلالت کند بر کثرت تزویج و رغبت علما بطرب و عیش [illegible]
و صحبت جباران و بر آمدن مهمات و تقویت بیماران و باریدن باران نافع [illegible] دلالت کند بر رغبت امرا به علم و طرب
و شادی اهل حرف و تقرب اهل دیوان [illegible] کننده سخن حق و جستن بادهای سردناک و اعتدال هوا
[illegible] دلالت کند بر آسایش و صلح حال و مصالحه میان مردم و سلامتی مسافران و صلاح کار رسولان [illegible] دلالت کند
بر بسیاری ازدواج و اسباب طرب و شادی اهل سلاح و سرما و برف و تلف شدن جنین و رغبت زنان بکارها
بد و میل اهل صلاح بفساد [illegible] دلالت کند بر ملامت دبیران و محاسبان و [illegible] فصل و کسادی بازارها
و سستی بر رغبت و [illegible] رغبت مردم ملوک [illegible] در خلایق [illegible] و سموم و تغییر در هوا
و بیماری از شکم [illegible] دلالت کند بر [illegible] اهل سپاه و محبوسی رسل و [illegible]
داشتگی کار زنان [illegible] دلالت کند بر عزیمت امرا و رونق کار و حرف و عمال و عشق بازی میان
زنان و امردان [illegible] دلالت کند بر سلامتی مسافران و خوشدلی رسولان و صلح میان مردم و فرح امرا
و باریدگی و سرما [illegible] دلالت کند بر برودت هوا و باریدگی و تردد رسولان و مسافران و [illegible]
اخبار [illegible] دریع [illegible] دلالت کند بر تغیر دولتها و احوال عالم و بیکار شدن [illegible]
و سفلگان و [illegible] وجود [illegible] حیوانات و بیماری و سرما و علت و باریدگی [illegible] دلالت کند بر قوت امرا
و اهل سلاح و [illegible] با رغبت و [illegible] صحبت فقرا و رغبت مردم بصید و جراحت [illegible]
در [illegible] حیوانات [illegible] و خشکی [illegible] گوسفندان و [illegible] و ماهی [illegible] دلالت کند
بر بدی احوال خویش و اصحاب لهو و طرب و دشواری وضع حمل و ناسازگاری ازدواج و بیماری [illegible] و ابرهای
سیاه و شدت سرما و برف و [illegible] و احتیاط و مکر و خیانت در خلایق و کسادی بازارها و تنگی طعام
و دل مشغولی اهل دیوان و حرف و تجار [illegible] دلالت کند بر گرفتاری رسولان و جاسوسان و [illegible]
و [illegible] و فوت سرما و [illegible] علت هوا و خصومت عوام [illegible] دلالت کند بر ضعف حال
و علما و اشراف و بیماری [illegible] در طبقه [illegible] شدن امرا و اهل سپاه و قوت [illegible] و مردم [illegible]

رسانیدن بشربعاران ... دلالت کند بر اصلاح در بعضی کارها که بر دو چیز داردن امدن از اندوه و صلح میان ازواج
و ما را اسیتالی زنان و ... بیماری دیوکاران رنگ ستدی کارها و اعتدال هوا و ایمنی راهها ... دلالت کنند
بر جستن بادها و سرما ... بازارها و غلبه کردن متکلمان و بحوبت حال دبیران و متصرفان و کشتیها ...
دلالت کند بر بجمال ... عوام با اعیان و عقلا ... و انکار در میان ایشان و امید حق محبوسان و حرکت مسافران
... دلالت کند بر رنج اهل ... ملاح و رغبت مردم بعشق و ... رونق خاران و قواد کان و بسیاری ...
ازواج ... دلالت کند بر بسیاری ... و ... اهل حرف و کسی سخنان محال و دروغ و وضع ... و ... کارهای
ناحق و بد گشتن هوا و ضعف ... در عدو ... دلالت کند بر خوف و هراس در عوام از اهل ...
و ... رونق بازارها و ... مسافران و دشواری وضع حمل ... دلالت کند بر رونق تجار و اهل بازار و خبر ...
... در خلایق و میل مردم با خدام و مرگ شدن ... و افسون و عشق بازی میان زنان و امردان و سرما و ...
... دلالت کند بر قوت حال عامه و مسافران و صلح میان خلایق و سرما و باد ... و ... راهها ...
دلالت کند بر تیزی بازارها و بسیاری بیع و شرا و شدت سرما ... و منفعت تجار ... در برج دلو ...
در برج دلو دلالت کند بر حرب و فتنه و قصد کردن بر زنان ... و فرو رفتن ... بر آمدن خلایق و ... شدن
دونان و ... رسانیدن به بزرگان و هلاک پادشاهان و تغیر در سیرتهای مردم ... دلالت کند بر جمع امدن
لشکرها و دلیری نمودن اکراد و احکام و خرابی جایها و آفت پیران و مردمان ... و امراض ... و هراس
در میان خلق و فرو رفتن ملکی ناحی از خاندان ... دلالت کند بر غلبه ... و دبیران و کشاورزان
و ... در میان اهل رستاق و کوهپایها و ... میان ازواج و نکاحهای ... و سرماهای ...
... دلالت کند بر کثرت اراجیف و بدی هوا و سرما و کسادی بازارها و ... تجار ... و حیا ... و ...
مردم از انواع ... دلالت کند بر ... و خلایق ... زنان حامله و زحمت مسافران و ظلمت هوا
و بد گشتن ... دلالت کند بر ... میان امرا و وزرا و بیماری قضاة ... و آفت یکی از ...
و بد شدن هوا و بادهای ... و خراب کنند و ... بر بزرگان ... دلالت کند بر ...
و فرح در میان علما و اشراف و دولت زنان و رونق ... جستن بادهای ... و صحت خلایق و بر آمدن

حادث [illegible] طعام [illegible] دلالت کند بر کثرت بادها و شدت سرما و اجتماع اهل [illegible] و فضلا و مصاحبت علما
و اهانت در مردم و رونق اطعمه بازارها و فروغ تجارت [illegible] دلالت کند بر فرح عامه و صحت ابدان و کثرت عبادت
و طاعات و سلامتی مسافران و صفای هوا [illegible] دلالت کند بر کثرت بارندگی و سرما و بعضی زنان [illegible]
[illegible] و سقوط اولاد [illegible] دلالت کند بر غضب میان مردم و خواست از رعیت و ظلم بسیار
بر [illegible] و اطلاق و عزل و لعنت بر یکدیگر و ظهور مردم خائن و مکار [illegible] و تجار و مد کشتن هوا و سرما
دلالت کند بر [illegible] مسافران و بسته شدن راهها و گرفتاری جاسوسان و اندوه زنان و بیماری عامه [illegible]
دلالت کند [illegible] اهل بازار و طرب در عمال و دوستی میان زنان و امردان و سختی سرما [illegible] و دلالت
کند بر [illegible] سرما و جیرهای کوتاه و کردن خیرات و افسونها و حرکت تجار [illegible] در بیع و خرید
دلالت کند بر بسیاری ابرها و آفت حیوانات [illegible] و تغییر [illegible] و دول و خروج سلاطین و خرابی بناها
[illegible] و بعضی [illegible] و خصومت و فتنه و خلاف میان ملوک و حکام [illegible] دلالت کند بر [illegible]
و قتل از طرف شمال و خروشیدن دریا و غرق شدن کشتیها و آمدن سیلها و مضرت رسیدن و بارانها
[illegible] و آفت حیوانات [illegible] که خشکی کند [illegible] دلالت کند بر [illegible]
و اهل طرب و شدت سرما و دشواری وضع حمل [illegible] و مشغولی خلایق [illegible] دلالت کند
بر بسیاری [illegible] و نقصان ابها و اندوه عمال و تجار و مردم بازار و اهل حمل [illegible] و تشنگی
[illegible] و وقوع سرما [illegible] دلالت کند بر [illegible] و اندوه عامه و مسافرین و زنان و مد کشتن ابها و تاریکی
هوا و سرما در [illegible] و تشویش مال داران [illegible] دلالت کند بر استیلا و حدت و حرارت [illegible]
و مخالفت اهل سلاح با معارف و اعیان و غالب شدن [illegible] اشرار و [illegible] امر معروف و نهی منکر
و رونق [illegible] دلالت کند بر امن و فراغت خاطرها و وقوع جمعیتها خاصه میان اکابر و اعالی و فراخی
نعمت و کثرت خیرات و مبرات و [illegible] و سلامتی کشتیها و فرونشستن آشوب و رونق ابواب البر
و [illegible] علما و قضاة و صلاح ارباب [illegible] و رغبت مردم به علوم و آداب [illegible] و دلالت کند
بر ترحم [illegible] بر حال [illegible] و بادهای [illegible] و بارندگی و سلامتی مسافران

دریا و سیل مردم بتوبه و صلاح و ایمنی و فراوانی نعمت [illegible] دلالت کند بر زیادتی آبها و سلامت کشتیها و نعمت
عوام و طاعت زنان و توبه بدکاران [illegible] دلالت کند بر چیرگی زنان بر مردان و وقوع [illegible] و بسیاری بارندگی
و [illegible] ایشان و گرایش بخواندن و عبادت و بیماری این طایفه [illegible] دلالت کند بر بدی حال مطربان و کاسدی بازار
و کسادی تجارتها و [illegible] صحت و [illegible] میان خلایق و [illegible] و بادهای تند و آفت حیوانات [illegible] و غرق کشتیها و تغییر
هوا [illegible] دلالت کند بر رنج مسافران و آفت کشتیها و بسیاری کار [illegible] و [illegible] زنان و مکروهی عوام
[illegible] دلالت کند بر حسن الفت میان زنان و امردان و رونق مطربان و رغبت مردم بلهو و لعب و آمدن خبرهای نیکو [illegible]
مفید [illegible] دلالت کند بر صحبت میان زنان و مردان و رونق عوام و مسافران دریا و باران نافع و [illegible]
دلالت کند بر وقوع قضایای شرعیه و اصلاح ذات البین و بارانها در وقت و زیادتی آبها و [illegible] اهل [illegible]
[illegible] در وقت احتراق هر کوکبی که بکوکب محترق متصل باشد معلوم که سرایت کند [illegible]
[illegible] بواسطه قرب [illegible] دلالت کند بر [illegible] و [illegible] و اهل [illegible]
از حرص و خشکی هوا و نقصان معادن و شکوفه و فتنه در مشرق و اقلیم رابع و [illegible] از معارف [illegible] مستتر [illegible] متصل [illegible]
مردم شریف [illegible] رسد و [illegible] گوسفند و [illegible] حرکت لشکرها و [illegible] اهل سپاه و فساد [illegible]
و [illegible] معادن و آفت حیوانات و بدی هوا [illegible] ملالت رسد و هوا سرد گردد [illegible]
باشد [illegible] اگر عطارد [illegible] و [illegible] باشد و انواع خیانتها [illegible] اگر قمر [illegible]
طعام [illegible] و زنان حامله و آفت شکوفه [illegible] مسافران باشد [illegible] دلالت کند بر موت
بزرگی و تنگی طعام و آفت حیوانات و مخاطره زنان و [illegible] و فساد نباتات و سرما [illegible] اگر مستتر [illegible]
متصل [illegible] طعام باشد [illegible] و [illegible] قضاة [illegible] و فساد نباتات و حیوانات [illegible]
و زلزله و ضعف [illegible] اگر [illegible] زنان [illegible] ملالت رسد و سرما در وقت [illegible]
عطارد بود [illegible] و زمین لرزه و سرما [illegible] اگر قمر [illegible] سرما و تاریکی هوا و ملالت [illegible]
[illegible] مسافران باشد [illegible] دلالت کند بر [illegible] موت و تنگی طعام [illegible]
[illegible] و فتنه در مغرب و بادهای [illegible] اگر مستتر بود [illegible] اشراف [illegible] گردد و دیگر

نشید

استیلا را افزون کمتر بود اگر مریخ بود ملوک در حرب الخاطره باشند و دزدان غلبه کنند و فتنه حاکم گردد و بعضی از
سپاه گرفتار گردند و ظهور مدعیان اگر زهره بود دلیل زنان باشد و مطربان و سرما اگر عطارد بود باد
و بادهای ناخوش و مکر و فتنه و دوری میان مردم و نقصان کتاب و عقلا و خصومت کند و هلاک یکی از ایشان بود اگر
بود در مجلوی زنان و عوام باشد و محنت مسافران و رسولان [illegible] دلالت کند بر رفتن در تمام [illegible]
و گرانی و [illegible] برج و غرق شدن کشتیها و نقصان آبها و زوال گردد اگر مشتری بود در منصل بود دلیل باشد و اهل صلاح
غلبه کنند بر [illegible] ملوک خراسان را آفت رسد اگر مریخ بود حرب و قتل خیزد و خروج مردم [illegible] و صفتی بود و نکوب
شدن این طایفه و نقصان آبها اگر زهره بود آفت زنان و مطربان باشد و ابرهای تیره و باد مکه و سرما در وقت
عطارد بود تشویش در باد و [illegible] محنت تجار و عقلا باشد و کساد در بازارها اگر قمر بود [illegible] بود از سیلها و آفت
کشتیها و دریا مسافران و عزت طعام [illegible] دلالت کند بر نکبت اعیان و اشراف و عطارد
کسبه و وزرا و خصومت ملوک و تلف یکی از ایشان طایفه اگر مشتری بود در منصل بود در مشرق حرب و قتل [illegible]
و معادن و عزت آلت حرب و نکبت بزرگان اگر زهره بود آسیب رسد بزنان و اهل طرب و اعتدال هوا و فراخی
اگر عطارد بود ملامت رسد به دبیران و اهل دیوان و جنگ در بازارها و بسیار [illegible] اگر قمر بود جنگ کنند عوام و مسافران
و چارپایان آفت رسد و [illegible] بود در چارپایان [illegible] دلالت کند بر [illegible] و فساد [illegible]
در معادن و [illegible] در طعام [illegible] منصل باشد [illegible] در خراسان فتنه خیزد و گرانی در [illegible] گاو و گوسفند و جنگی بود
اگر مریخ بود اضطراب و حرب باشد و قطع [illegible] و حرکت سپاه [illegible] و علت طعام اگر زهره باشد فراخی نعمت
بود و ارزانی و اندوه زنان و مطربان اگر عطارد بود تشنیع اهل بازار و کساد [illegible] اگر قمر بود عوام را آفت
رسد و بدی حال مسافران و [illegible] دلالت کند بر [illegible]
و آفت ملکی عامل [illegible] وزرا و علما و بادهای سخت [illegible] منصل [illegible] چارپایان و گرانی [illegible]
بادهای معتدل اگر مریخ بود حرب باشد و قتل اشراف و فراخی [illegible] زهره بود بدی حال زنان
و مطربان باشد و [illegible] اگر عطارد بود [illegible]
[illegible] و خصومت مردم [illegible]

دلالت کند بر ارزانی و غلا و اعیاد ربیع و انگران و بیاید تا حیوانات اما و سلامتی مسافران دریا اگر زحل مستقل بود و بوت
طیره و بر شمال و کرده بمودت بزرگان حرب و حرب و خون ریزش و غرق شدن کشتیها و حرکت لشکرها
بود معزم عمارت ... بهره بود بیماری زنان و کودکان و ... سختی و سرما و وقت ... عطارد بود ...
بود و روشن عمال کثرت خیرات و فراخی و ارزانی قمر بود بار انها باشد و امان مسافران خاصه از دریا جهت
عامه ... دلالت کند بر انت حبار با ... حاصه کوسفند و بز و ماست و مستیدان صدمت و حرارت
بر مزاج ... و کابر و تنها ... در جانب مشرق و اقلیم رابع و حرکت سپاه و شبیخون اگر زحل بود ... مریخ ملکی معروف
بود و جور و ستم سلطان ... مشتری بود و آفت بزرگان بود ... بهره بود باران و فراخی و ... چهارپایان زنان
عطارد بود رعد و برق ... و احتراق مواضع و دست ... در هوا ... 2
باران سلاح ... بود قمر بود ملالت عامه باشد و تشویش مسافران و قطع طرق و غرق سفاین و اندوه
زنان حامله ... دلالت کند بر پریشان حالی امرا و ... و تاخیر شدن قوت و حرب و فتنه
از جنوب و شبیخون زدن ... زحل مستقل بود و آفت ... باشد و فساد غلات مشتری بود
گرانی نرخها باشد و مکر ... اشراف ... بهره بود بیماری زنان و مطربان باشد و سلامتی ... شدت سرما ...
بود سرمای ... کند و بیماری کودکان و ... و کاروبار ... قمر بود ... مسافران و سرما ...
اندوه زنان و بسیاری ... دلالت کند بر خون ریزش و بیماری ... در جانب ...
و خشکی هوا و ... امرا و آفت ... زحل مستقل بود ... فرود ... و احتراق ...
مشتری بود ... رسد ... بهره بود ... مستی ...
... زنان و امردان ... عطارد بود ... احتیاج ...
قمر بود شبیخون ... مسافران و ... زنان حامله ... عوام ...
دلالت کند بر خرابی و حرب ... فارس و ارمینیه ... لشکرها و آفت ملوک شمال و غرق کشتیها ...
اما اگر زحل ... مشتری بود ... فارس و خراسان ... مشتری بود ... اما ...
و اندوه علما و قضاة ... بود ... اندوه و سرما ... زنان اگر عطارد بود ...

و جنگ و جدال پادشاهان در اطراف و قتل بود و غلبهٔ عامه بود و خرابی ارباب ... و رنج مسافران

دلالت کند بر بیماریهای ... زنان و مادران و مطربان و حرام ... طریف و لطیف در اقلیم ... اگر برج منقلب بود و دوست زهره ...

باشد و هلاکی هوا و هلاک شخصی نامی دانند و علما و اگر مشتری بود و خصومت بسیار کرده و بارانهای مستقل ... چهارپایان

بود و اگر مریخ بود آشوب باشد و بیماریها و قوی ... اهل صلاح و اگر عطارد بود ... شروع کند ...

باشد و تغیر ... و سرما در دشت و اگر قمر بود باران ... در موسم ... [illegible]

دلالت کند بر ... زنان و خواجه سرایان و اصحاب طرب و زینت و ... و بارانها ... و ... قوی ...

و ... برج منقلب بود ... اگر مشتری بود ... مسافران

و بزرگان باشد و اعتدال هوا اگر مریخ بود ... زنان ... اگر عطارد بود ... کند

و ... گویند و اگر قمر بود ... مسافران ... و خصومت ... و سرما ...

دلالت کند بر وقوع امراض و کثرت بارانها و تنگی ... برج منقلب بود بیماری ...

شود و ... اگر مشتری بود ... و ... [illegible]

بود خرابی ... و اسقاط اولاد ... عطارد بود بیماران علاج ... بارانهای ...

و ... باشد باران آید و حرکت مسافران و ... عامه ... دلالت کند

بر کثرت باران و ... زنان ... و کثرت ... برج منقلب بود ...

و خرابی ... اگر مشتری بود بارانهای ... آید و خصومت بسیار کرده و ... بود و ...

بزرگان اگر مریخ بود بارانها ... آید و سرما ... اگر عطارد بود بارانهای ... آید و حرکت

مسافران و خصومت ... اگر قمر بود خرابی ... و رنج مسافران در دریا و تغیر هوا ...

دلالت کند بر ضعف حال فضلا و اهل دیوان ... و ... در معارف ... عمال ...

اگر منقلب بود برج ... اگر مشتری بود ... خوش ...

... و بیماری بزرگان اگر مریخ بود ... و ... اگر ...

بیماری زنان و مطربان باشد و ... اگر قمر بود ... [illegible]

حران دهد و ... دلالت کند بر بها دواب و نباتات و زحمت تجار و حال حیوانات و باجنگ مقابل بود
برحل جزاء و نقایع و تلف حیوانات باشد و زلزله اگر مشتری بود علامتهای عالی را افست ... اول رونق البواب البحر
و ... علما و فضلا اگر مریخ بود بیماری ها پایان و احتراق جو ... و گرانی اگر زهره بود آفت زنان و ... ان باشد
و تلف ... دکان ... اگر قمر بود سرما و ظلمت سواد ... دل عوام بود و زنان ... [illegible]
بر ... و ... وقت ... و ... اهل ... اگر زحل متصل بود بیماری خاین و باد های ... کند ...
و آفت ... و ... باشد اگر مشتری بود ... سالم بود و ... مردم ... اگر ... رونق ... اگر
مریخ بود بیماری ... و قتل و شیخون باشد اگر زهره بود ... زنان حامله و ... و حال ... باشد ...
قمر بود ... دلالت کند بر آفت کشتها و زیادت ...
اما اگر زحل متصل بود ... باشد از آب و آفت نباتات اگر مشتری بود ... حال مسافران ... بود
... اگر مریخ بود غارت کشتها و ... حیوانات اگر ... زهره بود ... زنان حامله ... و شراب
داران و بسیاری ... و خیانت ... مردم ... اگر قمر بود ... از ... و ... مردم عامه
... ادلال ... زحل و ... دلالت کند بر ... ملوک ... و دهقانان و ... و ...
و بسیاری ... و ... و ... اهل ... و ... ان ...
و ... ارباب قلاع و جبال ... و ... و ... ساکنان و ...
و ... دلالت کند ... شد و ... از ... و وقوع ... و ... و ...
و ... مردم و بسیاری ... و ... و قحط و ... حیوانات و علامات ...
مردم کوه پایه و قلعه داران ... مشتری و ... دلالت کند بر ... و ... علما و اشراف ... و ...
مساجد و مدارس و کثرت ... و امانت و دیانت و صلح میان مردم و امر و معروف و ...
و ... و بسیاری ... دلالت کند بر ... و ...
... و ... قضاة و وقوع ...
و ... میان ... و ... و ... و دل ... و ... حیوانات اهلی

عابده

[illegible] دلالت کند بر قوت حال امرا و لشکریان و دهقانان و شبانان و مزدوران و کارداران و برزیگران
تند و ظهور مردم حق‌شناس و ارزاق و دیدنگاه حسن سلطان و اجتماع اهل سپاه [illegible] دلالت کند بر
ضعف حال سران سپاه و اهل سلاح و آفت از زنان و بدکاران و رسوائی این طایفه و جنگ میان ایشان و اضطراب
رضا و دزدان و بسیاری فسق و فجور و کارهای ناشایست و برخواستن حرب و قتل و شورش [illegible]
دلالت کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و اکابر و اشراف و [illegible] این طایفه عدل و انصاف در عالم و بسیاری رسوم
[illegible] دلالت کند بر بیچارگی و [illegible] اکابر و متعبدان هر قومی و کثرت در خشم و دل تنگی اطفال
و ضعف [illegible] از ملتها [illegible] دلالت کند بر سعادت حال زنان و مردان و ار
باب طرب و ملاهی و سرورها و فراغ نعمت و رونق بازار عطرفروشان و زینت سازان و جوهریان و رواج
حاجات [illegible] دلالت کند بر طلاق و فراق میان ازواج و زنان و مطربان و بیچارگی زهره‌رویان
و کثرت فسق و فجور و ترکها و [illegible] و علت [illegible] [illegible]
[illegible] دلالت کند بر نیکی حال قضاة و اهل دیوان و تجار و مردم بازار و بسیاری بیع و شری و امانت در مردم
با [illegible] و گفتن سخنان حق و موعظه و راستی در عدول و آمدن اخبار صحیح و صحت بیماران
و رواج کتب و کاغذ و [illegible] دلالت کند بر صدای گوینده و صحف و [illegible]
و ملالت عمال و متصرفان و تجار و اهل بازار و آفت ظهور و ظهور [illegible] و کثرت تهمت و [illegible] بیماریها
و گفتن سخنان بیهوده و نوشتن خطوط و [illegible] دلالت کند بر آسانی وضع حمل و برآمدن مهمات
مردم و سلامتی مسافران و بارانهای نافع و [illegible] دلالت کند بر ضعف حال زنان
و استقلال اجنه و صرع در کودکان و [illegible] در کارها [illegible] معلوم شده است که اجتماع قران
نیرین است و استقبال مقابله نیرین و اصلاً نیز خوانند و این هر دو لحظه را در امور عالم ترکیب اثر تمامست
[illegible] احب [illegible] حال وقت وقوع هریک معلوم کنند و [illegible] و دلایل آن حکم کنند چنانکه در این
باب تمام و مثال نیز ایراد کنیم ان شاء الله تعالی [illegible] در صورت طالع یکی از این دو وضع البته اتفاق افتد
یا دلیلی که دال باشد بر تغیرات هوا مناسب آن حکم کنند همچنین در دلایل حرب و آشوب و گرانی

در بیان تأمل نمودن در طالع اجتماع و استقبال که مقدم باشد بر طالع سال و فصل و آنچه در معرفت آن معتبر است از [illegible] از سر وقت
حافظ و فلک را درست کنند و آنجا حکم کنند و چون از اجتماع و استقبال منصرف گردد به هر کوکب که متصل گردد طبیعت آن کوکب
گیرد و حکم از جهت آن کوکب باید کردن از سعد و نحس، و اگر در صورت طالع یکی از این دو [illegible] بود
خاصه که صاحب طالع رب طالع و [illegible] باشد دلیل باد و باران و تغییر هوا بود و اگر [illegible] در عاشر بود دلیل [illegible]
هوا بود و اگر در رابع باشد دلیل زلزله و آفت مزرعها و [illegible] بود و سرما خاصه در زمستان و اگر در مثلثه آتشی باشند
افزونی [illegible] و [illegible] جواهر و معادن بود و اگر در مثلثه هوائی باشند بیماری در نوع انسان و آفت [illegible]
[illegible] باشد و اگر در مثلثه خاکی باشند آفت حیوانات و غلات باشد و بیم زلزله و خسف و اگر [illegible] باشند [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] منسوب [illegible] باشد چنانکه گفتیم اگر قمر بعد از انصراف به کوکب نحس متصل گردد [illegible] شد
و [illegible] کنند و خصومت و [illegible] و [illegible] باشد و اگر به سعد متصل شود [illegible] باشد
و [illegible] اسراف و [illegible] و شادیها [illegible] و فراخی نعمت اگر طالع برج بارانی باشد یا [illegible] از کوکب
باران بود و دلیل باران بسیار شود یا [illegible] بارد و [illegible] گردد اگر قمر از اجتماع یا استقبال [illegible]
[illegible] متصل گردد دلیل [illegible] و [illegible] و خصومت و [illegible] و [illegible] بود [illegible]
بود و [illegible] منحوس باشد [illegible] طالع یکی ازین دو اگر موصوف باشد بصفات [illegible] که در
طالع یا دهم باشد و اگر موصوف بود بصفات [illegible] گردد و اگر رب طالع یکی ازین دو نحس باشد و [illegible]
بر [illegible] بود گرانی شود [illegible] طالع که مقدم بود بر طالع سال و اگر [illegible] زحل مشتری باشد [illegible] بود [illegible] شود
[illegible] انصراف قمر از رب یکی ازین دو و متصل شود به مشتری [illegible] بود [illegible] شود و اگر
انتقال زحل داشته باشد [illegible] باشد گرانی شود و اگر در طالع یکی ازین دو منحوس باشد [illegible] باشند [illegible]
[illegible] باشند دلیل فتنه است و حرکت لشکرها و [illegible] منحوس [illegible] دلیل [illegible]
و [illegible] احتراق مریخ یا بودن تحت الشعاع یا [illegible] در طالع یا عاشر یکی ازین دو دلیل [illegible]
[illegible] باشد و آشوب و فتنه هرچند که ذکر بعضی ازین دلایل [illegible] جهت [illegible]
اجتماع [illegible] دلیل کند بر [illegible] حال ملوک و سلاطین و آفت [illegible] و [illegible] وزرا

و تاریکی هوا [illegible] دلیل کند بر برف و نبات و شکوفه و بهار پایان و حرکت مسافران [illegible]

و درد [illegible] و تغیر هوا [illegible] دلیل کند بر حرارت [illegible] و زنان و جستن بادها و [illegible] اختیار [illegible]

تحتی با [illegible] ماند و کتاب و کال و خصومت [illegible] و کثرت معاملات [illegible] دلیل کند [illegible]

اعدا و رسیدن مسافران [illegible] حسین [illegible] و بخت [illegible] و [illegible] هوا [illegible] دلیل کند بر [illegible] احوال ملوک

و التفات کردن با یکدیگر و فرستادن برید و [illegible] و رسول [illegible] و [illegible] الکابر و گفتن اسرار و شدت حرارت

هوا [illegible] دلیل کند بر تغیر هوا و میل مردم [illegible] و [illegible] حیوانات و [illegible] حوام [illegible] بر رکان [illegible]

[illegible] و [illegible] دلیل کند بر تفاوت [illegible] از [illegible] سعید [illegible] ملوک و اکابر [illegible] عامه

[illegible] و باران و [illegible] دلیل کند بر توقف مسافران و [illegible] جاسوسان و طلبات [illegible]

کشتها و [illegible] و تاریکی هوا و سرما [illegible] دلیل کند بر [illegible] و [illegible] اهل علم و [illegible] و [illegible] مردم

[illegible] و تغیر هوا [illegible] دلیل کند بر شدت سرما و برف و [illegible] اهل سفر [illegible] و [illegible]

و [illegible] عوام [illegible] و [illegible] حیوانات [illegible] دلیل کند بر کدورت خاطر ملوک و اکابر

و [illegible] بادها و ظلمت هوا و اندوه و [illegible] و [illegible] و اهل صحرا [illegible] رسل و [illegible] و اهل سفر [illegible]

دلیل کند بر حرکت مسافران دریا و [illegible] کشتیها و [illegible] حیوانات [illegible] و کثرت [illegible] و کثرت عوام

[illegible] دلیل کند بر مودت میان ملوک و اکابر و نوازش با [illegible] و [illegible]

و [illegible] عدل و انصاف و [illegible] و [illegible] و [illegible] و صحبت [illegible]

دلیل کند بر خصومت اکابر و [illegible] اهل [illegible] ملوک و [illegible] و [illegible]

از [illegible] و [illegible] دار العلما [illegible] دلیل کند بر صلح میان سلاطین و اکابر [illegible]

و [illegible] رعیت و فراخی نعمت و [illegible] و [illegible] و [illegible] و اهل صحرا [illegible]

[illegible] دلیل کند بر خصومت ملوک و اکابر و ظلم [illegible] بر رعیت و فتنه و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] ملک و [illegible] دلیل کند [illegible] میان [illegible] سالار [illegible]

و [illegible] الکابر بر [illegible] و نوازش با [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] حصار [illegible]

و وقوع دزدان و احتساب ... دلیل کند بر غلبه کردن دزدان و قتل ایشان و حرب و اندوه و غیبت
و فتنه اکراد و عیاران و ضعف دزدان را ... و فساد دستوران و علت ایشان و آفت رنجها از موش و ملخ
و ملخ و ... لشکریان ... دلیل کند بر دوستی ملوک و بزرگان و آسایش خلایق و اتفاق و ... با اهل
سپاه و مسلمان شدن کفره و ... و جمع آمدن سپاه در مشرق ... دلیل کند بر خرابی ... و هلاک
یکی از معارف ملوک و حرکت لشکرها و مخالفت سلاطین و اندیشیدن غدر و مکر در حق یکدیگر و انتقال ملک
و دولت و حیرت عوام و بسا که وقوع ظلم و ظهور زردی در میوه‌ها ... رنجها و ... ایشان و اجرا
دلیل کند بر خوارش یافتن دهاقین و قاعده داران و بزرگان از پادشاهان و ... بر ...
و ... رنجها و فقرها و فراوانی ... و تغیر هوا ... دلیل کند بر خواست از رعیت و خشم ملوک بر بزرگان
... و ... حال بزرگان و مردم کوه پایه و ... و وقوع عداوت میان ... و ...
ضیاع و عقار و نقصان ارتفاعات و ... و سرما اگر وقت بود ... دلیل کند بر عنایت ملوک و سلاطین
با بزرگان و دهاقین و وقوع صلح میان اکابر و کم شدن ستم و ظلم و آبادانی جایها و بسیاری ...
و بزرگ شدن ... و تغیر هوا مناسب وقت ... دلیل کند بر خصومت میان ملوک و اکابر و حرکت ...
و خروج سپاه و آفت پیران و کشتن ... و ... اهل قلاع و جبال و ... و حیوانات و ... رنجها و غارت
در کوه پایها و نقصان غلات ... و سرما اگر وقت بود و آفت از باد و صعوبت سرما ... دلیل کند
بر تنگی حال زنان و اهل حرب و وقوع شورها ... و ... و موافقت ... و ...
و ... آتش و ... و شدت سرما ... و خشکی ... دلیل کند بر بیماری
زنان و ... و ... و ... کارها ... و ...
... مشغولی اهل جبال و صحرا ... علامت و ... سرما ... دلیل کند بر شادی بزرگان ...
... ارباب قلاع و جبال و بسیاری ... و اصلاح ... کارها ...
و رواج بازارها ... و ... و اعتدال ... دلیل کند
بر ... و ... کارها ... مردم از جور و ستم و ظلم و ...

و خصومت اهل بازار و دهاقین و کوه‌نشینان و عداوتی از ازدواج و آفت بر پیران و صف و طعام و اندوه
مطربان و اسبهای جنبره و سرما در وقتش بود ... دلیل کند بر حرکت رسولان و بسی عهدها و کشتن کارها
و بسیاری تجارت و زراعت و سخ برده و املاک و سلامتی بزرگان و کوه‌نشینان و سرما در وقتش و تیرگی
هوا در اخیف ... دلیل کند بر ظهور خیانتها و تهمتها بر خلایق و دعویهای ناحق و اندوه اهل دیوان
و تجار و اهل بازار و بی‌رونقی دهاقین و اهل حرا و بد گشتن هوا در اخیف و بیماری جوانان و فساد نباتات
و سرما در وقتش ... دلیل کند بر الفت میان بزرگان و پیران و دهاقین و جنبیدن بادهای خشک و ...
و بهادار ... علامات و عدول ... اخلاق و خوف و شدت سرما در وقتش و ازدواج بازرگانان
... و رسیدن اخبار از هر نوع ... دلیل کند بر خصومت میان خلایق و گرفتاری رسولان و جاسوسان
و اسهال مردم از دهان یا اختیار رفع و ستم بر اهل حرف و بیکاری داشتن ... و سرما و تهمت بر خلایق
و ... مردم منافق و اهل رستاق و تیرگی هوا و بادهای ناخوش ... دلیل کند بر اتفاق
ازدواج پدران و فرزندان و رونق بزرگان و عیاران و رسیدن ... و تغیر هوا ...
بر جنگ و جدال میان عوام و اندوه رسولان و اسب‌داران و خاصبان و رنج اهل حرا ... دلیل کند بر
رونق مشایخ و دهاقین و صلح مردم و سازگاری ازدواج و سعادت ... و زنان و عیاران و ...
... دلیل کند بر رنج مسافران و آفت کشتها و خصومت میان پدران و فرزندان و سرما و باد ...
در وقت و بیماری اطفال و زنان ... دلیل کند بر دوستی علما و قضاة با امرا و ... و بازی ...
... و ... لات حرب و لزوم و میل مردم به سلاح و تیرانداختن ...
اسباب ... دزدان و راه‌زنان ... دلیل کند بر فتنه میان سادات و قضاة و اهل صلاح
و عفت بزرگان ... و آفت اشرار و بیماری اهل صلاح از حرارت و استیلای حدت ...
... در ناحیت برج ... دلیل کند بر مودت میان امرا و وزرا و دوستی
اهل صلاح ... از بزرگان و بسیاری ... و رونق دار القضاء ...
و کم شدن شر و شدت گرما در وقتش ... دلیل کند بر فتنه بزرگان و خصومت میان وزرا و امرا

و جاری ملوک و حکام در مصادره توانگران و تفتیش خلایق و هراس در مردم و سوختن و تاختن جاها و هم بسیر تهمت
و خون ریختن و عفو با بزرگان و جاریها ره و فسا و حد و غیره ... دلالت کند بر قوت حال ملوک و حکام الوقت
این طایفه با علما و معارف با استخفاف در خلایق و بسیاری خیرات اکابر و زیادت شدن اموال ... دلالت کند
بر خصومت معاره ا به و تعقیب بزرگان بر این طایفه و تهمت بر علما و هم دلالت دارد بر ... مذهب و گرمی هوا در فصل شتا
... دلیل کند بر صلح میان پادشاهان و ایادی ... وزرا و اشراف و شادی توانگران و قضاة [illegible]
و عطلی و امعان ملوک و دهقانان ... و بسیاری ... امر و خیرات بزرگان و فراخی و ارزانی و گرمی هوا
در وقت ... دلیل کند بر ایذا وزرا و علما و خواست از توانگران و حیرت این طایفه و خوف ... [illegible]
و تنگی طعام و تفاوت نرخها و ... و گرمی هوا در وقت ... دلیل کند بر شادی علما و ایمه و اکابر اشراف
و ارزانی و ایمنی و رونق قضاة و سادات و دین و دوستی خلایق و عزت لباس و سرمایه و صلح میان مردم ... دلیل کند
بر سستی ازدواج و ناسازگاری ازدواج و اجرای معروف و نهی منکر و تهمت بر قضاة و علما و طلب حقوق شرعیه و ادای حرمت
و عمارت ... هوا ... دلیل کند بر قوت کار بزرگان و سعادت وزرا و اشراف و صحت پادشاهان و صلاح امور کارها و دفع
مظالم و ساختن زینتها و آرام گرفتن فتنهها و ... اسباب طرب و آمدن خبرهای خیر و کثرت ... و [illegible]
علما و فقها و ارزانی نرخها ... دلیل کند بر خصومت ازدواج و بسیاری فسق و فجور و ... اهل صلاح و طلب کار دین [illegible]
مردم از کثرت امر معروف و نهی منکر و ... رونق مطربان و شراب داران و ... و ظهور ... اهل تقوی
و علم از ... دلیل کند بر ... دبیران و متصرفان و ... [illegible]
این طایفه ... مردم ... دلیل کند بر عمل ... [illegible]
اهل ... دلالت کند بر قوت حال دبیران و مستوفیان [illegible]
علما و عقلا و ... میان این طایفه و ... و کتاب [illegible]
... دلیل کند بر کثرت خصومت و جدل میان علما و فقها ... دین و مذهب [illegible]
... و میل قضاة و ... [illegible]
... دلیل کند ... مردم عامه و ... دلیل کند

بعدت ریزش باران و برف و ما یکان و دل مشغول عوام و زنان و تجار و ضعفت ارواح ... دلیل کند بر اظهار

امامت و ولایت در عوام و بسیاری جزئیات و طامات و سالکی مسافران و گشتنها و آراستن جهاد را سبب ازدیاد

کارها و صحت چاپاران و بادرندگی ... دلیل کند بر نفاق میان علما و فقها و ... در عوام الناس خردم سخن و انشاها

و مکتوبهای شرعی و دادن ... مال دیوان و ... و رسیدن مسافران و رسولان و کم و ... دلیل کند بر ثروت امرا

و اهل سلاح و زیادتی جاه این طایفه و مغلوب ... بر مزاج ملک و اکابر و عزت ... و آلات حرب

دلیل کند بر عزت امرا و اکابر و ... و صیادان و عزت معدن ... و گرفتاری ایشان و بسیاری نقد

... دلیل کند بر نوازش یافتن سپاهیان از ملک و رونق اهل سلاح و ... و رواج بازار اسلحه

... دلیل کند بر ... حرب و ... و آشوب میان ملک و امرا و ...

... و ... مجالس ... از قلم و ستم و سلاک ... و بیماری اکابر و زندان ...

... کردن دزدان و راه زنان و ... ایشان ... دلیل کند بر موافقت ازواج و ... وضع

حمل و ... و کثرت نکاحها و ... دلیل کند بر ... زنان

و ... بازارها و وقوع طلاقها ... میان ازواج و بیماری زنان و ... مطربان و ...

و وضع حمل و ... کودکان مرده از شکم و کثرت زنا و فسق و ... رسوائی زنان و نکاحهای ... و

... و ... و ... رعد و برق و ظلمت سوا ... و ... ایشان ...

... ایشان ... دلیل کند بر موافقت ازواج و بسیاری ... و ... و آلات حرب

و ... و ... آشوب و فتنه ... و دست کوتاه کردن اهل شرو

... دلیل کند بر جرأت دزدان و ... و رواج آلات حرب و ... راه داران دلیل کند بر

... دزدان و بیماری کودکان و ... و ... و ... ایشان ...

... و ... دلیل کند بر ... میان اهل دیوان و امرا و اهل سلاح و رونق صناع ...

و رواج بازارها و ... و ... و ... و ... ایشان ...

... و ... دلیل کند بر ... میان امرا و اهل دیوان و ... اهل سلاح

بر ظلم و فتنه و حضرت تجار و زیان در معاملتها و کثرت خیانتها و عذر و فقد بزرگان و ظهور قلوبان و انبوه خلق و پایمال
گرانی و گرمی هوا و رعد و برق و حریق مناسب دهقان . دلیل کند بر دوستی عوام با اهل سپاه و دریوزه و اشتغال مردم
بی کار و زن بی شوهر را در حبس و حبس با خصمان . دلیل کند بر خدمت مردم و عدت حرارت در مزاجها و وقوع قمار بازی
و دزدان و خیانت و دروغ گفتن و ناراستی . دلیل کند بر حرکت سپاه و شادی رندان و عیاران و میل مردم بسلاح
و صید کردن و کند و رفت سوار و راه گرفتن عوام جهد های کهنه را . دلیل کند بر جنگ و جدل میان عوام و اهل سلاح و
حرکت لشکرها و نقصان این طایفه و بیماری اطفال و زنان حامله و بدی راهها و آفت دواب و غنیمه را . دلیل کند بر [illegible]
میان بزرگان و زنان و طبیعت نوابان و حاجبان و ازدحام مردم بر درگاه پادشاه و حکومت عوام . دلیل کند بر اندوه
خلایق از نزدیکان پادشاه و عقوبت توانگران و در دست افتادن مهمات و تغییر هوا . دلیل کند بر حصول [illegible]
اجتماع این طایفه با یکدیگر و سبب آن با عامه مردم و ترحم ملوک و اعلام بر رعیت و شادی خلایق . دلیل کند بر [illegible]
میان بزرگان و اظهار خصومت در خلایق و رغبت به آوردن جوانان و داد و [illegible] و غرامت و در حبس افتادن عوام [illegible]
و نهستن از مردم و تغییر هوا و گرانی خیرها . دلیل کند بر کثرت سودها و صحبت میان مادران و دختران و طرب در
زنان و مطربان و رسیدن اخبار خوش و رحمت عوام و بسیار خنده و لهو در خلایق . دلیل کند بر کشش ماجرا
میان مادران و دختران و ضعف حال عطاران و میل [illegible] که جنگ و گفت و گوی در بازارها . دلیل کند بر رواج بازار
بنازان و حرفت آلت طعام و سختی بیرامها و رونق توانگران و طرب در خواتین و شادی زنان و اساس و صنع خلایق
حال اهل طرب و کثرت فتنها و سورها . دلیل کند بر خصومت میان زنان و شراب داران و مطربان [illegible]
این طایفه [illegible] و فقیران و اصحاب کاران و اهل رستی و امور ناشایست . دلیل کند بر قوت ارباب دیوان و میل خلایق
بشرب و طرب و بیامدن مهمات مردم و تعلق و تعشق میان زنان و امردان و رغبت مردم بتماشا و خوش حالی تجار
ماهیان از رواج عطر و لباس و کرباس و حریر و فروخت لحوم و سموم و اشربه و باران عمرها و دولت [illegible]
بر دوستی اهل قلم و میل زن و عام مخلوق و رواج بازارها و [illegible] باران اکثر وقت [illegible] دلیل کند بر [illegible] میان
تجار و اهل بازار و کتاب و دلالان و کساد بازارها و وقوع [illegible] . دلیل کند بر دوستی [illegible]
[illegible] و بیشتری بازارها [illegible] و کتاب و کاغذ و آمدن اخبار [illegible] و فرح خلایق و تغیر هوا . دلیل کند

بسیاری جنگ و جدال در بلاد و حدوث [illegible] اعیان [illegible] واقعه [illegible] و تنگی و بازارها را [illegible] و نوشتن
حفظ و [illegible] و رسیدن آمدن لشکرها و تغییر هوا [illegible] کواکب [illegible] تحلیل زحل [illegible] دلیل کند بر حرکت
پادشاهان [illegible] و کثرت مقابله و ظلمت هوا [illegible] سرما و [illegible] بر رعیت و انواع [illegible]
در ناحیت و سرما [illegible] در چهار [illegible] دلیل کند بر حرب [illegible] میان ملوک و [illegible]
و هراسی در مردم و حرکت [illegible] بیشتر [illegible] زلزله و خرابی [illegible] دلیل کند بر [illegible]
جنگ و عزت طعام و بیماری [illegible] و کثرت مقابله [illegible] دلیل کند بر [illegible]
[illegible] زمستان [illegible] علامت [illegible] زمین [illegible] ارمنیه [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible] دلیل کند بر [illegible] و معادن و غلبه کردن سباع و آشوب [illegible]
و دشت قبچاق و خراسان [illegible] دلیل کند بر [illegible] علما و [illegible] اغنیا از دست فقرا [illegible]
[illegible] و کثرت آشوب [illegible] دلیل کند بر گرانی [illegible] بادهای [illegible] انسان [illegible]
دلیل کند بر [illegible] کشتیها و [illegible] حیوانات [illegible] دلیل کند بر [illegible]
[illegible] بر رعیت [illegible] در مشرق [illegible] و معادن [illegible] دلیل کند بر [illegible] سرما [illegible] در
زمین [illegible] حیوانات [illegible] دلیل کند بر بادهای خراب کننده [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] بیماران [illegible] دلیل کند بر [illegible]
بر عامه مردم و کم شدن [illegible] و آشوب در سواحل [illegible] کشتیها از سرما و سیلهای خراب کننده [illegible]
[illegible] کشتیها [illegible] دلیل کند بر تنگی حال ملوک [illegible] و قوت اهل معادن و صنایع
[illegible] دلیل کند بر فراخی نعمت و سلامتی [illegible]
[illegible] دلیل کند بر [illegible] بادهای نافع [illegible] مردم و سلامتی [illegible] هوا ماند [illegible]
عوام و فقها و اشراف [illegible] دلیل کند بر [illegible] وزرا و اعیان [illegible] و سلامتی مردم در بلاد
و فراخی نعمت و ایمنی [illegible] دلیل کند بر [illegible] ملوک و سلاطین و کثرت [illegible]
[illegible] رعیت [illegible] دلیل کند بر سلامتی کشتیها و نعمت خلایق و رواج بازارها و صافی هوا ماند [illegible]

تغیر آن دلیل کند بر اعتدال هوا و ایمنی راهها و کثرت باد و باران و فراخی نعمت و کسادی بازارها و ارزانی نرخها [illegible]

دلیل کند بر فتنه و آشوب [illegible] سپاهیان بر خلایق و قطع طرق و باد و باران [illegible] و عزت طعام [illegible]

دلیل کند بر خوشی دل [illegible] و کثرت خیرات و سلامتی حیوانات [illegible] و اعتدال هوا [illegible] دلیل کند بر هلاک

حیوانات و اعتدال هوا [illegible] سادات [illegible] دلیل کند بر تنگی حال خلایق و ارزانی و فراخی نعمت [illegible]

کارهای [illegible] دلیل کند بر خوشی [illegible] بارانهای نافع و قوت حال سادات و علما و اشراف [illegible] کشتیها [illegible]

[illegible] دلیل کند بر قوت حال اهل سپاه و تنگی تجار [illegible] و عزت طعام و حرکت سپاه [illegible] دلیل کند [illegible]

اهل سپاه [illegible] و بیم زلزله و فساد هوا و اظهار خیانت [illegible] دلیل کند [illegible]

[illegible] و حرارت [illegible] بادهای گرم [illegible] دلیل کند بر فتنه و حرب و غارت [illegible]

کشتیها [illegible] دلیل کند بر خشکی هوا و گرمی [illegible] و عزت [illegible] دلیل کند [illegible] کشتیها [illegible]

و بیم زلزله و تغییر هوا [illegible] دلیل کند [illegible] و اهل [illegible] بادهای گرم [illegible]

هوا [illegible] دلیل کند بر قوت حال لشکریان و اهل حرب و فتنه [illegible] و حرکت سپاه [illegible]

[illegible] و کثرت فسق و فجور [illegible] دلیل کند بر علت [illegible] خشکی هوا [illegible]

[illegible] دلیل کند بر اعتدال هوا [illegible] و قوت حال امرا و ارباب [illegible] دلیل کند [illegible]

حال [illegible] و بادهای [illegible] و ملالت حکام از اشرار و کثرت فسق و دزدی [illegible] دلیل کند بر حرب میان ملوک [illegible]

[illegible] در چشم و موت [illegible] و نقصان آب چشمه‌ها [illegible] دلیل کند بر [illegible] ملوک و قوت

حال سلاطین و اعتدال هوا و بارانهای نافع و شادی در خلایق [illegible] دلیل کند بر کسادی بازارها و عزت طعام و تغییر هوا [illegible]

[illegible] دلیل کند بر [illegible] و قوت حال ملوک و حرارت هوا [illegible] دلیل کند بر [illegible]

کشتیها و گرمی هوا و کثرت آبها و ارزانی طعام [illegible] دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و عدل ایشان [illegible]

[illegible] دلیل کند بر [illegible] و قوت حال [illegible]

دلیل کند بر اعتدال هوا و ارزانی نرخها [illegible] و ملالت [illegible]

و قوت حال [illegible] دلیل کند [illegible]

دلیل [illegible]

و صلاح برفها کم [illegible] دلیل کند بر عزت اطعمه و سیم و شدت سرما و کثرت برف و [illegible] دلیل کند
بر [illegible] و عزت لحم و دسوم و وقوع ظلم و بادهای سرد [illegible] دلیل کند بر اعتدال هوا و خیر و برکت [illegible]
مردم به تجارت و زراعت باغ و بوستان و کثرت باران و رعد و برق [illegible] دلیل کند بر آمدن [illegible]
نافع و صلاح نباتات و حیوانات و اعتدال هوا [illegible] دلیل کند بر کثرت باران و رعد و برق و کثرت [illegible]
و صلاح زرع و نباتات [illegible] دلیل کند بر کثرت باران و خوشی هوا و بادهای معتدل و [illegible] و صلاح [illegible]
دلیل کند بر باران و ابرهای تیره و خشکی هوا و صلاح کشتیها و آمدن مسافران دریا [illegible] دلیل کند بر اعتدال هوا و کثرت
[illegible] و رطوبت [illegible] دلیل کند بر [illegible] و فراوانی اطعمه و اندوه زنان و مطربان و علت [illegible] در مردم
و خوشی هوا [illegible] دلیل کند بر سعادت خواتین و رونق اهل طرب و ارزانی و خوشی هوا و صحت خلایق [illegible] دلیل کند
بر اندوه زنان و امیران و خصومت ازواج و رونق شراب و [illegible] و کثرت فسق و فجور و سرما [illegible] دلیل کند
بر باران که نافع و خشکی هوا و صلاح مسافران [illegible] دلیل کند بر فساد کشتیها و شدت سرما و عزت طعام و چهارپایان
[illegible] دلیل کند بر قوت حال پیران و حکیمان و فسق زنان و زیان ایشان و ناسازگاری ازواج و کثرت [illegible] در مردم
[illegible] دلیل کند بر قوت حال خواتین و ارباب طرب و میل علما و اشراف به زنان و اهل طرب و بادهای نافع و حرکت
کشتیها [illegible] دلیل کند بر حبس باران و رعد و برق و ابرهای تیره [illegible] دلیل کند بر اعتدال هوا و کثرت
باد و علت [illegible] از رعیت [illegible] دلیل کند بر رونق دیوانها و عمال و کتاب و اهل بازار و فرح کتاب و تیزی بازارها و [illegible]
[illegible] دلیل کند بر ابر و باران و بادهای با منفعت و اعتدال هوا [illegible] دلیل کند بر گرمی و خشکی هوا و [illegible]
اصحاب دواوین و عمال و تجار و اهل بازار و صفای هوا و بادهای نرم [illegible] دلیل کند بر قوت حال فضلا و اهل [illegible]
و عمال و تجار و اهل بازار و صفای هوا و بادهای نرم [illegible] دلیل کند بر بسیاری طعام و [illegible] و رونق اهل حرف
[illegible] دلیل کند بر سرما و بادهای خنک و مکر و فریب میان ازواج و [illegible] دلیل کند بر [illegible] بازارها
و شدت سرما و زیان معاملها [illegible] دلیل کند بر برف و باران و بادهای سرد [illegible]
[illegible] دلیل کند بر [illegible] هوا و سستی بازارها و علت طعام و اندوه مردم [illegible] دلیل کند بر زیادتی [illegible]
[illegible] و اندوه تجار و اهل بازار [illegible] دلیل کند بر فرح [illegible] و زنان حامله و رسولان و مسافران [illegible] دلیل کند

برانگیختن خلاف و وحشت خواتین و انداختن [illegible] دلیل کند بر رواج بازارها و باد و باران و کثرت اخبار سلطان
دلیل کند بر حرکت سفرا و مسافران و وحشت دل خواتین و بانوان و تفاوت نرخها [illegible] دلیل کند بر تضاد
ملوک و گرمی هوا و منازعت خلایق [illegible] دلیل کند بر قوت کشاورزان و سلامتی حیوانات [illegible] دلیل کند بر اندوه
مردم و [illegible] دلیل کند بر کثرت منازعت و فتنه میان مردم و بیماری و کثرت آنها
[illegible] دلیل کند بر تغیر حال اکابر و زنان و کثرت خلایق و تغیر هوا [illegible] دلیل کند بر اندوه و [illegible] مردم
و حضرت رسولان و مسافران [illegible] دلیل کند بر مهمات باطل و بادها [illegible] و ظلمت هوا [illegible] دلیل کند بر [illegible]
بزرگان و [illegible] و بارندگی و فرح مردم و سرورها [illegible] و عکس [illegible] دلیل [illegible] ضعف [illegible] جمعی از ملوک
و [illegible] عکس [illegible] و عکس [illegible] کدورت هوا [illegible]
[illegible] عکس [illegible] ذنب در [illegible] برج که ذنب [illegible] عکس [illegible]
[illegible] اگر عکس [illegible] و [illegible] و [illegible]
بود و اگر [illegible] عکس کند [illegible] آفت و علت [illegible] شوند [illegible] بود و اگر
[illegible] عکس کند آفت اشجار و اثمار بود و بیماری خلایق و قطع [illegible] و اگر [illegible] عکس کند [illegible] بود و [illegible]
و آفت [illegible] و حیوانات آبی و عکس [illegible] باید کرد [illegible]
[illegible] دلیل کند بر قوت سلاطین و حکام [illegible] اعیان و اشراف و عدل بر رعیت [illegible] دلیل کند
بر رونق حال اهل [illegible] و نوازش [illegible] بزرگان و ریاست [illegible] کارها و فتح [illegible] دلیل کند
بر سعادت حال علما و ائمه و سادات و قضاة و وزرا [illegible] از ملوک و صواب [illegible]
و [illegible] و فایده در معاملات [illegible] دلیل کند بر رونق احوال [illegible] و [illegible]
[illegible] و ارباب اقلام و [illegible] وقوع معاملات [illegible] و کثرت کتب در علوم [illegible] مردم [illegible]
[illegible] دلیل کند بر قوت احوال ملوک [illegible]
[illegible] صنایع [illegible] مردم در طلب معاش [illegible]
امرا و اهل سلاح و سرهنگان و حرکت [illegible] و دلیری [illegible] و دزدان و [illegible] سلاح [illegible] خلایق [illegible]

[illegible]

فسق و فجور شعبه دلیل کند بر سعادت احوال خواتین خطر و کثرت نکاحهای جیره و ربط گرجستن زنان بر
شوهران و رواج حریر و بند و کرباسین و لباس دعارت پیرایه و جواهر و خطوبات و رونق
زنان و امردان و مطربان [illegible] دلالت کند بر ضعف [illegible]
و اهالی قلاع و خیال و هوا نشینان و بیچارگیهای مفرد افت کشتیها و تباهی دریاها [illegible] دلالت کند بر جفای [illegible]
دولت رفود و داد و بیش و مفسدان و گرفتاری بدکاران و بیع ناپاکان و خونهای ناگاه [illegible] دلالت کند
بر تباهی حال خواتین و خوابگه سرایان و کشتی و زنان نازه و مطربان و میل ایشان خانه [illegible]
[illegible] بها درگاه و مثانه و عفونت و تولد بچها و خوابهای [illegible] دلالت کند بر حالات ملوک و مهتران
و وف و نقود و [illegible] و غم و ستم و خفا شدن تدبیرات سلاطین دولت سعود [illegible] و ارزانی حبوبات [illegible] دلالت
کند بر مذلت عوام و نالیدن از جور و ستم و فساد معاملات و گرفتاری رسولان و در ماندن مسافران و خصومت
و خلایق عامه [illegible] دلالت کند بر حیرت علما و قضاة و وزرا و اعیان و تباهی نرخها و خفا شدن تدبیرات و تجارت
و نفع و بها و رونق ابواب البر [illegible] دلالت کند بر بد حالی دیوانیان و فضلا و علما و تجار و اهل بازار و اهل [illegible]
و خفا شدن معاملات و [illegible] و دیوانهای کودکان و بی رونقی دبیرستان و کساد بازار [illegible]
[illegible] زحل در وبال بود دلالت کند بر [illegible] عداوت و فساد و خردها و [illegible] از [illegible]
حال [illegible] و اهالی قلاع و حال [illegible] مشتری در وبال بود دلیل کند بر اندوه وزرا و علما و قضاة و اعلاف و ویرانیها و [illegible]
و بی رونقی دار القضاء و مساجد و مدارس [illegible] مریخ در وبال بود دلیل کند بر حالات و [illegible] امرا و اهل سلاح و لشکر
و زندان و رسوایی مردان [illegible] اهل شر و خصومتها [illegible] شمس بود در وبال دلیل کند بر اندوه مهتران و ارباب حکومت
و خصومت [illegible] و کساد جواهر و کم شدن [illegible] زهره در وبال بود دلیل کند بر دل تنگی [illegible]
زنان و ضعف حال [illegible] و [illegible] و بستگی کار مطربان و کساد حریر [illegible] عطارد در وبال بود
دلیل کند بر حیرت دبیران و حال مستوفیان و اهل فضل و [illegible] و تجار و اهل بازار [illegible]
[illegible] قمر در وبال بود دلیل کند بر دل تنگی عوام و [illegible] زنان و گرفتاری رسولان و [illegible] و در ماندن
مسافران و خصومت [illegible] رجعت زحل دلیل کند بر ضعف حالات [illegible] دبیران [illegible]
و [illegible] و ارباب [illegible] مشتری دلیل کند بر حیرت [illegible]

و صدرات و علما و اشراف و شمسی بردم در کارهای صرو عزت ... مریخ دلیلست بر دوام تمکین امرا
و سروران سپاه و ارباب سلاح و گرفتاری دزدان و زنان راه و داران و کسادی سلاح و ...
زهره دلالت کند بر دوام رونق حال زنان و مطربان و خادمان و کسادی عطر و لباس حریر ...
صنف عمال ... و ... و کسادی بازارها و اختلاف ... و ...
و احکام ... استقامت زحل دلیلست بر استقامت احوال مشایخ و دهاقین و فقرا و اسافل و اراذل
و کم شدن ... دلیلست بر قوت حال وزرا و اعیان و قضاة و علما و ارباب و رونق اسباب ...
به سعادت حال امرا و سروران سپاه و بروز دلاوری ... و ... از حیرت ...
و حوالی سرایان و ... و ساده ... دلیلست بر قوت حال ...
و رونق بازارها و کثرت ... و کشاد ... از همان قانون احکام و طریق استخراج آن فارغ ...
... که هر یک را مثالی ... نام ... اعلام کردن ...
دلایل که استخراج کرده باشد در حساب ... و نیز از کتابی ... کرده باشد که معتمد علیه باشد و
... ان هنگام ... کرده باشند چنانکه در این تاریخ که ... در کتاب ...
... کرده اند ... اما ... بر اصل این رصد نیست بلکه بر اصل ارصاد قدیمه است ...
... و ... و ... دلایل ... اکثر
... از ارباب این فن ... روزگار ... ایشان ...
و ... ایشان ... موضع ...
... و ... انواع لطایف و فواید این فن باشد ...
و ... مطالعه ... و ...
... این را فایده ... و آن را مطروح سازند ...
... که بزرگان این فن ... و ... کرده اند ...
... و اگر ... ضروری ... و اوقات شریف ...
و ... اگر ... سال ... حساب کرده باشند و مواضع کواکب و سهام و غیرها ...

باستقبال

با استقبال که سابق مبینه برای هر یک زایچه مرتب سازند و احکام را حاصل کنند و در وی انتهی مراعات حال و استقامت و رجوع
و قوت و ضعف هر یک و بیوتات هر یک و نظر هر یک بر دیگری اشتباه نشود و اتصالات و حالات کواکب را با هم جمع
کرده و انواع مذکوره فرق کنند و آنگاه دلائل هر امری را از احوال ... که در آن اصناف [illegible] آمده است
و جنس سبب صحت و مرض و حامد و محمود و غضب [illegible] و وقایع و ذلک جدا کنند پس از آن همه را با هم مقایسه
باید کرد و راجع و رجوع را جدا کردن و مقوی و مضعف را شناختن و مناسب هر یک احکام ساختن [illegible]
که اکثر موافق واقع آید چنانکه در تاریخ [illegible] سنه اربع و عشرین و ثمانمایه تجربه موافق با اول [illegible]
طالع سنه [illegible] و [illegible] مملکت [illegible] طالع تحویل سال بر افق دار الامان [illegible] حرسها الله عن الطوارق والحدثان
استخراج کردیم [illegible] دلائل و شواهد و قوت و ضعف هر یک و طالع اجتماعی که سابق است بر سال و زایچه هر یک
و جدول قوت و ضعف کواکب و تصنیف دلائل باضافات [illegible] و مقابله و جمع و تفریق هر یک چنانکه نموده میشود
و کلها [illegible] در احکام موافق ان دلائل گفته میاید ان شاء الله تعالی العزیز که به صواب مقارن و از خطا و خلل سالم باشد
[illegible] طالع اجتماع مقدم بر سال مبارک و فرض [illegible] ساعت [illegible] سنه [illegible]
مبارک [illegible] موافق [illegible] اسفندارمذ ماه جلالی زایچه اینست

چون قمر بعد از انصراف از زحل متصل میگردد و او مستولی بر طالع دلیل کند بر بهتر حال اهل مغرب و در ولایتها
فتن و سلاطین کشته [illegible] عامه از [illegible] راجع [illegible] بعضی ایشان را گرفتار کردند
[illegible] کواکب [illegible] دلیل [illegible] چون ذنب [illegible]
[illegible] منع میکند و [illegible] ضعیف [illegible] دلیل دیگر [illegible] دفع این مانع گردد زحل
ضعف ذاتی و عرضی دارد و مشتری قوت ذاتی و عرضی دلیل [illegible] که زحل در سنبله
است [illegible] و قمر تحت الارض متصل بکوکب فوق الارض که زحل است [illegible]

ورده و بهبود دلیل ضعف ادراک و ... سوداویست و اهل اشرف اما نحوست از زحل الیلیانه و شرابخانه
و زدن ... است و ... شان را صاحب بقر و ... سمت بالا نگیرد   مشتری در شرف و دو ...
دلیل عزت اکابر و اشراف و علما و قضاة است و عقبه گردن خارجی   صاحب بیت ششم مقابله زحل است و نحس
آفتاب از این طالع است و دلیل کند بر بیماریهایی که از کثرت خشکی متولد شود و درد چشم و دل و دماغ و امراض از
کثرت خاصه انگشت سوداوی چون تب ربع و صرع و وسواس و توحش   عطارد در سوطی و ناظر ربع دنب است
دلیل کند بر شدت و محنت اصحاب دیوان و عمال و منشیان و اهل فضل و کثرت اخبار در اراجیف و اطلاق تهمت
و ضعف تجار و اهل بازار اما مشتری ناظر به ربع است از اکابر و وزرا مدد و یابند خاصه که ناظر دوستی است
سال عالم مبارک و سعادت مقدر میشود طالع سال در ساعت ششم از شب چهارشنبه ... مبارک
ربیع الاول سنه اربع و عشرین و ثمانمایه هجریه موافق با شب دوازدهم آذر ماه رومی سنه اثنی و ثلثین و ... الف
اسکندریه مطابق با شب دوازدهم تیرماه قدیم سنه تسعین و سبعمایه یزدجردیه مصادف با شب اول فروردین ماه
جلالی سنه ثلث و اربعین و ثلثمایه ملکشاهیه ملاحق باشد   انشاء الله تعالی سنه عشرین و ... سال
چند سال بگذرد از قران ... و ... صورت ذات مبارک است والله اعلم بالصواب

دلالات کواکب بر غلا و ارزانی ... دلالات زحل بر غلا مثلث عاشر ۷ مسعود در فلک اوج ۲ مسعود در فلک
تدویر ۲ عرض شمالی ۵ برج مستقیم الطلوع   بهره این جمله هفت و نیم جزو است ... نحوست
ناقص العدد ... ناقص البعد ... ناقص النور ... ناقص العقد ... رجعت ۱۱ بهره این جمله پنج و نیم
جزو است پس زحل مایل بغلا باشد ... دلالات مشتری بر غلا برج شرف ۱ مسعود در فلک اوج ... مسعود در فلک
تدویر ۲ عرض شمالی ۵ برج مستقیم الطلوع ... بهره این جمله پنج و شش جزو است ... دلالت ...

ناقص العدد

ناقص العدد [illegible] ناقص الحساب [illegible] ناقص القدر [illegible] ناقص العدد [illegible] بطیء السیر [illegible] بهره این جمله [illegible] شش جزو است
[illegible] باشد دلالت [illegible] سرعت سیر [illegible] صاعد در فلک اوج [illegible] صاعد در فلک تدویر [illegible]
[illegible] بهره این جمله هفت جزو است دلالت [illegible] ناقص العدد [illegible] ناقص العدد [illegible] ناقص الحساب [illegible] ناقص [illegible]
[illegible] سریع معوج الطلوع [illegible] بهره این جمله هفت و یکی جزو است [illegible] باشد [illegible] دلالت [illegible] صاعد [illegible]
[illegible] زائد الحساب [illegible] بهره این جمله [illegible] است دلالت [illegible] ناقص العدد [illegible] بهره این [illegible] جزو است [illegible]
دلالت کند بر [illegible] سرعت سیر [illegible] صاعد در فلک اوج [illegible] صاعد در فلک تدویر [illegible] بهره
این جمله [illegible] جزو است [illegible] ناقص القدر [illegible] ناقص الحساب [illegible] ناقص العدد [illegible] ناقص القدر [illegible] سریع
معوج الطلوع [illegible] بهره این جمله هفت و یک جزو است [illegible] زهره مائل باشد [illegible] دلالت [illegible] سرعت سیر [illegible]
صاعد در فلک تدویر [illegible] زائد العدد [illegible] زائد القدر [illegible] زائد النور [illegible] بهره این جمله هفت و شش جزو است
[illegible] عرض جنوبی [illegible] ناقص الحساب [illegible] هابط در فلک اوج [illegible] سریع معوج الطلوع [illegible] این جمله [illegible]
و چهار جزو است [illegible] عطارد مائل باشد [illegible] صاعد در فلک اوج [illegible] صاعد در فلک تدویر [illegible] زائد [illegible]
الحساب [illegible] زائد القدر [illegible] زائد النور [illegible] سریع کثیر المطالع [illegible] بهره های این جمله [illegible] هشت جزو است [illegible]
[illegible] ناقص القدر [illegible] عرض جنوبی [illegible] بهره های این جمله [illegible] جزو است [illegible] باشد [illegible]
[illegible] زحل صاعد در فلک صعود شمال [illegible] ربع مذکر [illegible]
رجعت [illegible] مرکز [illegible] ربع مونث [illegible] زحل مائل باشد [illegible]
[illegible] صعود شمال صاعد فلک [illegible] مونث ربع مونث [illegible]
مرکز چهارم [illegible] مشتری مائل باشد [illegible] سرعت سیر صعود فلک [illegible] شمال ربع ذکر ربع مذکر
مرکز [illegible] ربع مذکر [illegible] مرکز چهارم [illegible]
[illegible] صعود در فلک صعود در شمال [illegible]
[illegible] صاعد در فلک
[illegible] سرعت سیر [illegible] ربع مونث [illegible] مشتری [illegible] مرکز ثالث [illegible]
[illegible] هابط در فلک [illegible] هابط و جنوب [illegible] ربع مونث [illegible] ربع مونث

نقصان سیر تشریق [illegible] [illegible] صاحب عطارد [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] صاحب [illegible] ربع [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] والله اعلم بالصواب [illegible]
اعمالی متواتر سعادت و کامرانی و نفاذ تیرات و سادها متجدد میشود و طالع طبیعی عالم موصل حرکت نیر اعظم بنقطه
نقطه اعتدال ربیعی که مبارک باد و همیون و خجسته باد بر کافه اهل اسلام عموما و خصوصا بر پادشاهان داد
گر و حکام عدل گستر و امرا و وزرا و رعیت [illegible] در احسن ازمان [illegible] اوان در ساعت [illegible] از شب چهارشنبه
سلخ ماه مبارک ربیع الاول سنه اربع وعشرین و ثمانمائه [illegible] بطالع سعد [illegible] و در ارکان مشتری [illegible]
و [illegible] عطارد [illegible] قمر [illegible] اثنی عشریه زحل [illegible] مسلمات مشتری و شمس و زحل [illegible]
شمس و عطارد [illegible] و شمس [illegible] قمر [illegible] از طالع سال مشتری [illegible] قران عطارد از طالع
سال قران مشتری صاحب [illegible] قران شمس از طالع سال قران عطارد [illegible] و سواهد [illegible] در صورت
رای [illegible] بطریق معروف و عادت مألوف اهل نجوم [illegible]
[illegible] فاضل بر ضعف مقدار [illegible] مشتری که سال [illegible] دلالت کند بر قوت و
و عظمت ملوک و سلاطین و فرمان دهان [illegible] پادشاهان [illegible]
[illegible] منقلب انتقال فرمایند جهت دفع اعادی و خصوم و مقارنه [illegible] مشتری در حصول اموال
مولع و سایل [illegible] و تعدیل و انصاف [illegible] و گذشت [illegible] موجب ملامت این طایفه باشد ان
اعدا [illegible] و اشراف و اعیان [illegible] مشتری [illegible] اما العیاذ ضعفش غالب
بر قوت و سقوط از طالع [illegible] دلیل [illegible] احوال این صنف باشد
و در بعضی اوقات در تدبیرات [illegible] واقع شود و توسط اموال [illegible] مشتری [illegible]
است [illegible] از ملوک [illegible] امرا و اهل صلاح [illegible]
و [illegible] قوت او بر ضعف مقدار [illegible] و اکثر [illegible] العقد واقع [illegible]
قوت و رفعت این طایفه باشد [illegible] در هر دو طالع [illegible]
[illegible] سال [illegible]

عطارد است مکر و حیل کنند و یکی که کابین نرسد هم بنظر دفع طبیعت است ... خوانین دولت و محرمان
حرم سلطنت چون زهره قوی حالست و مستولی بر پانزدهم سعدین دلیل رونق احوال این طایفه باشد و بتدریج
کار ایشان نیکو گردد و حال منسوب و محاسب و متصدیان سلطان و اصحاب دیوان و عمال و متصرفان چون عطارد
ز مهرهای ضعفش بر قوت بیفزاید حرف فاضل است دلیل ضعف حال این جماعت باشد خاصه که مجاسد
ذنب باشد و این دلیل ضعف احوال و مرض ایشان است ... و مصادره ... و هر که ... موجود ... است الا چون
مستولی بر پانزدهم سعدین امید سلامتی و خلاصی است حال زهاد و عباد و متصوفه چون منسوب مشتری اند مشوش
لاابالی باشد مایل به نیکی اما کمی قدر جهت سقوط او حال تجار و اغنیای ناس از سقوط مشتری و استیلای نحل بر درجه دوم
در اموال بعضی نقصانها واقع شود و حال علما و ائمه و قضات هم بواسطه مشتری ... بود و چون عطارد در سیم بد
حال است حالی از تشویش نباشد هرچند که زهره اصلاح آن کند حال زنان و ازدواج نیک حالی زهره دلیل قوت
حال ایشان است اما چون مریخ در هفتم است میان ازواج و شرکا خصومت باشد و قلت ملاطفا و این واقع شود
... رغبت بود و حال امردان و مطربان و ارباب لهو و لعب چون منسوب زهره اند نیک حال باشند الا چون مستولی
بر هفتم مریخ است میان این طایفه نزاع و خصومت باشد و قلت عیش و طرب در مردم حال رعایا و عوام الناس چون
قمر نیک حالست و منیر النوبه هرچه ازین صنف مردم است نیک حال باشند اما چون شجاع مقاومه مریخ در طالع است
خوفناک باشند و بعضی را ذلت رسد و بعد از رغبت مطالبه نمایند و این طایفه را کدورت در دماغ افتد و بزرگی
طلبند لیکن بجایی نرسد ... و رسل چون منسوب قمر اند نیک حال باشند چون قمر در برج منقلب است
اکثر اوقات در تردد باشند ... قلعه داران و صحرانشینان و اهالی جبال چون راجع و مایل بضعف کار این قوم
در تراجع باشد و حیرت بریشان غالب گردد و حال تجار و بیاع و سوقیه چون منسوب عطارد اند و او ضعیف و محترق
و راجع دلیل ضعف حال این طایفه است در زیان در معاملات جهت نحوست عطارد بذنب و مریخ و ضعف از
قطاع الطریق و اهل شر حال خویشان و اقربا چون حرف اجتماع در بیت طالع اجتماع ... عطارد منحوس

در سیوم موجب صلح است بنابر وجوه [illegible] اخلاق [illegible] بعید و [illegible] استیلای نیز نوبت [illegible] دلیل [illegible]
کشتی این صنف است [illegible] در عاشر است اما چون [illegible] بجای مناسب گرفتاری و حیرت است [illegible]
معدنان و [illegible] مریخ [illegible] رسانند لکن اکثر منکوب گردند [illegible] مسافران چون قمر
[illegible] حمل است و [illegible] از [illegible] بیشتر [illegible] باشند و [illegible] برکت و سفر چون [illegible] کسوف
درین [illegible] است بر وقوع [illegible] کسوف بحسب دلائل پس درین سال [illegible] زمان [illegible]
رسد و [illegible] میزان [illegible] مریخ و مشتری زهره موافقت که دلیل آفتاب
سرطان دلیل اعتدال فصل تابستان و تشریق مریخ و تغریب زهره موافقت که دلیل آفتاب [illegible] دلیل اعتدال [illegible]
است [illegible] اجزا این [illegible] دلیل [illegible] است از اتصال کواکب بارده چون زهره [illegible]
مانع نیز هست چون اتصال [illegible] کواکب حاره [illegible] اما وقت قابل است [illegible] در برج [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] هوا است اما زهره مانع و مصلح است چه او نیز در برج بادی است [illegible] درجه رابع دلیل
زلزله است و [illegible] اگر در برج [illegible] است خاصه [illegible] باشند [illegible]
درین برج [illegible] دلیل [illegible] است و [illegible] در [illegible] و [illegible] اصلاح این [illegible]
[illegible] کواکب [illegible] در برج [illegible] دلیل [illegible] که حمل است خاصه در آخر بهار و اول تابستان [illegible]
[illegible] مانع و مصلح که گفته شد [illegible] بادهای [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] دلیل کثرت باران [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] سال [illegible] میزان [illegible]
هوا است و بادهای سخت [illegible] مصلح است [illegible]
در شرق [illegible] دلیل ارزانی غله [illegible] و اغذیه و حبوبات مانند گندم [illegible]
و نخود [illegible] صاحب سهم [illegible] مشتری [illegible]

قمر نظر دارد و سکینه و فزونی آنکه بعد از انصراف اجتماع مقدم منحوس متصل بمریخ و هرچند که زحل بمیزان موجب
گرانی خوردنی بود و چون طالع سنبله دارد کمتر اثر کند در بهار و تابستان از آنکه بیشتر باشد [illegible] مشتری
بعاشر و طالع میرسد مریخ چون مشتری است و صاحب بیت مستولی و متصل بهم [illegible] بعلامات
که بدین دو کوکب منسوب بود رواج یابد مانند [illegible] و جواهر نفیس و اسلحه [illegible] و لحوم
خاصه در تابستان که انتهای [illegible] میرسد [illegible] و دلیل است بر علا اما [illegible] معنویات
او را معتقد روانی بود خاصه [illegible] و اکثر کتابت [illegible] خاصه وقتی که مشتری [illegible]
طالع است در میانه [illegible] سال [illegible] بیشتر باشد از رسیدن انتها او بعاشر و طالع و رسیدن [illegible]
چون زهره دال است بر [illegible] خاصه که در مرکز سیوم است دلیل ارزانی [illegible] و حریر و پیرایه باشد خاصه
وقت انتقال [illegible] در قران و زمستان خاصه [illegible] که [illegible] گفته شد [illegible]
برج ثور است و نیز در اجتماع مقدم منحوس [illegible] دلیل وقوع امراض است که در سر و دماغ و دل [illegible] باشد
و سستی اعصاب و درد چشم و دندان و علت [illegible] اما صاحب ششم سالم است از نحوس [illegible]
و اسعود دلیل سلامت و صحت خلایق و اگر طالع [illegible] سریع العواقب و سریع الزوال کند [illegible] ضعف او
دلیل حذق اطباست در معالجه اما قران نحسین و احتراق ایشان در میانه سال در برج هوائی [illegible]
ششم دلیل بیماری است و استیلا [illegible] و حرب [illegible]
چون زهره با ایشان است امید آنکه سالم کند [illegible] چون در اول سال دلیلی نیست که [illegible]
و حرب عظیم [illegible] احتراق نحسین و قران ایشان در میانه سال که دلیل [illegible] است [illegible]
و قتلهای پنهانی در معارف خاصه [illegible] زهره بد است با ایشان [illegible]
زحل راست در قران زحلیان غالب [illegible] در اول [illegible] الارض [illegible]
[illegible] و مقابله است خاصه [illegible] و مصر و شام و گرگان و جیلان و اردبیل و قزوین و ارمینیه و اصفهان
[illegible] رسیدن انتهای برج قران در [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] بود [illegible] دلیل [illegible]

عاشقان و معشوقان و کثرت اخبار و اراجیف و رنج رسولان و قاصدان [illegible] چون بامداد بر طالع بفر و خسوف تحیل
اند بر کمت مشتری و بتش و کیوان با هم در تربیع آفتاب و [illegible] دلیل فتنه و خصومت است میان بزرگان و تنها ضعف
حال خواتین و قوابان و ریان اطفال و تعدی در دین علماء و آفت زنان حامله و بسقاط اجنه و ظهور عقد آن و دردان و
شوریش و رعایا و خصومت [illegible] و نقصان اهار و کمبوس قاصدان و رسل و در ماندن مسافران و کلفت از رواج
و لوع و قرع اطفال و تشیر جوراء [illegible] و ذنب در رابع است دلیل زلزله است چون برج سوای است دلیل
آشتی است و طعیم و بستدن سحاب چنبش باد های مفرو مدت جران و سیامان [illegible] بدین سبب آفت
و مای باشد و حاربهای عالی [illegible] و عاشر است اثر شش عام باشد خاصه در شهرها که معترب و نسبه منسوب
اند چون بلاد ترک و خراسان و سرخس و خوارزم و آمل و دیلمان و سمرقند و مکان و چین و بخارا و بزدی وقت مرد هر
مکی که در ربیت بر دیگر باشد از آنجا که ذکر رفت چون قتل و بیماری بعدد آن سه ماه و کسری ظاهر تر باشد که زمان منقطع تأثیر
کسوف است والله اعلم بحقایق الامور [illegible] و چون در این سال کسوف واقع شود برای احکام کسوف را احکام کرده
میشود که واقع شد در روز یکشنبه بیست و نهم ماه [illegible] اثنی و عشرین و دقایقه در سه درجه قلب العقرب و ذنب بمقدار
[illegible] که طالع وسط کسوف دهم درجه اسد بود عطارد و مشتری و زحل مدت تأثیر شش و سال و دو ماه تقریبا
[illegible] یکسال و نیم بودن زحل در طالع و بمریخ متصل در عاشر و مرد و مریخ و عطارد در اعتراق و عیر [illegible]
[illegible] دلیل کند بر مخالفت میان ملوک و سلاطین و مکیت بعضی از این طایفه و حرکت لشکرها و وقوع حرب و فتنه و مضرت
رسانیدن اهل شر و فعقد ملکی از مشرق و اقلیم رابع و بیماری در سر و دماغ و جوشش و ریش در روی حاملیه و تغیر لون
و نقصان چشم خاصه چشم راست [illegible] کسوف در مرکز بهم است دلیل کند بر قطع طرق و نهب مسافران و جرأت عیاران و نیاران
دزدی در جهان جلب و شدت حرارت و جستن رعود و برق و بسموم ها و بدی حال دبیران و عمال و تجار و اهل بازار و
کساد چیزها و بسیار بدی اراجیف و مکر و تنزوبر در خلایق و ظهور شتهار دروغ و آفت کوسفندان و شکوفه و نقصان معادن
و بیشتر تأثیر شش در شهرهای بود که بحمل و اسد منسوب بود چون بابل و فارس و آذربایجان و ماهندان و خراسان
و عراق و باب الابواب و دشت قبچاق و احکام این کسوف را صادر کردیم [illegible] موافق و واقع خاصه در پیوند
حال [illegible] وسش و آبله و آفت شکوفه و تاریکی که در چشم مردم پدید آمد و در این سال اکثر [illegible]

بکسلد

باب

برکه هلاک شده و بعد از تکمیل [illegible] قرا یوسف که والی آذربایجان و اکثر اقالیم را تابع شده و بغداد و تابع است که
والی بابل زمین بود از قبل سلطان درین سال گذشته شد و لشکرها در خراسان و ارمنیه در حرکت آمدند و
مانند دریای فتنه بر جوشید و کسانی که والی و حاکم بودند عاجز شدند و بگریختند و گردنکشان زبون شدند و
بسیار تلف گشتند و در حوالی شهرها آتش زدند و عمارتها با خاک برابر گشت و مسافران ملول شدند و کمین
تا این غایت که تحریر این نسخه کرده میشود و از تاریخ مذکور قریب دو سال گذشته است هنوز این آتش
با قلب است والله اعلم بالصواب چون [illegible] معقود بود درین کتاب فایده [illegible] مختصر [illegible]
قواعد چند کنیم [illegible] زحل دلیل سختی کارهای دنیاویست و شقاوت و فقر و تنگی و گرانی و بیماری و [illegible]
و دشواری کارها و مذلت و حقارت و جهل و هر چه دیگر در دنیا سبب زوال و نکبت گردد [illegible]
دلیل [illegible] کارهای دینی است مانند فسق و فجور و قتل و سرقت و حرق و کذب و غیبت و [illegible] و کثرت
عنف و ضرر و نهب و غارت و هر چه دیگر در آخرت سبب عذاب و عقاب گردد [illegible] دلیل سعادت
و سیاست مانند ناز و نعمت و پاک خوردن و آشامیدن و شرب نبیذ کردن و لباسهای لطیف پوشیدن و
زینت بکار داشتن و کثرت نکاح و مباشرت و ساختن عطر و الوان و دوست داشتن عطرها و رود
و سرود و استماع مزامیر و اوتار و هر چیزی که در دنیا از آن تمتع و لذت توان برد [illegible] دلیل
سعادت امور دینیست چون آگاهی از معارف و خیرات و مکارم اخلاق و امانت و دیانت و صلاح
ذات البین و زهد و ورع و درستی و طاعت و حسن اعتقاد و هر چه سبب سعادت آخرت گردد و
موجب رستگاری باشد [illegible] دلیل امور عالم کون و فساد است بجملگی و سبب تغییرات هر یکی [illegible]
در نفوس انسانی و سهم سعادت [illegible] و منسوبست [illegible] دلیل سعادت خارجی است چون مال و جاه و عزت
و اسباب [illegible] دلیل امور الهیست و عقل و رسانیدن موجودات را بکمال [illegible]
راس [illegible] و منسوبست [illegible] دلیل سعادات داخلی است یعنی علم و رای و تدبیر و اندیشه
صواب [illegible] عالم از اعیاد و مواسم [illegible] که [illegible]
و [illegible] است [illegible] و معادن [illegible] که خارج او باشد یا در خانه او [illegible]

آفتاب که نیّر اعظم است و خسرو ثوابت و سیارات و کواکب ثابته و دوّار است و طبع گرم و خشک
اسد را که موافق مزاج او و طبع خود یافت بیت خود ساخت و هر برج را بر توالی او کشت و ماه که عدیل
و نظیر اوست و سریع الحرکت و مدبر اعمال و طبع سرد و تر سرطان را که موافق مزاج اوست خانه خود ساخت
مشغول کرد و هر برج باقی ولایت او شد و ایشان هر یکی از ولایت خود خانه‌ای بکوکبی دادند و از کواکب بجای که خانه
چنانکه معلوم است که مناسب [illegible] هر دو کوکب را که خانه‌هاشان در مقابله یکدیگر افتد مانند زهره و عطارد و مریخ
و مشتری و زحل و قمر که هر یک دو برج نزدیک یکدیگر باشند و به تربیع و مقابله یکدیگر باشند چون [illegible] بعضی [illegible]
و بخود است کواکب را سبب وقوع بیوت ایشان با یکدیگر نهاده‌اند بعضی که به شکل [illegible] باشند سعد اند
اگر به شکل دشمنی نحس مانند مشتری که در شصت است گویند سعد بزرگ است و مریخ که به شکل [illegible]
گویند نحس کوچک است اما حقیقت حال در شرح سی فصل خواجه نصیرالدین طوسی علیه الرحمه گفته‌ایم [illegible] گویند طالع
عالم سرطان است و هر چهار [illegible] از برج منقلب افتاده و کواکب علویه اشراف دارند [illegible]
را که کوکب حیات است و ماه در طالع و آفتاب در عاشر و زحل را در رابع و مریخ را در سابع [illegible]
که [illegible] و معنی آفتاب است در عاشر که دوم عاشر است و زهره را در تاسع که کوکب صلاح و دیانت [illegible]
[illegible] و [illegible] ثالث که کوکب عقل و علم و فراست است و سوم و ششم و [illegible] درجات شرف [illegible] سیاره گویند
[illegible] اما حقیقت آنست که هر کوکبی را در درجه‌ای [illegible] یعنی فعل او [illegible] باشد از دوم
[illegible] و فعل دیگر دوستی و دشمنی کواکب بحسب وقوع اشراف ایشان گرفته‌اند چنانکه [illegible]
[illegible] عطارد که کوکب نطق و عقل است در طالع او را فرح باشد و زهره که کوکب
طرب و عشق و فرزندان است در خامس و ماه کوکب حرکت است در سیوم و مریخ که کوکب
[illegible] و شر و اندوه در ششم و زحل که کوکب شقاوت و [illegible] است [illegible] زندان است
و انواع مشقتها در دوازدهم و مشتری که کوکب سعادت و [illegible] و امید است در یازدهم
و آفتاب که کوکب امور آخرت و سعادت [illegible] است در نهم [illegible] فرح [illegible]
تحت الارض است و فرح سعدین [illegible] شلیث طالع است و این [illegible]

اجتماع سه کوکب در یک درجه دلیل شر قطیع است و در وجه کلی آنکه شش کوکب بیک درجه مجتمع شوند بر دوم
که نیر نحس غلبه کند بر دو سعد یعنی نحوست نحسی ظاهر است و نیرین نحس اند
و سعادت و بهر مزاج که غالب شود آن مزاج پدید آید سبب چهار نحس با مزاج غالب شد از دو سعد
و این نادر افتد لطف از سعد ساقط جمع شد نیاید الا آنکه چنانکه از نحس ساقط جمع در رسد دیگر
خوف است مضرت نحس رکود و رجعت و احتراق و هبوط و وبال سخت تر باشد زیرا که او
با زدم هر یک بود و در نحس مقبل بخانه و شرف و استقامت کمتر بود و بدان سبب که تربیت
کوکب و سعد امور باشد لیکن سعد آنکه سعادت نحس را قبول کند چه او کریم است و
نحس نکند زیرا که او لئیمست هر نحس که خداوند ششم و دوازدهم و هشتم و هفتم و چهارم
و سیوم باشد ضرر او زیادت بود چنانکه هر سعد که صاحب طالع و دهم و یازدهم و دوم و پنجم و نهم بود نفع
او بیشتر باشد بسبب اجتماع مزاج ذاتی و عرضی فایده هر برجی و هر کوکبی را دو اثر است یکی ذاتی
چون اثر نحسی در زحل و عرضی چون اثر سعادت و رسیدن در امور ملکی و هر که چون عاشر باشد
هر گاه که قوت سعدی و نحسی برابر باشد اثر نحس زودتر پدید آید بدان واسطه که زحل قوی تر از مشتری
است و مریخ قوی تر از زهره بسبب اعتدال فلک و بطوء سیر و عظم جرم و با این عالم عالم کون و فساد
جهت و فساد غالب بر کون باید مدار احکام در طالعها بر کوکب بیشتر است پس اگر مستولی سه یا چهار
بیشتر هر یک بر ترتیب اگر با بیست بشخود و دیگران شریک باشند بر ترتیب و اگر سیم کدام بیشتر در طالع
را اثر بیشتر باشد چه حقیقت بعد یکی صاحب در باب مشارکت طالع و نیرین را اثر قوی است در سعادت و قوت
تاثیر چنانکه سعادت ایشان نحوست هر دو نحس را دفع کنند اگر چه در طالع فراوان گرد باشد
چون درجه زیادت از پانزده درجه باشد در احکام خداوند دوم شریک او باشد یعنی صاحب طالع و دیگران
بیست و پنج درجه بیشتر حکم آن طالع از برج دوم دیگر و مطلق بر خلاف این و دیگران گفته اند که حقیقت
چه برجی را اثری دیگر است و سمت را اثری دیگر بر جیست دلیل ظاهر است و سمت دلیل باطن
یعنی پنج درجه آخر را از هر خانه که ابتدا در حالت تمرد یا نهایت تمشیه خوانند اگر کوکبی باید دلیل آن

درجه سعد باشد ایشان را اعتبار نکنند و ضایع خوانند و اگر بعد بیش بیشتر از آن هم درجه باشد صورت قران
تا غایت و پنجم قسمت و در دوم آن خانه بعید فاسد بیش تا حکم از آن بر پنج کنند و بعضی از آن خانه که برج
او باشد ... جزو آفتاب و قران مریخ و مقابله زحل هست و جزو قمر از قران زحل و مقابله مریخ
هرگاه که مشوش باشد عظیم القدر بود و هرگاه طالع یا عاشر یا جزو سهم الغیب یا بر درجه سهم السعاده افتد سعادت بیشتر
بخشد صاحب طالع را چنانچه خارج از نسبت اعلی و همیشه اگر آن حال در طالع سفله که افتد حاکم زوال
گردد و اگر در طالع شهزاده و ... شود بر اکثر اقالیم عالم مستولی گردد اما آن کوکب اگر در برج سعد
باشد اول و القران محقق در این دولت نیک کند و اگر در برج سعدی و نحس باشد اولش نیک کند و
دلفریب دار آید و بعکس این حکم نیز بر عکس باشد ... اندر روش تشبیه زحل در احتراق ما بین آنکه
که نقش نقشه شود و باره باره گردد و با چون فولاد ... که نرم گردد و بیشتر او خبث شود مشتری چون
زری که بگداز ند و بسوزد او خاص شود و مریخ چون مسی که بتابد و قوت اول آن در برود زهره چون
آهن که با آتش رسد مجرب گردد و عطارد چون انگشت که با آتش رسد و افروخته گردد و ضعیف شود
و قمر در اجتماع چون نقره که بگدازد و هیچ بگذارد و روشنیش باطل گردد ... زمانی که کوکب از زیر شعاع
آفتاب دلیل بیرون و تمکین است و بیرون آمدن از چاه ... و بندی و تحت الشعاع دلیل بر ضعف و مرض است
و احتراق دلیل مرگ و هلاکت زیرا که احتراق مزاج کوکب را باطل میکند ... استادان این
صنعت شریف سهمی بدست آورده اند جهت حوادث عالم و او تقسیم هر کوکب که بکی ... تربت کرده اند
حرکت و یکی میانه حرکت ... نسبت ... و در غایت سرعت هر اعداد سال ... از وی
حال بیش نماند ... کثیر المدت اند و رفیع القدر چون طوفان و قحط و دولت و ... اگر
دانند که مدت آن چون مبالغت و زراعت و معاملت و تغیرها ... سهم مذکور کوکب ... مرتبه
... و چون ... آورده ایم که هرگاه که فضل حرکت ماه بر آفتاب بگیریم ... نظر
بر آن افزاییم اگر مستقیم باشد و کم کنیم اگر راجع باشد حاصل حرکت آن سهم بود در ... و در این شب ... زیر شعاع
آفتاب را از موضع ماه نقصان کنیم و موضع حل ... را بر آن افزاییم تا موضع سهم الحوادث ...

و در این وقت اجتماع این سهم مقارنه زحل باشد و در استقبال هر مقابله او با جای این وقت
اشاره میکند که نحوست اجتماع و استقبال انتهایست و [illegible] زحل [illegible] سهم [illegible]
[illegible] که هرگاه که این سهم [illegible] بود بجرم و با اجتماع سعد بود و در خانهای [illegible] بود و میان [illegible]
[illegible] بود [illegible] با [illegible] و اگر [illegible] بود با در خانهای [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اگر در خانهای زحل بود دلیل کند بر [illegible] کارها [illegible] و [illegible] بود [illegible]
[illegible] در دلو و اگر در خانه مریخ بود [illegible] میان [illegible] سخت [illegible]
و اگر در خانهای زهره بود [illegible] دلیل شود [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] بود [illegible] کند [illegible] که [illegible] کند [illegible] و با [illegible]
[illegible] اگر در خانه [illegible] بود [illegible] و [illegible] را [illegible] اگر در خانه مشتری بود [illegible]
[illegible] و دلیل کند بر [illegible] و خیر [illegible] اگر در خانهای عطارد بود [illegible]
[illegible] دلیل کند بر [illegible] و کتابت و [illegible]
و [illegible] [illegible] چون در خانه [illegible] دلیل
کند بر [illegible] و [illegible] اگر در [illegible] باشد و [illegible] اگر در [illegible] باشد
دلیل کند بر رفعت [illegible] اگر [illegible] خانه طالع [illegible] دلیل کند [illegible]
[illegible] اگر مسعود باشد دلیل کند بر سعادت و سلامت و [illegible] و اگر [illegible] دلیل کند بر
[illegible] اگر منحوس باشد دلیل کند بر [illegible] احوال و [illegible] در [illegible] و اگر در وبال
بود دلیل کند بر ضعف و [illegible] و اگر در [illegible] دلیل کند بر خواری و [illegible] اگر در [illegible] دلیل
کند بر [illegible] و [illegible] اگر در [illegible] بود دلیل کند بر [illegible] [illegible] دلیل کند
بر [illegible] [illegible] دلیل کند بر [illegible] و [illegible] اگر [illegible] باشد دلیل کند بر [illegible]
و [illegible] اگر [illegible] بود دلیل بر [illegible] و [illegible] دلایل [illegible]
[illegible] و خسوف و کسوف در [illegible] فتنه [illegible] ظاهر [illegible] برای [illegible] قابل

[illegible] مسعود [illegible] عطارد [illegible] و کار [illegible]

[illegible]

[illegible] مسعود [illegible]

[illegible] در [illegible]

پادشاه آن ولایت را [illegible] مریخ [illegible] آفت رسد و [illegible] دیگری [illegible] و اگر قران [illegible]

[illegible] در شهرها [illegible] مملکت را آفت رسد و مصیبت [illegible] اگر قران [illegible] باشد

[illegible] اگر قران [illegible] باشد [illegible] اگر قران عطارد [illegible] آفت [illegible]

[illegible] اگر قران [illegible] عطارد [illegible] علم [illegible]

اگر قران [illegible] راحت [illegible] والله اعلم [illegible]

[illegible]